مختصر تاریخ شرا

۹۸۵۹
۸۸۹۲۷

آ جو ... زری ... داده ۱۲

۱

۹۸۵۸
۸۸۹۶۷

۱	[illegible]	۱۰۸
۲	[illegible]	۳۳
۳	[illegible]	۹۳ و ۱۴۵
۴	[illegible]	۷۵ و ۱۵۸
۵	[illegible]	۷۹
۶	[illegible]	۸۳
۷	[illegible]	۹۵ و ۹۷
۸	[illegible]	۱۰۱
۹	[illegible]	۱۰۵
۱۰	[illegible]	۱۱۷
۱۱	[illegible]	۱۳۱
۱۲	[illegible]	۱۴۶
۱۳	[illegible]	۱۵۲
۱۴	[illegible]	۱۵۵
۱۵	[illegible]	۱۶۲
۱۶	[illegible]	۱۶۶
۱۷	[illegible]	۱۷۳

۱۸	[illegible]	۱۷۴
۱۹	[illegible]	۱۸۴
۲۰	[illegible]	۱۸۸
۲۱	[illegible]	۱۹۲
۲۲	[illegible]	۱۹۸
۲۳	[illegible]	۲۰۴
۲۵	[illegible]	۲۰۷
۲۶	[illegible]	۲۱۲
۲۷	[illegible]	۲۲۱
۲۸	[illegible]	۲۲۷ و [illegible]
۲۹	[illegible]	۲۳۳ و [illegible]
۳۰	[illegible]	۲۳۷
۳۱	[illegible]	۲۴۰
۳۲	[illegible]	۲۴۲
۳۳	[illegible]	۲۴۵
۳۴	[illegible]	۲۴۸
۳۵	[illegible]	[illegible]

۳۵	[illegible]	۳۱۲
۳۶	[illegible]	۳۱۶
۳۷	[illegible]	۳۲۲
۳۸	[illegible]	۳۳۳
۳۹	[illegible]	۳۳۳
۴۰	[illegible]	۳۴۵
۴۱	[illegible]	۳۴۶
۴۲	[illegible]	۳۴۷
۴۳	[illegible]	۳۴۹
۴۴	[illegible]	۳۵۸
۴۵	[illegible]	۳۶۲
۴۶	[illegible]	۳۷۵
۴۷	[illegible]	۳۸۱
۴۸	[illegible]	۳۸۹
۴۹	[illegible]	۳۹۷
۵۰	[illegible]	۴۰۶
۵۱	[illegible]	۴۲۳

۵۲	[illegible]	۴۳۲
۵۳	[illegible]	۴۴۲
۵۴	[illegible]	۴۵۴
۵۵	[illegible]	۴۶۲
۵۶	[illegible]	۴۶۴
۵۷	[illegible]	۴۶۶
۵۸	[illegible]	۴۷۲
۵۹	[illegible]	۴۸۰
۶۰	[illegible]	۴۸۴
۶۱		
۶۲		
۶۳		

در اینجا یکی از امرای خاندان زیاری را ذکر کرده است که کنیه‌اش ابوالمظفر بوده است اسمش
مذکور نشده است مجمع الفصحا ~~ابوالمظفر ... محمد بن ... ابوالمظفر بن محتاج~~
و بر اثر همان ... رشته فخرالدوله احمد بن محمد ... ~~ابوالمظفر محتاج~~
در لباب کاوه ~~...~~ محمد بن احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی مذکور است
تا بعد از ... قزوینی در حواشی چهار مقاله احمد بن محمد ذکر کرده ~~...~~
در حالتیکه اگر در کاوه نوشته شده صحیح باشد زیرا قزوینی در صفحه بعد (۱۶۶)
~~...~~ خود گفته است ~~...~~ قصیده و معروف منوچهری که
در مدح ابوالمظفر چغانی گفته است درج نموده که مطلعش در اینجا ذکر میشود

آمد بر من کی ... برزشت — محمد بن ابوالمظفر شاه چغانیان
بن احمد بن محمد شاه چغان ... — آن شهریار کشور گیرد کشورستان گدا

این ابوالمظفر چغانی همان است که در قصیده‌ی دامغانی و منوچهری نام او
گفته است در مجمع الفصحا (۲) نیز قصیده دامغانی ابوالمظفر است ... پدر ... طاهر ...

---

(۱) ~~جلد اول مجمع الفصحا ص~~ (۱) ... گردید و خنده بود ... لطیف
چنانکه به حکیم دقیقی ... تاریخ ادبیات ... براون ص ۱۱۸
(۲) جلد اول مجمع الفصحا ص ۵۲

~~بنابر [illegible] در [illegible] ابو علی احمد در سال ۳۳۳ [illegible] خراسان~~

~~[illegible] خود [illegible] چغانیان [illegible] ابوعلی در ۳۳۳~~

بنابراین منصور [illegible] که در سال ۳۳۳ از طرف نوح بن [illegible] ترکی ۳۴۴

به [illegible] حکمرانی چغانیان را داشت و پسر [illegible] از اوایل [illegible] است .)

پس در صورت حکومت ابوالمظفر فقط پس از ۳۳۳ بوده و در صورت تحقیق [illegible]

۳۸۳ هم زنده بود و شاید هم سال [illegible] عمر کرده باشد [illegible]

فرخی نزد امیر ابوالمظفر رفته که در سال حدود [illegible] باشد [illegible]

~~[illegible]~~ دیدیم که [illegible] این است که دقیقی مداح ابوالمظفر

بوده ۳۴۰ — ۳۸۰ زنده و [illegible] شاید قبل از ۳۸۰ وفات کرده باشد

~~زیرا فرخی [illegible]~~

پس از دقیقی شروع به نظم شاهنامه کرده و در تاریخ [illegible] ابیات را بنظم رسانیده است

و چنانچه خود اشاره کرده مدت نظم شاهنامه سی سال کشیده است ~~[illegible]~~ .

با در نظر این حساب باید دقیقی [illegible] وفات کرده باشد [illegible]

یا سال [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] تا [illegible] وفات

قبل [illegible] [illegible] سال [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] باشد [illegible] .

و لی در بیان [illegible] طاهر [illegible] و در عرض [illegible] خبر داده است : [illegible]

شاید ظاهر تحریف باشد . و در ~~[illegible]~~ [illegible] ممدوح این [illegible] دست

این است که اول فرخی خود در قصیده داغگاه خود اشاره بدان کرده و گوید :

تا طراز [illegible] ز دقیقی در گذشت | ز او [illegible] خان [illegible] کردم [illegible]

تا [illegible] | [illegible] تا روز [illegible]

هر [illegible] | گر [illegible]

دیگر آنکه در [illegible] ~~[illegible]~~ خواجه [illegible] که [illegible] ابوالمظفر [illegible]

امیر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] کرد : [illegible] آورده ام

که تا دقیقی [illegible] است [illegible] است .

[illegible] امیر ابوالمظفر [illegible] که [illegible] وفات کرده [illegible]

خلاصه این است که [illegible] در سال ۳۸۱ ابوالمظفر طاهر بن فضل چغانی

ملک چغانیان را [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

([illegible])

و او [illegible] که ملک چغانیان را [illegible] کند

[illegible] طاهر را که [illegible]

[illegible] ملک طاهر را

[illegible] در سال ۳۳۳ [illegible]

[illegible] ابوالمظفر [illegible] و دیگری

[illegible] از آنجا که تاریخ ولادت و زندگانی اغاجی بسیار هم معلوم نیست ما از این مختصر [illegible] یاد کرد.
چون بدست نخواهد آمد. دکتر وانک رم در تاریخ ادبیات گوید: [illegible] در باب [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] موجود است

کیش دقیقی

در کیش و آیین دقیقی اختلاف است بعضی او را مسلمان و برخی زردشتی پنداشته اند و جماعتی [illegible] که وی مسلمان [illegible] زردشتی بود. چه وقت از اشعار وی زردشتی بودن او پیدا می‌کند که از جمله در [illegible] قطعه غزل گوید: دقیقی چار خصلت برگزیده است بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زردشتی = می چون زنگ و کیش زردشتی.

و در فرهنگ اسدی نیز در [illegible] این شعر او را [illegible] را موجود است

کی زردشت وارم آرزو است که پیش زند را بر خوانم از بر. ص ۹
به [illegible] اندر [illegible] نیکان [illegible] گهی [illegible] خوانم [illegible] ص ۶

و در تاریخ ادبیات دکتر وانک این دو بیت بنام وی ثبت شده است.

برخیز برافروز هله قبله زردشت — بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت
بس کس که ز زردشت بگردید دگر بار — ناچار کند رو بسوی قبله زردشت

و همچنین راجع بمسلمانی وی نیز یک جا دیده شده است در فرهنگ اسدی در لغت [illegible] ص ۱۰۰

شعر: [illegible] مرا بدین زشت — چو مصطفی بر داور بر روان را = [illegible]

غیر از این هیچ اثر دیگری راجع به دیانت وی در دیوان وی [illegible] و این جا هم [illegible]
اشعار [illegible] ذکر شد [illegible] اگر [illegible] بخواهد [illegible] داوری کند باز دین
بودن وی حکم [illegible].

دیگر از ممدوحان دقیقی [illegible] امیر ابو [illegible] اغاجی است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (اغاجی)
[illegible]
[illegible]

[illegible] که ابو [illegible] ذکر کرده محمد عوفی است که گوید: در ایام
عهد [illegible] اغاجی) دقیقی شاعر بود [illegible] امارت داشته [illegible]
[illegible] دقیقی شاعر بود [illegible] و اغاجی امیری ممدوح. از این عبارت [illegible]
که دقیقی مداح اغاجی بوده است [illegible] صاحب مجمع الفصحا [illegible]
[illegible] که [illegible] دقیقی [illegible] اغاجی [illegible]
[illegible] که [illegible] اغاجی کرده [illegible] بدست نداده [illegible]
محمد عوفی را [illegible] کرده است. [illegible] و خود اغاجی را از امرا
[illegible] اغاجی [illegible] اگر [illegible] صاحب مجمع الفصحا
[illegible] عرفی است [illegible] ذکر [illegible] است. و در [illegible]
[illegible] شده است که [illegible] عوفی [illegible].

مقام دقیقی

دقیقی یکی از اساتید زمان خود بوده و در سخنگوئی طبع [illegible] شاعرانه داشت شهرت
بسزا یافت و قصایدش هر یک در حد خود قابل تقدیر و تحسین است . ادیب صابر
که یکی از اساتید شعر است در مقام دقیقی با نهایت خضوع گوید :
گر نیستم بلطف دقیقی و فرخی   استم کزان شده به کاروان خویش   ابن یمین
با آن ~~[illegible]~~ که چندین تقاضیش بر هر کس واضح است در یکی از قصاید خود
در مدح امیر علی گوید :   فرخنده لوی بر حسبی آل طاهر   چونانکه
بر حکم دقیقی سخن بیان .   فردوسی قصاید ویرا نشنیده باشد ترجیح سیدهم .
تابنده شهریاران بری   بدیع افسر نامداران مهی   نیک اندرون گشتسبی گذشته
از دو ذخیره روزگار کهن .   و گاه هلاک ویرا یکی از اسباب بزرگ اول شعرا
در خواب دید و دیگر بعد از فردوسی در تاریخ مراثی از همگی گذشته است و حضرت
هلاک او مسلم است .   در هر حال دقیقی یکی از شعرای مشهور ایران بوده عرفی در آن است
الا که حضرت فردوسی در گرشاسبی وی به اندازه [illegible] روی که [illegible] تا امروز
طرفداران دقیقی شمرده شده ~~[illegible]~~ از دو دیگری شاید ~~[illegible]~~
علاوه بر خفی کردن فردوسی اشعار ویرا در شاهنامه خود درج نموده و ویرا از دل [illegible]
~~[illegible]~~ در مقابل اشعار فردوسی شعر دیگران شاید به حرارت
شعر او نیست فرخی که (Nöldeke که تبتع زیادی در ۴۶
کرده وقت شاهنامه دقیقی را چندین بار با دقت مطالعه کرده گوید :

دقیقی یک سلسله عبارات زیبا داده که از آن قالب تکرار میکند، به جنگ ایران را با یک ترتیب
ترتیب میکند و در مرثیه کشته شدن پهلوانان شاهنامه دریغ تکرار میکند: دریغ زریر
زیرا از دیدن لحظهٔ که شاهزاده نیز [illegible] که شدن او را دیگر
دیگر دیدن نخواهد [illegible] گوید: دریغ آن گرد روی تابان چو ماه
که با زین زیبای فرزند شاه • دریغ آن گرانمایه برده گرانمایه گرد
که دنیا بازی آن چرا برد • دریغ آن شه برزبان نیارند شده روی
او به دنیا باز • دورگشته شدن گوای گوید! دریغ آن برده سوار دلیر
که با زین زیبای فرزند شیر • [illegible] و در مرثیه کشته شدن نستور گوید: دریغ آن سوار
گرانمایه شیر که افکنده شد زار گیهان خیره خیر • دامن این بیت نه حقیقی است
که زیبا ای سلف شاهنامه در داده است تا در اینها در [illegible] طی جهان بیت جنگ
گشتاسب وارجاسپ گفته شده است

ذکاء الملک را عقیده بر این است اشعاری که در [illegible] آن [illegible] در بیان
در گذشتن اشعار دقیقی آمده اختلاف میرود که آنرا جواز فردوسی گفته و نام [illegible] در بیان
در خصر کرده لذا قطعه را که مقدمی برای عقاید [illegible] [illegible]
دقیقی گفته تر کرده ذکاء الملک در کتاب ادبیات خود درج کرده و [illegible] اشعار دقیقی را [illegible]

شبی خواب بر خم بی خیره گشت / چو از طلعت جانان تیره گشت
نگه سینی [illegible] / ز [illegible] برد بر [illegible]

سکندرت طرهٔ روشن شراب / شاید قرین کرده به آفتاب
[illegible] / هرانکه که یک فرزانه برد ز آوردگاه ایمن پنج و درد
جز این که این ریدن برنیوش / برو درشه ناصرالدین بنوش

و بیت دیگر طره را طرف کف و در زیر بین و نخجی [illegible] که نگاه را بید
[illegible] و داوری از تو شیر [illegible] نامه را اندر کرم و در حیرت
نیم با یک ارزشی خود بر بیان که این نقش کیست در باغ خانی نف

همین نقشی بر پایه که نقد زر است / نخجی آفرین و نخجی پدر است
اقوی است حکمت نظم [illegible] عجم / بر آنید [illegible] که دین و جم
ورد گشته کردید این اتحاد / زر از زر و زر کز مادر و مهر زاد
گی گشته ام بدست غلام / یکی از درشته اوستاد کلام

پس آنگاه [illegible] درد اشعار فردوسی دقیقی را ذکر کرده و [illegible] که
دقیقی از ادبیات گفته و بیت [illegible] گفته است -

اشعار دقیقی — عوفی در لباب الالباب (جلد ۲ ص ۱۲)

در خصوص عده اشعار دقیقی در شاهنامه بین ارباب تذکره اختلاف است. جامی در بهارستان
و غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر عده آنها را ۲۰ هزار نوشته‌اند.
حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ۳ هزار بیت دانسته‌اند. و صاحب نسخه خطی ۱۰ هزار
بیت میگوید. ولی خود فردوسی که گفته او قطعاً از دیگران معتبرتر است میگوید
[illegible] در اول جلد سوم شاهنامه از قول دقیقی گوید: در این باره فردوسی گفته است
اگر باز یابی بخیلی مکن ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار بگفت و سر آمد بر او روزگار
~~[illegible]~~ این مشتبه را عقیده براین است که ۲۰ هزار بیت اغراق است و ابداً
قابل قبول نیست و برخی چند هزار بیت را در گفته حمدالله مستوفی سهو [illegible]
~~[illegible]~~ فردوسی میگوید
که چون از وی گیتی نامه باستان ~~[illegible]~~ هزار بیت گفته است: بشنو که گیتی نامه باستانی
نوشته به ابیات صد بار بیش. و این گفته فردوسی [illegible] اندازه ثابت میکند که اشعار
دقیقی در ~~[illegible]~~ بیش از هزار بیت نبوده است.

و غیر از اشعاری که در شاهنامه دقیقی گوید غزل و قصیده و رباعی نیز گفته است و اشعار وی
در مجموعه‌ها و در فرهنگ‌ها چون [illegible] بالاخص در فرهنگ اسدی در صورتیکه از فردوسی در فرهنگ
اسدی هرگز [illegible] که آورده شده و [illegible] ~~[illegible]~~ است.

[illegible]

فردوسی

اثر فردوسی را شاید به عادت روحیه و طرز زندگانی خود در شاهنامه است که در کلیه [illegible] اشعار عالم
عموماً دنیا کمال یافته [illegible] از جمله است ایلیاد Iliad هومر
Homerus (ادیسه) Eneide (انئید) ویرژیل
Virgile و ریگ ودای هندوان (جزو اول از چهار جزو وداها) کتاب
مقدس برهمنان و هندوان است که قدیمترین آثار ادبی هندی و زبان سانسکریت است و شاید
زبان قدیم تر از اوستا است که نیاکان هندوان و ایرانیان بوده) و حتی یک قسمت از
اساطیر هند و ایران در آن است [illegible]. ولی از حیث داستانهای ملی شاهنامه فردوسی است
که با یک قدرت بیان فوق تصور عظمت تاریخ ایران گذشته قدیم را در آن با هم جمع تصویر کرده است.
جنبه لطف فردوسی بیشتر از آن است که در حیطه ضبط در آید [illegible] نظیر حکیم داشته
نظم شاهنامه را جهت خود قرار داده تا کنون که نه قرن تمام بر آن بگذشته اساتید سخن دیگر آن اسلوب
در هر جا نام فردوسی را با نهایت توقیر و احترام یاد کرده و در مقام تعظیم عظمت فردوسی در نظم فرود
آورده و در تحسین اشعار وی مبالغات نموده‌اند. سخنگویانی مانند اوحدالدین انوری که خود را در فن سخن
استاد کامل میدانست در ستایش فردوسی قدرت بیان آن گوینده بزرگ را بدین جمله عبارت [illegible]
ستوده و گوید: آن نه استاد بود ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده. نظامی که در فن شعری گوئی
[illegible] نظیر همه [illegible] تا کنون در محفل ادبیات ایران دیده نشده است فردوسی را
بدین گونه ستاید: سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس. سعدی [illegible]
شیرازی که شیخ شعرا است با وجود [illegible] خود [illegible] فردوسی [illegible] گوید:
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
[illegible] که قصاید مسعود سعد سلمان [illegible]

گفته‌اند [illegible] در بیان سعدیست بیان و انسجام کلام و طرز سخن و اسلوب ابداع وی به قدرت بیان خود
ابداع کند و در حقیقت ادبا و شعرای بزرگ ایران [illegible] ایرانیان [illegible] روا دارند و
از جمله شعرای شرق برتر نورپراکن در قدرت بیان و تنوع تشبیهات وی تردیدی کرده در واقع محقق
اجماع برده است. شیخ ما سعدی مقام [illegible] در ادبیات ایران بر همه واضح است [illegible] ایرانی نژاد
هم از زحمات طاقت فرسای وی در ترویج ادبیات ایران قدرشناسی کند ولی از آنکه [illegible] است
که تألیف نموده [illegible] شرقی محترم را در نظر [illegible]
[illegible] اشعار حکیم را با تشبیهی [illegible] اندازه گرفته و در وصف سخن و اسلوب [illegible] ابیات [illegible]
گرده کن که سعدی [illegible] وی به جز [illegible] اندازه [illegible]
ابراز لیاقت کرده در [illegible] وی [illegible] عشق وی اثر است هرکس این قطعه را در
بوستان مطالعه کند که گوید: شبی زیت فکرت همی سوختم چراغ بلاغت می افروختم
[illegible] در حقیقت که این شیوه ختم بر فردوسی است زیرا بیان: [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
چو [illegible] در [illegible]
[illegible] که اشعار را [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] تحریفات [illegible]
[illegible] منظوم [illegible]
[illegible] و تحریفات [illegible]

[illegible] و از طرف دیگر [illegible] ، نظم تاریخ سلاطین کیان و شهریاران ایران

، بجای خود ایرانی گرفته و فرزندان ایران را از راه فخر بایکان خود [illegible] ساخته

که نیز خود را پیرو آنان دانند : نبرد رستم و رستم و دلیری گرشاسب و جم [illegible] کرده و بدینسان پیش

از ارباب تذکره و تاریخ نگاران [illegible] رنجهای بابا [illegible] حکیم را بدل انگیزه گوی

در لغت زند [illegible] حکم گشته و اوستا و زند [illegible] و این از عشق [illegible]

و داستان سلطان محمود غزنوی [illegible] کرده [illegible] نظر [illegible]

[illegible] قطع نظر از آنکه [illegible] نشده ، [illegible] در [illegible]

[illegible] فردوسی [illegible] نام ایران نظم کرده و [illegible] تاریخ و [illegible] را [illegible] و طن

محبت خود [illegible] فردوسی [illegible] دست به نظم شاهنامه برده که از محمود چیزی ببرد

، [illegible] ایران [illegible] آن [illegible]

و [illegible] است که آن فرزند [illegible] ایران [illegible] و [illegible]

[illegible] مشرق و [illegible] از [illegible] و طن [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بعضی [illegible] فردوسی [illegible] شاهنامه را [illegible]

، [illegible] رزنده [illegible] که [illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible] ، [illegible] ! [illegible]

[illegible] ازین بودم از شاه [illegible] و [illegible] شاه [illegible]

اگر شاه [illegible] گم [illegible] [illegible] که فردوسی [illegible]

[illegible] دارم بدین روزگار که [illegible] از [illegible]

جسارت ورزیده و با وجود این در میان [illegible]

[illegible] ، اشعار [illegible]

دیگر [illegible] بدین [illegible] کرده است

[illegible] از طراوت [illegible] گذشته [illegible] و [illegible] بهاری [illegible]

[illegible] حوادث ایام

برگ [illegible] نظمی [illegible] [illegible] در عرصه [illegible] کرده [illegible]

که آن حکیم دانشمند بوده [illegible] خود را [illegible] کرده [illegible]

[illegible] را از هر گونه [illegible] برده است که گوید : [illegible]

[illegible] از نظم کاخی [illegible] که از باد و باران [illegible]

[illegible] (نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام)

[illegible] در ترتیب [illegible] فردوسی [illegible] ایران

[illegible] است [illegible] که [illegible]

اول کتاب [illegible] آن [illegible] بوده و [illegible]

[illegible] کرده که [illegible] برده [illegible]

دو دیگر آنکه [illegible] اخلاق [illegible] خود [illegible] تمام [illegible]

[illegible] کرده است (۱) [illegible]

[illegible] را [illegible] فارسی [illegible]

[illegible] است از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای قاطع بر حقیقت [illegible] محقق قول [illegible] کرده که [illegible]

در دنیا در السنه [illegible] حکایات و قصص [illegible] مدح فردوسی را از خود [illegible]

(از افسانه‌های بزرگ ایران ، صدای [illegible] : بگویم [illegible] خویش

با نام [illegible] کام خویش [illegible] [illegible] داستان [illegible]

با [illegible] دلدلی کرده [illegible] ثابت [illegible] وجود [illegible]

آفریده [illegible] در سطح انعطاف است باید دانست که این [illegible]

پس از [illegible] عمر [illegible] انواع [illegible]

[illegible] با صنعت ، [illegible] سنگینی [illegible] تبدلات [illegible]

[illegible] گردید [illegible] اشاره [illegible] ایرانی [illegible] جبران [illegible]

البته ایرانی از زبان فردوسی [illegible] این [illegible] : [illegible]

[illegible] دانشمند ، چه بودم جوان [illegible]

در [illegible] اورده بالاتر است هم از [illegible] روشنایی [illegible]

[illegible] گرفت [illegible] نیرو گرفت [illegible] خواه [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایران ، [illegible]

[illegible] ایران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسم فردوسی هیچ معروف [illegible] بخلاف حسن و احمد و منصور نامیده اند اسم پدرش را بخلاف نولدکه

[illegible] و داستانی [illegible] . احمد بن فرخ نوشته اند و کنیه اش را ابوالقاسم هم بوده است .

~~سال تولد فردوسی باز از چیزهائی طوری است تاریخ تولدش [illegible]~~

~~گفت که در سال ۳۲۹ تا ۳۳۰ بوده است [illegible]~~

~~[illegible] تاریخ ایران~~

~~[illegible]~~

سال تولد فردوسی باز از [illegible] طوری است [illegible] سال تولد فردوسی را

شاید [illegible] نوشته اند . تاریخ تولدش [illegible] است [illegible] از اشعار

خود فردوسی بدست میاید باید در حدود ۳۲۹ باشد [illegible]

~~[illegible] ۳۲۳ [illegible]~~

~~[illegible] در حدود ۳۲۳~~ [illegible] و اول کسی که [illegible]

Jules Mohl [illegible] تاریخ بوده فرانسوی است

(که شاهنامه را در سال ۱۸۳۸ در هفت جلد با ترجمه فرانسوی چاپ کرده)

و اشعاری که [illegible] شاهنامه ~~[illegible]~~ تحقیقات خود قرار داده این است

که گوید : بدانگه که بد سال پنجاه و شست / جوان بودم و چون جوانی گذشت

[illegible] که اندر شده [illegible] . که ای [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] فرخ [illegible]

[illegible] از آن پس که گیتی [illegible]

در اندیشه بود که این شاهنامه [illegible] : [illegible]

پرز جوش خنک آنکه را باشد از مایه بیش درم دارد و نقل و نان و نبید سر گوسفندی تواند

برید مرا نیست فرخ مر آنرا که هست ببخشای بر مردم تنگدست . [illegible]

این حیثیت عسرت فردوسی برای ما [illegible] شاهنامه را [illegible] وطن و ایران [illegible]

سلطان عصر تقدیم کرده [illegible] که [illegible] آن

که فردوسی [illegible] [illegible] است

~~[illegible]~~ [illegible] سلطان محمود شاهنامه [illegible]

در [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] فردوسی [illegible]

[illegible] فردوسی [illegible] (۳) ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] بوده است [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] ترجمه [illegible] .

[illegible]

۴۱

۲

نگر این سخنهای بیدار کن   بپیوستم این نامه بر نام اوی   همه مهتری باد فرجام اوی

که با شه بپیرامن دادگر   خرد اندر شیر و تاج و سریر   همیدون بسیم لذت اگر رجید

که چندین بماند همی یادگار   که این نامه بر نام شاه جهان   بگویم تا نام ماند در جهان

وز آن پس تن شهر خاک است   روان روان شدن پاک است   جهاندار محمود خورشید فش

برزم اندرون شیر شمشیرکش.   هر آنکه چنان بسپاری دهد   بیان چیدن ز فرزند به

که بیند که گردون همی شهریار   که با هر نبی در جهان یادگار   بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از گردش آفتاب   پی افکندم از نظم کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند

بر این نامه بر عمرها بگذرد   نمرد اندر آنکس که دارد خرد   که از دین بر جاه ارزانه

که باد او بسی نام نیک نگاه.

مقصود بنده از نقل این است که فردوسی در شاهنامه اشاره بجلوس سلطان محمود میکند که در سال [redacted] ۳۸۷ بوده و دوران تاریخ فردوسی بنا بر این داشت و ~~[illegible]~~ ~~[illegible] ... در چهار صد هجری~~ ~~تمام کرده است~~ پس تولد وی در سال ۳۲۹ بوده است

~~[illegible]~~ با وجود این نمی توان [illegible] محقق تاریخ تولد او را در جهان تاریخ دانست زیرا اشعار حکیم میرساند که تولد وی در حدود ۳۲۳ بوده است چنانچه گذشت! از انجمله است شعر که ذکر شده و هم از نسخه لیدن (هلند) و نسخه انستیتو بزرگ (آلمان) نقل میکنند:

کنون سالم آمد به هفتاد و شش   غنوده همی چشم میش رفش   اگر ~~[illegible]~~

~~بنابراین تاریخ وفات وی در حدود ۳۲۳ خواهد بود زیرا فردوسی [illegible]~~

~~با تخلص خود در چهار صد هجری تمام کرده است [redacted] در حدود ... در موقع اتمام شاهنامه~~

~~[illegible]~~ اگر فردوسی در موقع اتمام شاهنامه

~~[illegible]~~ که با تخلص خود فردوسی در سال چهار صد هجری بوده هفتاد و شش سال داشته

~~[illegible]~~ تولد وی در حدود [redacted] ۳۲۴ خواهد بود

تحصیلات فردوسی

فردوسی در کجا و کجا تربیت و تا چه اندازه تحصیل کرده اطلاع صحیحی در این باب بر جو دست ~~[illegible]~~ آنچه از شاهنامه بر میآید این است که ~~[illegible]~~ باطلاع ~~[illegible]~~ در علم نجوم [redacted] دستی داشته [redacted] و اگر چه راجع به اطلاعات وی در ادبیات ایران ~~[illegible]~~ زیاد و ما مسلم است که شاهکار فردوسی و با اندک کلمات عربی که بکار برده که غیر از ادبیات عرب با اطلاع در زمان که شعرا ایران فقط به عربی ... و اطلاع وی ... بود ... واضح است که فردوسی در بیان افکار خود از الفاظ و کلمات عرب کم بکار برده و این دلیل است که وقوف ... در ادبیات عرب داشته است.

جای اندر آمد بشغاد و یک   همی زیر شد اندر آرام کلک   و اگر هم کتاب در انجمن ... در سال ۳۲۹ خواهد بود

نیز پیشینیان نقل شده راجع به خود شاهنامه که پیش از فردوسی بوده اشاره کرده بعد بیان فردوسی را بر [illegible]
اولین شاهنامه منظومی که بعد از اسلام نظم شده [illegible] است. شاهنامه
مسعودی مروزی است؛ از این شاعر قدیم که تاریخ ایران را از کیومرث تا یزدگرد
نظم آورده است از دو ماخذ اطلاع داریم یکی کتاب غرر ملوک الفرس ثعالبی است
و ثعالبی [illegible] (۴۰۸ - ۴۱۲) که در دو جا اسم از مسعودی مروزی
می برد. و دیگری کتاب البدء و التاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی است
که در سنه ۳۵۵ تألیف شده است. در اخبار کیومرث گوید [illegible] از مسعودی
نقل میکند و میگوید: و المسعودی در قصیده مزدوجه خود بپارسی گفته :
نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بگیتی درون پیشگاهی چو سی سالی بگیتی پادشا بود
کی فرمانش بهر جایی روا بود. و باز در جای دیگر کتاب در ذکر ملوک ساسانیان
ایشان گوید: و المسعودی در آخر قصیده فارسی خود گوید : ~~[illegible]~~
سپری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهانا. و یکی از مآخذ
شاهنامه ابو المؤید بلخی است که ذکر این مأخذ که در [illegible] آمده
ترجمه تاریخ طبری است که بلعمی آن را در سال ۳۵۲ نوشته است. مقدمه ص ۱۰
و این ~~شاهنامه~~ داستان ها را [illegible] عنصر المعالی و ابن [illegible]
و مجمل التواریخ نثر ابوالمؤید و صاحب تاریخ سیستان کتاب گرشاسب
خوانده اند.

دیگر شاهنامه ابوعلی بلخی است که ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه از آن اسم برده است
دیگر شاهنامه نثری است که ثعالبی در تاریخ غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم
از آن روایت نقل کرده است.
و مشهورتر از همه آنها شاهنامه ابومنصوری است که در اواسط قرن چهارم در شهر طوس از بلاد
خراسان به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی تألیف شده است
دیباچه تألیف کتاب نگاشته به روی ابومنصور معمری ~~[illegible]~~ شامل مقصود معمری است
در باب تألیف این کتاب چند تن از دهقانان را ~~جمع کرده بود که اسامی چهار نفر~~ دانشمند و
پهلوی دان جمع کرده بودند که اسامی چهار نفر از آنها در مقدمه ~~شاهنامه [illegible]~~
شاهنامه فردوسی مذکور است اول ماخ [illegible] دوم یزدانداد سوم
ماهوی خورشید چهارم شاذان . و همین همان شاهنامه است که مأخذ
داستانهای فردوسی است . دقیقی شاعر چنانکه در شرح حالش گذشت نظم آن
را در حیات و قرب هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زردشت به نظم
آورده بود که رشته عمرش در دست غلام ترک (بتقدیر ۳۶۷) بریده شده و منظومه ناتمام گردید

فردوسی که عشق زیادی به تألیف داستانهای ایران داشت ~~[illegible]~~ نظم
آن را شروع کند ~~[illegible] نظم آورده باشد~~ لیکن پس از قتل دقیقی در صدد
آن برآمد که شاهنامه را به نظم آورد ~~[illegible] در مقدمه شاهنامه گوید~~ و در مقدمه شاهنامه
هم بدان اشاره کرده است (مقصود از دقیقی) برای گشتاسپ
شاه چون گردید که زمین ... آوردم زدقیقی رخ برتافت
و شروع به نظم این اثر شگرف ~~مشغول~~ شرط بر دست آوردن همان شاهنامه ابومنصوری
را از هر کس سراغ داشت که ... از آنکه [illegible] رودکی
دیر آشنا ... ~~[illegible]~~ ... که در
خراسان ... [illegible] گرامی دل
که در مقدمه ... (شاهنامه ابومنصوری را در شهر طوس
پیش او آورد و فردوسی از دیدن آن کتاب بی‌نهایت مسرور و خوشوقت گردید
و یکی از بزرگان طوس که فردوسی وی را در شاهنامه ~~[illegible]~~ بدون اینکه
اسم او را ذکر کند به مدح کرده فردوسی را تشویق کرده و از او حمایت کرد
~~[illegible]~~ و در خراسان ... از بدر ...
... طوس از وی حمایت ~~[illegible]~~ کرده و از او ... داشت
و در ... از وی اسم برده ... که در ... شاهنامه است
که گوید ... از آن ... که از ... را الف ... ان
از ... و ... دیگر ... از ... که از ...
... . و دیگران ... سلطان ...

به گمان من مراد [illegible] گرد [illegible] اول

شاهنامه‌ای که در خاتمهٔ آن [illegible] ۳۸۴ [illegible] از

آثار فردوسی بر می‌آید این است که [illegible] اول شاهنامه قبل از جلوس سلطان محمود خاتمه یافته

و بعد [illegible] تا اندازه‌ای قریب به [illegible] ۳۸۴ [illegible] ۴۰۰ است

خاتمه در این نسخه‌های خطی است [illegible] : [illegible]

[illegible]

و در ترجمهٔ عربی شاهنامه که [illegible] ([illegible]) [illegible] ۴۲۰

[illegible] تاریخ ختم شاهنامه را ۳۸۴ می‌نویسد .

و در [illegible] ۳۹۰ [illegible] نظم [illegible] از نظم

شاهنامه به [illegible] . [illegible]

[illegible] شاهنامه [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] شاهنامه [illegible] است [illegible]

سلطان محمود غزنوی [illegible] است [illegible] شاهنامه [illegible]

پس از جلوس سلطان محمود [illegible] برده [illegible]

انجام [illegible] . [illegible]

شاهنامه را [illegible] کرده [illegible]

تصریح کرده [illegible] پس از جلوس سلطان محمود [illegible] نظم شاهنامه برده

[illegible]

و تاریخ شروع نظم شاهنامه [illegible] ۳۷۰ [illegible] برده است

چه زیرا شاهنامه ابو منصوری در سال ۳۴۶ تمام شده و در [illegible]

[illegible] نظم شاهنامه اشاره کرده است . [illegible]

[illegible] در نظم شاهنامه [illegible] است [illegible]

[illegible] نظم شاهنامه از [illegible]

در ۳۶۹ [illegible]) شروع نظم شاهنامه شده است .

رمز فروش نفت [illegible]

~~فروش [illegible] نفت [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~فروش نفت [illegible]~~

[illegible] نفت [illegible]

[illegible]

[illegible] که فروش نفت [illegible]

[illegible] نفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

رمز فروش نفت

فروش نفت در ایران [illegible] از خود داری [illegible] و از اطراف [illegible]

[illegible] نفت را بدون [illegible] محتاج [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دارد . [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] نفت [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] نفت [illegible] فروش نفت [illegible]

[illegible] نفت [illegible] سلطان [illegible]

~~[illegible]~~

دامنه پروان است که سلطان قوای مغول را شکست داده و [illegible] امیر [illegible] با رسیدن [illegible]

خود شکست خورد در هر صورت با مدت حضور امیر [illegible] و [illegible] امیر [illegible] و [illegible]

امیدوار بوده و [illegible] که سلطان [illegible] بوده باشد . در اینجا

[illegible] قوای [illegible] را در غزنه اتمام کرده و سلطان [illegible]

که دارای [illegible] و [illegible] قوای [illegible] را اتمام کرده [illegible]

برده و از [illegible] سلطان گذرانیده در [illegible] ساعات [illegible] عرض سلطان [illegible]

[illegible] که عبارت [illegible]

[illegible] قوای [illegible] که [illegible] بود [illegible] حمله [illegible]

[illegible] دارا [illegible] خبر به سلطان رسید

[illegible] و شتاب [illegible] کرد [illegible]

خروج از غزنه

[illegible] قوای [illegible] چون [illegible]

خود را از [illegible] خود با اندازه [illegible] [illegible] ده [illegible]

[illegible] سلطان را از [illegible] [illegible] و [illegible] از غزنه [illegible]

[illegible] که از غزنه بیرون [illegible] رفته و مدت [illegible] ده [illegible]

در [illegible] و [illegible] پنهان شد . [illegible] رفته و [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] بود رفت

[illegible] با [illegible] [illegible] و [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و [illegible] سلطان را [illegible]

عودت فردوسی به وطن خود

فردوسی در طبرستان پس از مدتی به وطن خود طوس مراجعت کرد و با خاطری ملول در کنج
عزلت نشست [illegible] هنرمند ایران دست روزگار [illegible] که در پیری در [illegible] سالگی زیادتر بوده
در نهایت فقر و تنگدستی و عجز و شکستگی با سر می برد [illegible] و چشم کم نور [illegible]
[illegible] و قوای [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

چو عمرم برابر بهشتاد شد [illegible]
امیدم بکی دیگر برباد شد چو بر باد دادند رنج مرا نبد حاصلی سی و پنج مرا
تا [illegible] بنالم بدرگاه یزدان پاک فشانده بسر بر پراکنده خاک
که یارب روانش به آتش بسوز دل بنده مستحق برفروز .

بعد از [illegible] فردوسی به طوس دیگر [illegible] مدت [illegible]
دنیا [illegible] از طرف سلطان [illegible] حاصل کرده بود [illegible]
[illegible] زندگانی بدرود [illegible] .

وفات فردوسی

وفات فردوسی بنا باختلاف در سال ۴۱۱ و ۴۱۶ واقع شده گویند سلطان محمود
بعد از [illegible] کردن فردوسی پشیمان شده و صله [illegible] را با [illegible] شتران
[illegible] و هنگامی که از دروازه رودبار طوس وارد شدند جنازه فردوسی از دروازه
رزان بیرون برده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مانع از دفن فردوسی در قبرستان مسلمین گردید آنگاه او را
ناچار در [illegible] در [illegible] خود دفن کردند .

اوصاف شخص فردوسی

فردوسی از اواخر جوانی تنها بوده و در تمام سالهای [illegible] صاحب پسری شده
که سالها پیش از وی در سی و هفت سالگی وفات کرده است اخلاق فردوسی بسیار عالی
بوده چنانچه شعرا لقب [illegible] شعرای ایران [illegible] بوده است
و [illegible] مردم را از مردم ایرانی [illegible] که در اشعارش [illegible]
و [illegible] زیارت نکرده [illegible] و [illegible] از وی [illegible] نکرده است
در [illegible] شعر [illegible] و [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] تمجید و ستایش میکرد
[illegible] و [illegible] بوده با وجود این [illegible] ~~[illegible]~~ اظهار میکند
~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] کرده
که [illegible] نبوده ولی از [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] ایران قدیم را
[illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و از [illegible] و [illegible]
[illegible] بوده و [illegible]

قبر فردوسی

بنا بروایت نظامی عروضی قبر فردوسی در باغ خودش درون دروازه [illegible] طبران
بوده و [illegible] در سال ۵۱۰ آثار آنرا زیارت کرده
~~[illegible] ۱۰۰ [illegible]~~
~~[illegible]~~
و حاجی [illegible] نیز قبر او را زیارت کرده
تا اواسط قرن [illegible] قبر فردوسی معلوم بوده است ولی امروز آثارش
محو شده است

استعداد

اگرچه فردوسی شاهنامه را از روی شاهنامهٔ ابومنصوری نظم کرده و تا عین بیان کتاب را
دنبال نکرده [illegible] با سخن دیگر استقلال کرده است

شهرت شاهنامه

شاهنامهٔ فردوسی پیدا کرد که [illegible] شهرت سازی پیدا کرد و در آن تاریخ تا کنون
زیب و جمال شهرهٔ ایران ~~[illegible]~~ و تمام معارف و افتخارات ایران بوده
و به یک وقت در عرض ادبیات ارزش و لقب خداوندگاری ملک [illegible] به روز به روز بر شهرت
خواهد افزود [illegible] است .

آثار شعری

از فردوسی به جز شاهنامه قطعات شعری نیز در تذکره‌ها و جنگ‌ها دیده شده است ~~[illegible]~~
و ~~[illegible]~~ [illegible] است . و چون این نسبت [illegible] آن [illegible] را از [illegible]

یوسف و زلیخا

غیر از فردوسی منظومهٔ فارسی زبان [illegible] یوسف زلیخا را نظم آورده که یکی ابوالمؤید بلخی
و دیگری بختیاری است . فردوسی نیز همان قصه را [illegible] تقدیم وزیر بهاءالدوله دیلمی
نظم کرده است شاید ~~[illegible]~~ در حدود سنه ۳۸۶
محققین [illegible] از یوسف زلیخای فردوسی [illegible] این [illegible]
[illegible] ابیات آن سست و ضعیف [illegible] است و [illegible] رنجه از آن
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] که غیر از [illegible] در شعر ایران [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible] است

در حکمت گوید

تن آسنیه باشد هر آن جهان
وگر باشد افزون تن آدمی
درخشنده گوهر است این جان پاک
چو جان را که کرده گرامی به تن
فرو شسته را کار رنجه چاره
ز هر گوشه تا که بجز از گزند
وزان پس که [illegible] گوهر سرد
بجشد [illegible] بر آورده [illegible]

ببین اندر آن تنگ رو [illegible]
جهان دان که جان برترین گوهر است
[illegible] درین ژرف دریای خاک
تن خانه و جان چراغ اندرون
چراغ اندر [illegible] بسته ز گوهر [illegible]
[illegible] خانه تا [illegible] و ویرانه باغ
همان [illegible] آید که این خانه برد
نخستین فطرت [illegible]

یکی سواری کم [illegible] سر
[illegible] گیتی [illegible] دیگر است
جهان [illegible] گرامی [illegible]
چو [illegible] روان زنده [illegible]
هر آنگه که شد سست [illegible]
بشد [illegible] و [illegible] چراغ
[illegible] گیتی برآورده [illegible]
[illegible] خود [illegible] بسیاری [illegible]

۱۳۱۸

جنگ [illegible] ایرانیان و ترکان

چو [illegible] خورشید دنیای [illegible]
زمین آمد [illegible] اسبان [illegible]
[illegible] هر [illegible]
ببارید تیر اندر آن رزمگاه
زمین آهنین گرد [illegible]
[illegible] ایرانیان [illegible]
زمین [illegible] شد [illegible]
[illegible]

بجوشید دریای [illegible] نبرد
[illegible] اندر آمد [illegible] گرد
فراز آورید [illegible] لشکر [illegible]
جهان چون شب [illegible] تیره [illegible]
[illegible] دشت گردان [illegible]
برادر [illegible] گیتی [illegible]
بر آمد [illegible] موج دریای خون
شب تیره [illegible] خانه [illegible]

دو [illegible] برآمد [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] دشت [illegible]
[illegible] باران [illegible]
چو ابری که باران [illegible] تیغ
زمین [illegible] اندران رزمگاه
[illegible] خانه
[illegible] گشته [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]

[illegible]

از قطعات اوست

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زنگ [illegible] دور [illegible]
بجز حسرت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

از رباعیات اوست

[illegible]
[illegible]
گر [illegible] عارضت زنده [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

منوچهری
احمد بن قوص بن احمد

ابو النجم احمد بن یعقوب ... گفته تخلص منوچهری در اوایل حال از مداحان فلک المعالی
منوچهر بن شمس المعالی قابوس وشمگیر بوده چون بلاد زیاری ... دولت زیاری در ایسه منقرض شد بغزنه رفت
بدربار ... سلطان محمود ... و قصیده در مدح عنصری ساخته و بدربار سلطان ... راه یافت و در ... وی
اختلاف است بعضی مسعود و بعضی ... دانسته اند ... وصف ... مدح ... کرده ... خود را
گرده است : ... که تاریخ عمر او ... باید منوچهری را سالها
در قصیده ... گفته ... که ... است گفته ... شده بر ... زیاری
و ... دیگری ... بقم کاف و لام ... شده ... که با ... قول
... در ... بوده است ترجمه احوال شاعر بسیار محدود و مختصر است
... و گفته اند ... که ... در ... زندگانی ... چه دیوان ...
در ... گفته ... میشود ... ندارد ... آمده تشبیه
... در یک سطر خلاصه کرده است بدینطور : ایشی ... اوستاد
بو العوج ... مداح سلطان محمود غزنوی بوده ... و ... است
... بر ... کرده است ... است ... و ... در
... بو العوج ... است ... در ... عنصری
عرفی ... از ... کرده ... کرده اند که عمر ... رقص بوده
از ... سحر ... درجه ... داشته است .

وفاتش ظاهرا در سال ۴۴۰ و ۴۳۲ ... و ... و ...
منوچهری در اشعار عرب ... زیادی کرده و اطلاع کاملی در ادبیات عرب
... کرده و طریقه شعرای عرب را اتباع کرده است ... اشعار
... منوچهری ... داده و ... کرده ... اطلاع ... است در تشبیه
و وصف طبیعت ... داشته است او ... عصر ... در ...
... ایران ... و ... حقیقت ... و ...
... کرده ... در ... تاریخ ...
و ... که ... از ... است که ... عرب
... و ... ادبیات عرب کرده است
... در ... شده ... و ... از ...
... و ... و ... طبیعت ... بوده
... و ... او ... از ...
که خود را ... اقران ... است ...
... که ... است ... بوده ...
... که ... در ... و ... م
در ... و ... است ... کرده است ... در ... ب
... الفاظ ... در ... ...
... و ... است ... است ... .

دی و قدح و شمع دار عالم وحدت ملّه   لیک دلبری کرسی وار   کرد کله پرزه؟

~~و در وصف شراب و شراب هم [illegible] غالباً [illegible] است~~

کرده ~~[illegible]~~ منوچهری بیش از حد

شراب داشته و بهمین طریق تشبیه از اوراق شاید مردم و کار و آهنگ در خصوص

یک رشته حکایات و تشبیهات که مکشوف آن نیز باید است کرده است

منوچهری یک رشته هم بیش قوی داشته و در تعریف شراب جلوه گر است. گرنا زان آورده

و تشبیهات لطیف گفته برده اگر چه غالب این شعرا به ابطه [illegible] از محیط روان خود

بدون اینکه دیگر زالی شراب داشته باشند در تعریف آن به اغراق رفته اند

ولی منوچهری شهرت و تعبیرات راجع به شراب را کاملاً از تجربه برده است

اگر دلبسته جای شاید معنی است که شادی بدان قدرت و جان [illegible] تعریف لذ

سکرات کرده و در هر جایی را با نام [illegible] هر چند که [illegible]

حالا [illegible] ما [illegible] اخلاق از [illegible] ادبیات [illegible] است [illegible] باوجو

اینکه در یک تاریخ محیط بهترین شعرای ایران برگزیده [illegible] خود را گاهی صرف

ساده داده کرده و گاهی وقف تجدید [illegible] این دوان نکنند

صاحب راحة الصدور از یک ~~[illegible]~~ در کتاب خود اسم میبرد

شادی در اواخر قرن ششم زندگی میکرده است به اسم ~~[illegible]~~ شمس الدین احمد بن

منوچهر شصت کله است و صاحب راحة الصدور در ذیل عنوان ~~[illegible]~~ ترکان

از وی اسم میبرد و ~~[illegible]~~ دو بیت از آن که گفته

احمد بن منوچهر بدان ملحق بوده است این دو بیت با منوچهری که اشتباه شده

در دیوان او نیز وارد شده است که دیگری سطری شده است

صاحب کتاب راحة الصدور در ذیل [illegible] خود را [illegible] صاحب [illegible] این کتاب [illegible] اسم میبرد

با نام شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله که در اواخر قرن ششم زندگی میکرده است

بعضی را عقیده بر این است که شصت کله ~~[illegible]~~ لقب این شاعر بوده نه

منوچهری [illegible] منوچهری و مردم شهرت احمد بن منوچهر ~~[illegible]~~ را سبب شده

که لقب حکیم است و به وی ملحق شده است.

[illegible]

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی در سیستان متولد شده و در آنجا نشو و نما کرده است در عذوبت بیان
و سلاست کلام و ابداع معانی بکر و تشبیهات دلپسند از نوادر زمان خود بشمار است شاعری غالب با سبک حکیم زاده
در تشبیب و تغزل مدیحه برای استادان ایران به نظر است در ~~...~~ گزیند فرخی در تجسم طرح خاطرات
که شبیه در عرب در قصیده دارای اقتدار است که هیچ شاعر در غزل و بعلاوه دارای اثر است
که تا در زبان فارسی ما وقت‌ها است نام وی ~~...~~ باقی خواهد بود .

فرخی از غلامزادگان خلف بن احمد بوده و در سیستان در خدمت یکی از بزرگان بسر می‌برد
و هر سال مبلغ ~~...~~ معین در حق فرخی مرحمت میکرد لکن هیچ نمی ... بیشتری داشت که
زن های خود گرفته امرار معاش نمیکرد تا اینکه ~~...~~ شاعری شنید ~~...~~ و آن دهقان قبول
نکرد ناچار ترک ... ~~...~~ در ... تربیت
~~تا اینکه راه چغانیان پیش گرفت~~ در صدد آن برآمد که خدمت کسی برگزیند که از وی قدرشناسی
و دستگیری کند و از هر کس جویای کار خود میشد تا اینکه از بزرگی و بزرگواری امیر چغانیان
ابوالمظفر احمد بن محمد شرحی شنید و بشکسته با دلی بزرگ این قصیده گفت و راه چغانیان
پیش گرفت اتفاقاً وقتی بحضرت چغانیان رسید که ~~...~~ امیر در داغگاه
بود ~~...~~ فرخی خدمت عمید اسعد کدخدای امیر رسید و قصیده را بوی
خواند عمید اسعد با دیگر دو که شکر از ~~...~~ ~~...~~ شعر ... آمار
گفت امیر در داغگاه است و اینک قصیده در خور آن در تعریف داغگاه بگو تا ترا
به خدمت او ببرم فرخی آن شب قصیده بگفت و صبح بخدمت عمید آورد

وآن قصیده این بود :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار — پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

چون عمید اسعد قصیده را شنید متحیر ماند زیرا که هرگز چنین شعر نشنیده بود فرخی را بنزد امیر برد .
~~...~~ چون بخدمت امیر رسید گفت ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک
کشیده کسی مثل او ندیده‌اند ~~...~~ فرخی قصیده داغگاه را بر امیر خواند امیر در وقت گفت
اسبهایی که بر گرفته عوض صله فرخی بخشید و او خیمه و سراپرده و اشتر و پنج شتر داده
و جامه و برده‌ها دیگر داد ... از ندیمان پادشاه سلطان محمود رفته و در تاریخ ... است
و دیوانش قریب ۱۰ هزار بیت است و وفاتش در سال ۴۲۹ هجری بوده است

صاحب کتاب ... می‌نویسد که وقتی ... تاتار گرفتار گرد ... بر دیگر
آن خطه رسید ... پرسید و ... بگفت
یک ... رفت ... خود ... بگذرد
آن بزرگ ... این قطعه را با دکار است

این نغمه ... — قطعا کردم درد باغ و در آغ وادی و دشت

انوری در حق فرخی قصیده‌ای گوید : از ثنا خوانان است چو شعر بوالفرج
وز عذوبت شعر ... است چو نظم فرخی

ابو نظر عبد العزیز بن منصور العسجدی المروزی . از شعرای معروف دربار سلطان محمود بوده است
از اشعارش بجز چند قطعه و غزل و قصیده ، چیزی نمانده است دیوانش که دید و دانسته
دارد و شعر بر سه هزار بیت و با آنکه گفتارها را صحت این قول معلوم نیست لطف خیال
آورد و حوصله شاعرانه و در ادبیات از شاگردان عنصری بوده اند و در فن اشعار او را هم تنگ
اشعار عنصری دانسته و با این اعتراف دارند بر چند اشعار باقی مانده او بیار کم است
و با این قدر یقین می توان تمام و قدرت این شاعر بزرگ را ارا نتیجه گرفت . و لیکن زیبائی و لطافت
زبان و لطافت کلام این قطعه شعر که از این ابیات معروف و دیوان
انتخاب کرده ایم است که شاعر در این باره برده و به لطف شعر ساخت و تمام
اشعار هست قطعه ای در تشبیه است و تشبیه شاعرانه طبیعی و دلپسند است
معروف و قطعه این قصیده را که شاه خردمند سلطان محمود سومنات کرده است به سلطان
محمود خواند تشکیل هزار ... صله یافت در سال چهارصد و سی و دو وفات کرده است
در تعریف ابر گوید :

آن ابر که برخیزد باد	هر ابر جنبد بانگ رعد آن
وز ابر چو بر بردن زده فرش	چون ماه بر آسمان زده خرمن
ما زیر او بر بدین اندر	زد قطره چکان چو زنده گیر ارزان
از قطره زر کرده جدا گردد	چون کسی فرو رفته به پیرامن
با زاده حرکات چون بیاید	از لاله تماشا بر ده سر کن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوبکر زین الدین بن اسمعیل وراق هروی پدرش اسمعیل وراق معاصر فردوسی بود و فردوسی
در موقع فرار از سلطان محمود غزنوی مدت شش ماه در خانهٔ وی در هرات متواری بود . چنانکه مرحوم
آقای میرزا محمد خان قزوینی ، بساط این بیت : گر برخوردم ز تیغ خسروا [illegible] خودم
بر جحوری . احتمال میدهد که اصلش جحوری باشد . شرح حال این شاعر در هفت تذکره
که بطور [illegible] لباب الالباب ذکر شده ، تحت عنوان [illegible] ذکر کرده سپس بتحقیق
که آقای قزوینی فرموده اند [illegible] : می پردازیم

ازرقی بعد از وجود در [illegible] هرات بخراسان [illegible] مداح شمس الدوله طغانشاه سلجوقی
بود و چون سلطان [illegible] ضعفی در باه بوده [illegible] از [illegible] آن عاجز مانده
ازرقی الفیه و شلفیه را بنظم در آورده و بنظر سلطان رسانیده [illegible] و بعضی [illegible]
از نثر دو [illegible] در نظر سلطان افزوده و بعضی تالیف شده [illegible] ازرقی
[illegible] و [illegible] در باب [illegible] اتفاق (فارسی ...) و فلذا [illegible]

آقای قزوینی عبارت ازین است : «دیوان قصاید ازرقی در مدح [illegible] از [illegible] ان
سلجوق بوده است یکی ابو الفوارس شمس الدوله طغانشاه بن الب ارسلان بن
جغری بیک و دیگری ایرانشاه بن قاورد بن جغری بیک (قاورد بن سلجوق
بوقه کرمان است) و از ابیات لطیف زیبا و مضمون ... روز نیست تاریخ وفاتش
الهام نکرده اند لذا تاریخ وفات وی معلوم نیست [illegible] التقریب اینکه
که در موقع وفات سلطان قاورد (۴۷۶) از [illegible] قاورد کی جز
ایران ... در حیات بود . [illegible] عصر ازرقی [illegible] در
و تا آخر نیمه حلب

و دیگر تقی الدین کاشی وفات ازرقی را در سال [illegible] ۵۲۷ می نویسد اشتباه کرده است
و ازرقی افلا چهل سال قبل ازین تاریخ وفات کرده است زیرا اولاً تصریحی نیز بگه
که ازرقی بعد از سال ... [illegible] برده (و ثانیا در دیوان وی نامی از سلاطین
سلجوق دوره سلجوقی مانند ملکشاه و سلطان سنجر و از امرای ایشان نیست و ثانیا
معاصر بودن وی با فردوسی است که اگر قول تقی الدین کاشی صحیح باشد باید ازرقی
[illegible] و [illegible] عمر کرده باشد . و دیگر بطوریکه پیداست که ازرقی باید قبل از جلوس
سلطان ملکشاه یعنی ۴۶۵ وفات کرده باشد .

ازرقی در تشبیهات غریب و تصورات و خیالات دور از فهم [illegible] و در خارج [illegible] شهره و مثال
و تام اشعار وی بر همین سبک است . رشید الدین وطواط در حدائق السحر در صنعت تشبیه
گوید : «واز اشعار شعرا و شنیده ام که اکثر حاذقی که تشبیه را استعمال کرده اند و شکستند خضر [illegible]
کردن بچیزی که در خارج وجود نداشته باشد مانند این خاکسترم انگشت ...
[illegible] که موج از زر باشد و [illegible] در اشعار [illegible] سکاکی
موجود است موج زرین و دیگر [illegible] از [illegible] اشعار ازرقی
[illegible] و [illegible] و در اشعار وی تشبیهات [illegible] و لکن [illegible]».
و دیگر [illegible] تالیف شده به نسبت والفیه و شلفیه یکی از خطاهای مغفول است اما
شده [illegible] در قصص و حکایات فرس [illegible] هست و ...
[illegible] است . و یک قسم ازان تا زمان ما باقی مانده است در عهد امیر نوح بن
منصور ۳۶۶ – ۳۸۷ بفرمان خواجه عمید الدین ابو الفوارس قنارزی

قصیده‌ای خود تصدیر کرده و مطلع آن قصیده این است

ای دل حق عید ماه آذر [illegible] مضمحل [illegible] شاه مظفر [illegible] ایران شاه بن قاورد چغری

[illegible] دیدم و [illegible]

و در سال ۴۶۵ که الب ارسلان کشته شد و [illegible] ملکشاه

رسید قاورد سلطنت را حق خود فرض کرده یاغی شد و [illegible]

[illegible] عراق [illegible] و در [illegible] شکست خورده و [illegible]

شده و قاورد [illegible] ایرانشاه و سلطانشاه [illegible] قاورد [illegible]

[illegible] ایرانشاه و سلطانشاه [illegible] دیگر [illegible] ایرانشاه

[illegible] در سال ۴۶۷ [illegible] سلطانشاه [illegible] بوده [illegible]

کرده [illegible] رسید [illegible] سلطانشاه [illegible]

بود) [illegible] [illegible] در [illegible]

قاورد شاه مداح ایرانشاه [illegible] ایرانشاه [illegible] تا سال ۴۶۶

[illegible] بوده است. و در حق این [illegible]

[illegible] ازرقی [illegible] در مدح [illegible] ازرقی [illegible]

این [illegible] از طرف [illegible] شمس‌الدوله [illegible] شده و [illegible]

[illegible] اشعار او را [illegible] داشته‌اند [illegible]

[illegible] اشعار [illegible] در [illegible]

[illegible] اشعار [illegible]

[illegible] اشعار [illegible] صاحب [illegible]

امرا در زبان پهلوی پارسی ترجمه کرد و این ترجمه تا [illegible] است و در حدود سنه

۶۰۰ هجری بهاءالدین محمد بن علی بن محمد بن عمر الظهیری کاتب سمرقندی که دبیر سلطان

قلج طمغاج خان [illegible] از ملوک خانیه ماوراءالنهر بود ترجمه قاوردی را اصلاح

و تهذیب کرد (حقیر [illegible] تا [illegible] فقط یک نسخه از این کتاب در لندن در موزه

بریطانیه موجود است [illegible] یک نسخه [illegible] خود [illegible]) و ظاهراً

ازرقی همان ترجمه ابوالفوارس را منظوم کرده و در صدد نظم آن بر آمده است

[illegible] این نسخه نظم ازرقی [illegible] در [illegible] الآن [illegible] از میان رفته است

و نسخه [illegible] در سنه ۷۷۶ نظم [illegible] و ناظم آن [illegible] و یک نسخه

از این نظم در کتابخانه دیوان هند (اندیا آفیس) در لندن موجود است [illegible]

نظم آن است.

[illegible] کتاب الفیه و شلفیه نیز [illegible] [illegible] ازرقی [illegible] بوده

[illegible] این کتاب [illegible] است [illegible] است [illegible] در آن [illegible]

بوده و برای طغانشاه اصلاح [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده‌ایم

[illegible] ازرقی [illegible]

[illegible] که قاورد در سال ۴۳۳

از طرف طغرل بیک [illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] ایرانشاه

[illegible] ازرقی [illegible]

دشتها رو را که از آنها رنگ از نظر آن [illegible] می‌دهند.

در بدیع گویند به [illegible] و عبارت را که [illegible] است چنانکه گویند روزی سلطان شاه

: امیر احمد به هیزم زدن رفت [illegible] و تیر خود است و [illegible] درآمد

~~[illegible]~~ [illegible] بر است چنانکه امیر را قدرت حرف زدن نماند. از [illegible] بر آ

امیر این را خواند: گر شاه [illegible] تیر خود است [illegible] رنج افتاد آن ظلم برای

نه کشتی [illegible] آن رنج که کرد رای [illegible] درحضرت شاه روی

بر خاک گذاشت.

در اصطلاح [illegible] الابن و طوطا [illegible] در صدای [illegible] و شمس الدین محمد قیس رازی در المعجم

[illegible] را در [illegible] خود قرار داده و تشبیه است [illegible] یا دو هم بودن

از بزرگترین اقسام تشبیه شمرده‌اند و ~~[illegible]~~ برای [illegible]

مقام [illegible] است [illegible] راجع به تشبیه مضمر [illegible] : ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

تشبیه عبارت از مانند کردن چیزی به چیزی که [illegible] است ~~[illegible]~~

و تشبیهات [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

[illegible] ۵/۱۲/۱۳ [illegible]

تشبیه عبارت از مانند کردن چیزی به چیزی که [illegible] آنها [illegible] و [illegible] است [illegible]

: [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] زیرا در [illegible] [illegible] خواهد بود ۶

[illegible] اگر گوئیم ~~[illegible]~~ [illegible] مانند گل لطیف است ~~[illegible]~~ [illegible] خواهد [illegible]

واضح [illegible] ولی هیچ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در صورتیکه [illegible]

در تشبیه [illegible] و [illegible] آن چنانکه گویند: چهره مانند گل

یا [illegible] مانند [illegible] [illegible] طراوت [illegible] روی است ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] از [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] چون است [illegible]

که [illegible] را [illegible] باید [illegible] کرده و صفت [illegible] ~~[illegible]~~

در [illegible] ~~[illegible]~~ در [illegible] [illegible] [illegible] :

طرفین [illegible] حسی است یا عقلی و از حسی ~~[illegible]~~ که [illegible] را

درک [illegible] ولی ماده [illegible] [illegible] و در [illegible] است)

(و [illegible] را [illegible] گویند چنانکه [illegible] است :

) کان [illegible] [illegible] [illegible] عشق

[illegible] را حس درک میکند زیرا که آنها در خارج وجود دارند

ولی ماده آنها را که در [illegible] [illegible] درک میکند [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

وجود ندارد [illegible] را [illegible] درک میکند ولی ماده [illegible] است

حس درک میکند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نمی‌شود آنها را درک کرد . مثلی است که حس [illegible] درک کرد و بعضی درک نمود [illegible] !
جهی مانند مرگ است . که به خود دیده‌اند . حواس [illegible] شناخته نمی‌شود تشکیل دهد
داد عقلی و حسی است که او را وهمی گویند ~~[illegible]~~ اگرچه نتیجه وهمی و ماده آن را از عقل
حواس درک نمی‌شد ولی اگر در خارج باشد نمی‌تواند درک شود چنانچه امرؤالقیس گفته است

أیقتلنی والمشرفی مضاجعی ومسنونة زرق کأنیاب أغوال .

با آنکه انیاب غولها به خودی خود هیچ‌گاه [illegible] نمی‌شود از محسوسات مهم است اما اگر
در خارج پیدا شد با حواس درک شود .

~~[illegible]~~ و در حکم امروز ادبای اروپا به تشبیهات خیالی بیش از تشبیهات طبیعی اهمیت
داده‌اند [illegible] از طرف هر ادیب بزرگ در دوره با ذوق و اندیشه است و چه اندازه
[illegible] که [illegible] از وی در شعرای متقدم ایران است و در ~~[illegible]~~ و تمامی تشبیهات
در جنس تشبیه خیالی نیست تشبیهات طبیعی در شعرای [illegible] خیلی بیشتر از تشبیهات خیالی است
ولی در بعضی از تشبیهات [illegible] تصویر [illegible] که [illegible] اشعار را [illegible]
[illegible] از اوزان [illegible]
در آن تشبیهات [illegible] بی اندازه [illegible] در توقیف جام سلطان کرده ؟

جام می چو بحر شرف کرد [illegible] عقل زحم شیر و زورق بادبان
شاه از جان [illegible] جام زرده [illegible] از دست [illegible] ساقی نی [illegible] روان
دست ساقی از [illegible] [illegible] رفتار [illegible] چوب رفتار
[illegible] هر کس [illegible] [illegible] جادو [illegible]

۵۰

در سایه [illegible] شان [illegible] [illegible] چو [illegible] [illegible]
واضح است که تشبیه جام به دریای زرین کردن که عقل و زورق از سطح [illegible] [illegible] تشبیه
[illegible] است . تشبیه [illegible] است در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با آنکه
تشبیه [illegible] و [illegible] است و [illegible] شرط [illegible] است
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شان [illegible] [illegible] [illegible] است
[illegible] است و [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] .

~~[illegible]~~ [illegible] تشبیهات و [illegible] است در اشعار [illegible] [illegible] است [illegible] :
~~[illegible]~~
با وجود [illegible] در شعرای متقدم و [illegible] فارسی زبان است ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] در [illegible] الفاظ و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است .
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده
[illegible] [illegible] [illegible] راج [illegible] [illegible] [illegible] ولی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ که از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] !
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ۴۵۵ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] ۴۵۵ [illegible] [illegible] ! [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible]

~~رشید الدین وطواط هم که [illegible] تشبیهات [illegible] تشبیهات ازرقی را~~
~~برای آنکه تشبیه [illegible]~~

رشید الدین وطواط تشبیهات ازرقی را برای آنکه یکی از دو طرف تشبیه در خارج وجود ندارد
تقبیح کند و صاحب المعجم شمس الدین محمد بن قیس رازی همان ایراد رشید را در کتاب خود تکرار
کند ، ~~[illegible] این [illegible] [illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ وجه این لفظ ، نگارنده این ایراد ادبای قدیم را در حق ازرقی
بی جا تلقی کرده زیرا [illegible] تشبیه این است که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مشبه به [illegible] [illegible] [illegible]
تشبیه کردن [illegible] [illegible] که مشبه به در خارج موجود باشد ولی [illegible]
تشبیه کردن [illegible] [illegible] [illegible] وجه ، جواب [illegible]
از [illegible] اگرچه [illegible] [illegible] [illegible] در خارج وجود ندارد
ولی [illegible] [illegible] در خارج موجود است [illegible] تشبیه خیالی
بهتر از تشبیه حسی [illegible] [illegible] دارد [illegible] که گوید :
شب تیره [illegible] نه دریای قیر [illegible] [illegible] اگر چه دریای
قیر وجود خارجی ندارد ولی بهترین تشبیهات [illegible] [illegible] تشبیهات
خیالی [illegible] در دیوان شعرای عرب [illegible] امروزی نیز [illegible]
تشبیهات دارند حتی [illegible] را [illegible] تشبیه کرده اند :

۵۱ در مجموعه برای تشبیهات ازرقی [illegible] رشید الدین وطواط [illegible] تشبیهات حسی [illegible]
در تشبیهات خیالی [illegible] تر از تشبیهات حسی است

از قصاید ادیب در مدح سید علی محمد

باز دیگر رشک گلشن شد برگ و بهار
ابر زرین بر آورد و ابر مروارید بار

گاه چون زلف آید زان نگار پریشان
گاه مرجان زیور آید زان عروس مرغزار

دست برین نقره با گره آرد و بسته (دارد)
گردش گلبن لولوی ناسفته آرد گوشوار (وارد)

درع قطران حلقه از دریا بپوشد پیش از آن
برگ مرجان کوکب (1) از خار را بر آرد کوهسار

لشکر انجم نهاد از لاله باید تنگ
رایت خورشید یکی گل بر دن آرد زنهار

از دهان لاله چون بیرون در خندد نوش
زرگری لاله های شمع سوزان بر سر آرد صد هزار

خرمی مرجان و پیا پرگی چشم افگن
بر شکفته است از غنچه یا بر دمیده است از چنار

از نقش شکوی و لولو اشب
قطره سازد چشم عاشق حلقه گیرد زلف یار

آب دریا در شکستن آتش از وجه است
ابر چو دو لاله آتش عکس ... برگ را

گر برابر آسیم ریحان که آتش طره یار
طرفه گز ریحان همی آتش فروزد نو بهار

بوستان از چشم ابرو دست باد اندر چمن
حلقه دارد از نقاش نقش دارد در نگار (2)

دست شاخ از کلک نقش چون دم طاووس نر
روی آب از ژاله پر کوکب حباب بر کنار

از نم باد دارد غنچه پر عنبر دهن
ذره سر شکه ابر دارد لاله بر لولو کشته

خود پیدا سبز و خرم گلبنی بند ارچه چمن (چمن)
خرمی از طبع پاک خواهم دارد شهریار

---

(1) کرک کمیز درخش اهنی ... داشت ... دندان دنیخ ... با برگ ... که برگ و افتد ...

(2) نگار ... نقش ... صورت ... نقاشی ... نقش نگار ...

٥ ابوالفرج : گروهی زر نظاره کنند — از فلک چرخ بینی دیگر سان

پیش علم تو آب نرم و درشت — پیش حزم تو برق تیز کمیت

کشته گشته یا زنده آزاد — باده عیان زمزمه تا ندیم

با عمر غزل دیده بربایی — با که تنگ یافت در قدیم

تنگ خوانات جفت شکر و لهو — به کله دوست یار و دین و عیش

انوری : غاشیه اسپش کشیده همی — بر فلک چرخ بینی دیگر سان

چرخ را رفت ز گفته قصیر — برق را فکرت تو خواند یکی

هم آنکس که در تخت شاه — موزه فی زمانه را شیدی

نیست شکم بزد کسی که مرا — سنگ را نه زمانه بر قدی

با طبع تو یار لهو و طرب — با خصمت همیشه جفت غمی

ابوالفرج : رمحی که بیازد فرو خورد — نفسی دگر دو ازدو بطین

انوری : رمحش زه عصای کلیم بود — در خوردن اعدا اندر بطین

ابوالفرج : سالکی گفتی طبع هوا بادرکاش — گر نه حرکت بیدی هر دی دشت و غار را

انوری : درپیچ راه با کمند های کمی آرام — آن لحظه که دست حرکت داد و غار را

ابوالفرج : جشن فرخنده فروردین است — روز بازار گل و نسرین است

آب چون آتش عود افروز است — باد چون خاک عبیرآگین است

آب چون باده در حوض ... — ... بر کار ... است

انوری : روز عیش و طرب و بستان است — روز بازار گل و ریحان است

توده خاک عبیرآمیز است — وانکه باد عبیرافشان است

... صبا ... — راست چون آژده مرجان است

ابوالفرج : خرد آیین کف راد تو دید — مایه رزق جهان کف ایمن است

انوری : کف دستی است که بر نام روزی — نام او تا بابد خرامان است

ابوالفرج : روشن تیغش دارد و قلمش — گرچه ثریا تا بر صد نیزه است

انوری : آنکه در معرکه محراب ... — قلمش همچو دم ثعبان است

ابوالفرج : نیست از عقل و علم او بیرون — هر چه در سر لوح مسطور است

انوری : نکته ترجمان قلمت — هر چه در ضمن لوح مسطور است

در افواه چنین هم گویند :

هم از آن سال که بوالفرج گوید — روزگار عبیر انگور است

ابوالفرج : هر چه بر نقش شبه گردد — کشف آن نکته بیان تو باد

انوری : نکته های آن کلیم حال کنند — نکته دست و آستین تو باد

سوسه ... خیشان گروی ... زاده
گوید: نازم بدین که ... کرد

ابوالفرج رونی

شاعر بود که انوری ... ازو

ابوالفرج بن مسعود رونی از شعرای بزرگ قرن پنجم و از مداحان ظهیرالدوله سلطان ابراهیم غزنوی است. صاحبان تذکره از قبیل محمد عوفی و لطفعلی بیک آذر و رضاقلیخان هدایت در نسبت وی به لاهور ... گویند که در حضور داستانی وی ... شاعرانه ... است که ... انوری تتبّع طرز اوست. خود انوری هم در ... بوی ... اعتراف کرده ... که ... انوری در

زندگانی مجلس عالی در اقبال تمام | چون ابد بی منتهی باد و چو دولت بر دوام
بو سعادتی که فرستاد لعل بوالفرج | تا بدیدستم و لوحی داشتستم بس تمام
شکر خدا که چون بدست آورده‌ام جانفشانی | قطعه‌ای از عمرو و زید و گفته‌ای از خاص و عام
چون بدین راضی نبودستم طلب کرده‌ام | در شعر وقت سحر و در حضرت گاه مقام
وین همین معنی که بر لفظ من خادم برفت | با کریم الدین که هست اندر کرم فخر کرام
گفت می‌دارم یکی از اصحاب شعر او | نسخه‌ای بس بی نظیر و شیوه‌ای بی‌ التمام
عزم دارم کان برو خواند بر لب که هست | شعر او در فن که انسان اندرون فقیدهام

و در جای دیگر گوید: ز تتبّعات خیز اوقات جو شعر بوالفرج از غزلیات شرب عشرت چو لطم فرحی. و اگر بعضی از قصاید دیگر انوری را با دقت مطالعه کنیم خواهیم دید که از اشعار ابوالفرج جایی در انها بوده است. شمس الدین محمد صاحب المعجم در خصوص سرقات شعر در ذیل انتقال می‌نویسد که انوری این شعر را: گفته با جلم نوادر صریر ... در ... برکند ز خواجه فرودای و درای از ابوالفرج بوده است ... و شعر ابوالفرج این است: گفته با رایان صریر ... مرحب مرحب درای درای ...

... محمد عوفی نیز در لباب الالباب ترجمه ... انوری پیرو تتبّع نحو او (ابوالفرج) کرده و دیوان او همواره در نظر داشته و در آن قصیده‌ای که گفته است و گرنه ... صورت ... ای ... که بدنات ... ممکن است که ... شد ابوالفرج ... ده است ... اثر او در خاطر ... است ... نادره ... تاریخ ... صحیح دیوان ابوالفرج که از قصائد و ... معروف است ...

حال ابوالفرج پس از ... شعر قدیم ... ترتیب ... ابن ... است ... زیرا انوری که از داعیان ... هیچ گاه ... نظم کرده ... در شعر و کلمات دیگر بر ابوالفرج ... شبیه است، ... گذشته است. اگر اراده ... و اگر هم ... مضمون ابوالفرج ... البته ... را ... که بر شعر ابوالفرج ... رجحان ... است ... و بر ... آن ... که نیست ... دارد ... باشد ... در تاریخ ... زیرا ... است قصیده انوری ... که وی در حدود ... از اشعار ابوالفرج اقتباس نموده یا با صطلاح ... کرده ...

ابوالفرج گفته: ... بدل ادبا رود گفت | ... لطیف ...
انوری گفته: ... | ... ابوالفرج ...
ابوالفرج گفته: ... نبود ... | ... پیشه ...
... غزا ... شود ... | گردش ... گوهر ...
انوری گفته: ... | ... گفته ...
... | ... یاد ...

~~[illegible] ... بیفزوده [illegible] .~~

~~ابوالفرج [illegible]~~ اسلوب

دربارهٔ در سطح تشبیه

انوری گوید : جرم خورشید چو از حوت در آید بحمل — اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

ابوالفرج گوید : روز [illegible] ز اشهب روز — ادهم ناب شب [illegible]

سوء ظن تذکره‌نویسان و جسارت [illegible] او با انوری [illegible] در اشعار او بنظر در آورده اول [illegible] حتی برخی از ارباب ذوق [illegible] را [illegible] بمیزان [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ انوری اعتراف [illegible] در زبان

دیوان ابوالفرج [illegible] است [illegible] دارد [illegible] و [illegible] بیاید از

بجمله ابوالفرج [illegible] از [illegible] است که با [illegible] اسلوب [illegible] بیان

~~[illegible] بمجبت [illegible]~~ [illegible] صنعت [illegible] است

[illegible] ~~[illegible]~~ کند . [illegible]

[illegible] ۴۸۹ [illegible]

[illegible] ۴۹۲ [illegible]

[illegible] است . [illegible] است [illegible]

[illegible] رسیده است

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] که برای [illegible]

انوری در [illegible] قصیده [illegible] ابوالفرج را حفظ [illegible] است ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ انوری [illegible] ابوالفرج [illegible]

[illegible] ~~ابوالفرج [illegible]~~ [illegible]

[illegible] انوری [illegible] ابوالفرج [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

~~[illegible]~~ ذکر کرده [illegible] ابوالفرج را

[illegible] انوری گوید : [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ابوالفرج گوید :

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

مختاری غزنوی

عثمان بن محمد المختاری غزنوی در اوایل حال عثمانی تخلص میکرد و سپس مختاری را اختیار کرد .
قدرت بیان و تسلط کلامش برکسی که با سعد بن سلمان و قصاید او آشنا است پوشیده نیست و این صفت بدرستی
وستوده‌اند و او کم هر یک تا به حد مرتبه وی در فن نظم بوده اشعارش زیبا است در اشعار وی و تشبیه و کنایه
ترجمه وی در یکی از تذکره‌های الشعرا معاصر نوشته شده و جمع الحدائق از زمان غزنوی در دست نیست مدح چند
نفر از سلاطین عصر خود و مدح در اشعار دیوانش میشود اول ارسلان بن مسعود بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹-
۵۱۱) دوم برادرش سلطان بهرامشاه غزنوی (۵۱۱ — ۵۵۲) سوم شمس‌الدین
ارسلانشاه بن کرمانشاه سلجوقی از ملوک سلجوقی کرمان (۴۹۴ — ۵۳۶) چهارم
ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود بغراخان از ملوک ترک خانیه (ق ۴۹۵ — ۵۲۴)
و بعضی تذکره‌ها وی را بنام یکی از ملوک ملقب به عضدالدوله و سلجوقی نوشته که سلطان قزل ارسلان
صاحب مجمع الفصحاء و باستناد تذکره اسم وی فاخر بوده عضدالدوله دیلمی فرض کرده در صورتیکه
عضدالدوله دیلمی در ۳۷۲ وفات کرده یعنی تقریبا ۱۸۰ سال قبل از وفات مختاری
حکیم سنائی شاعر معاصر وی با اشعار وی آشنا بوده بقصیده رائی از تعریف اشعار وی دارد و در خدمت
وی ادا کرده است که از جمله ابیاتی که در قصیده ان آمده این است :

نشنود کس چو خورشید درخشانی تیر ، که برد لعل از خاطر مختاری تیر اگر در شب ... چونکه ...
وز دکش بحر بشکند اندازه مدحش لعل آن همی تیر .

وفاتش در سال ۵۴۴ یا ۵۵۴ اتفاق افتاده است دیوان کاملی از وی در نسخ خطی کتابخانه‌ها
زیرا ... وی منسوبات دیوانش را که تحت ... برادرش بوده‌اند . بقول صاحب مجمع الفصحا
مرثیه دیوانش شامل ۸ هزار بیت است و شهریارنامه منظوم نیز دارد .
از اشعار وی است

چون تقویت اسلام و نصرت داور ز نهر عدالت کرم کنیم بسفر هیچ بوده مراد هر دو لحن نوش
رسیده بوده مرا همره

[illegible]

[illegible]

ناصرخسرو علوی.

حکیم ناصرخسرو یکی از حکما و متکلمین و دانشمندان معروف و در فن شعر و ادب استاد مسلم و اول درجه ایران

محسوب میشود و طرز سخن و اسلوب بیانش [illegible] است که [illegible]

[illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible] و از شعرای معروف [illegible]

[illegible] با شاعری داشته . [illegible] ازین که برده و اشعار خود را

با شاعری شرح میدهد و بدان باب گفته است : چو دنیای دون است اشارتی اگر شعر

ناصحی کرده است . [illegible]

[illegible]

[illegible] شعرا بر جود است این است که ناصرخسرو [illegible]

[illegible] زبان شعر و زبان نثر در هیچ عصری [illegible] نبوده فرقی [illegible]

[illegible] ناصر شعر اسلوب زبان شعرا پیروی کرده ولی ناصرخسرو [illegible]

هیچ را در شعر بکار برده است . [illegible] و چون این صفت [illegible] دیگر گفته است که اشعار

[illegible] و حکایت و مدح آل علی محمد و تشریف [illegible]

[illegible] در الکفرده و [illegible] در شعر دیوانش که [illegible]

چاپ خورده شرح [illegible] راجع [illegible] که قطع نظر از اغلاط

تاریخی در جزء [illegible] مطالب [illegible]

۱) حواشی کتاب : یک نسخه [illegible] ، اخیرا از بمبئی

[illegible] اندازه درشرح حال وی [illegible] که [illegible]

چاپ شده [illegible] و خبر [illegible] در سال ۱۳۴۱ در بمبئی در مطبعه [illegible]

[illegible] که در [illegible] ناصرخسرو [illegible]

[illegible] ابو معین ناصرخسرو القبادیانی المروزی [illegible]

[illegible] در سال ۳۹۴ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از طرف برادر طغرل [illegible]

[illegible] در سال ۴۳۷ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از طریق [illegible] دال ،

[illegible] صیدا [illegible]

[illegible]

[illegible] در سنه ۴۳۹

[illegible] المستنصر بالله از خلفای فاطمیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگذرد از راه عبادان با ایران گذشته از طریق خانقین و اصفهان [illegible] و تهران

برخی و شاید سالم بر نگردد [illegible] ۴۴ [illegible] برادرش ابو سعید دارد

[illegible] و این سر بیت را مناسب حال خود در دوره دیدم میگویم :

پیچ و غایب هجران اگر چه دراز است   با هجر و با تنگی کلان ساخته ایم

شب سائر زنده هست شب و روز   هر دم یکی رفت برابر دگر آید

تا شب بر گذشتی گذرانم   تا شوق گذشتن بدر آید .

[illegible] بیت سالم و زیارت

[illegible] آنچه از دشمن برسد بر دیدیم که تا [illegible] خود را

برای داشته بودم که داعی [illegible] بوده و [illegible] آنان را [illegible] و [illegible]

در دراز این مدت بوده که از خوانان [illegible] تشنه شده است . [illegible]

[illegible] از این خراسان [illegible] و آنها [illegible] دایم [illegible]

[illegible] ارادت و اعتقاد [illegible] برآل محمد صلی الله علیه وآله وسلم داشته و [illegible]

[illegible] بوده و همراه آنان را [illegible] و توقع [illegible] و [illegible]

[illegible] بوده و [illegible] در [illegible] که [illegible]

بنده [illegible] زنده [illegible] هر عقلا را که [illegible] تا [illegible] بنده امام رضا

[illegible] . چون جهان [illegible] خواهم [illegible] و [illegible]

[illegible] او در [illegible] در [illegible] !

[illegible] برآنم که [illegible] چون [illegible] زیرا که [illegible]

و صاحب جان شد اگر شد از نزدیک [illegible] رانده و [illegible] بطرف [illegible]

[illegible] از جمله [illegible] و در [illegible] حکم را [illegible]

[illegible]

و [illegible] آن عبارت از این است : که [illegible] فورا [illegible] امام رضا [illegible] و [illegible]

در [illegible] و [illegible] دارای همه قسم علوم [illegible] این [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] در [illegible] و [illegible]

و [illegible] در [illegible] سلطان [illegible] برادرم [illegible] به بغداد (امام)

در بغداد به زیارت [illegible] برادرم [illegible]

[illegible] و دیگر این [illegible] به بغداد [illegible] و [illegible]

[illegible] توان [illegible] که [illegible] . [illegible] خواهش کردم که [illegible]

برای [illegible] از [illegible] کرده بود . از کثرت [illegible]

[illegible] که [illegible] بدون [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] همراه [illegible]

[illegible] برادرم [illegible]

[illegible] برادرم [illegible]

[illegible] برادر [illegible]

[illegible] از [illegible] حکم [illegible] مردم [illegible]

[illegible] . [illegible] در [illegible]

[illegible] باید [illegible] کرد .

با حکم [illegible] از [illegible] خود [illegible] برساند [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] بحکم [illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible] رفتم [illegible] و [illegible]
[illegible] کار [illegible] رسید که [illegible]
و روز [illegible] ابوسعید [illegible] عمرش
[illegible] رسیده است، و در [illegible] [illegible] عرفت [illegible]
رسیده است. [illegible] از خواب [illegible] از [illegible] خود را [illegible]
[illegible].

[illegible] خود را [illegible] و روز وفات [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و [illegible]
[illegible] روح [illegible].

[illegible] از اصفهان [illegible]
[illegible] از اصفهان [illegible] و [illegible]
ابوالحسن [illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible] ابوالعلاء [illegible]
[illegible] و در [illegible] از [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] است وفاتش در سال ۴۳۱ بوده است

صاحب مجمع الفصحا در [illegible] و در شرح حالش [illegible] صاحب [illegible] را [illegible]
ولادتش را در ۳۹۴ و وفاتش در ۵۳۴ و مدت عمرش را [illegible] و چهل سال نوشته
[illegible] ذکر کنند [illegible]
[illegible] که [illegible] بوده است.
مطالعات تاریخی از قبیل [illegible] الکامل [illegible] و [illegible]
[illegible] الکامل [illegible] که در ۴۲۲ وفات کرده. [illegible]
که در ۳۳۹ [illegible] است [illegible].

[illegible] مدت حیات [illegible] معلوم است
که وی در سال ۳۹۴ [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] هجرت [illegible] و [illegible] را [illegible]
اگر [illegible] در [illegible] [illegible] ایراد [illegible]!
[illegible] و [illegible] را [illegible] در [illegible] دیگر
[illegible] است [illegible] برده است.
و مدت عمرش [illegible] [illegible] [illegible]
کرده است [illegible] [illegible]
[illegible] روز [illegible]

و در ~~[illegible]~~ حاجب شمیم
اشعار دیگری در رباعی ۱۸۹ ذکر است احتمال برخود که صحیحترین تاریخ وفات همان
باشد.
راجع به نسبت اشعار ربایی الحاقی حاصل شده است که منسوب بوده آنها ~~[illegible]~~ حاکم زیرا اشعار
دیگری منسوب که منسوب بوده است بهتر این است شمار و امثال مسئله خواری ناصر خسرو شاعری
اسماعیلی با نظر بعضی از اشعار منسوب دیگر بر معنی بر دیگر دارد مانند این بیت:
شاخ پر بار از تخم بی دهر را [illegible] جمع آمد بیدو جی را آید ~~[illegible]~~
او هر چه به شهر شعر [illegible] عالم کرده و [illegible] ثنا را [illegible] ~~[illegible]~~
وسیع دو دلی او بود و روایات [illegible] تا دلی بود کرده: هر که در شریعت
به [illegible] رفت او بحکم رفت در دین اعرج است.
~~الکنون بگویش~~ تصنیفات ناصر خسرو که منسوب شده اینها است: سفرنامه، روشنائی نامه
سعادت نامه، زاد المسافرین، وجه دین، ~~[illegible]~~ [illegible]، خوان اخوان
دلیل المتحیرین، دیوان اشعار فارسی. در صورت قطع ناصر خسرو اشعار عربی گفته و دیوانی
او [illegible] است و دیع که [illegible] است جا که [illegible] گردید: گرد آن هر دو دیوان [illegible]
کی گفته با عنصری [illegible] را [illegible] گردید [illegible] [illegible] [illegible] عنصری
[illegible] و طبع جدید)

منسوب بوده شاعر و [illegible] بعضی [illegible] دیوانی [illegible] و [illegible] ناصر خسرو است [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] کرده است
و [illegible] ناصر خسرو [illegible] [illegible] [illegible] است:

در سمند بادی عشقیم
بید در دو آب باری دو شنم
زنهار طفلی بسر کم چینی نکنی
ابروان چینی چو قوس زنیم
هر روز و شب چو پوشیده
برپدیان رشتاب بیم
در کنی کم هیچ فونباید
برگرد از آن شده شب با جیشم
بازی گرفت این یک گردان
آن تخم‌های خوب نهادیم
اندوه ابروان کند آوان
ما دیشب رفت بس تعددیم
دا اکنون زنگ دهر دگرگم
برگی [illegible] از جنان کردیم
شنونم از عالم و سلا شنیب

خیره رخی تلاش چند هم
حیران و درشکسته چنین امروز
اندر فراق زلف شکستم
نزدین رخ صنم بکم اکنون
پیدای پسید بید نهر خسیم
هر رخی بزیر از مرغ اندر
فرسوده گشت اهل سکینم
از دیده ی دیدن دگر دگر چنین
امروز گرد و شامه تقسیم
مجنبید سنگ [illegible] از دیدن
گر زان که در دواد آنستیم
دا اکنون هر دو هالی تازه
گر ما زان رشت دان طفلم
دا اکنون کم چنین ناخوش در پی
دیگر کنم رسم دو [illegible] دانم

زیرا که با صبح شب در پای
در رنج در تفکر در نشینیم
یاد اندوه غم ای [illegible] سانی
گر عاریتی چو خوشه تر هم
آیی این در رنج و دین نشینیم
طفلی چون بری کم سا کنیم
در لشکر داغ بس کشیم
دیگر شده شب همراه انشینم
دا امروز یک زمین بر بود
در مجلس عدوک و سلام کشیم
ابو عجمی ز ترک دیر آورد
گر عاریتی نشسته چو ماهم
زینکه که ز دهان با رضا
برگردم و اندوه نکشیم

فخرالدین اسعد گرگانی

فخر گرگانی یکی از شاعران دوران اول ادبیات ایران محسوب گشته [شمرده] ولی از زندگانی او [illegible] (از شعرای نیمه قرن پنجم است)
که در دست است فقط [illegible] معلوم است که ... سلطان ... ورق ... اصفهان ...
[illegible] شاعر ... خود را
بیشتر زمین و جهی در کتاب المعجم بوجود آورده است دیگر آنکه در تعریف ویس و رامین و جوهی گوید که احدی
دیگر فخر گرگانی بپایه فردوسی رسیده است. اگرچه ترجمهٔ حال این گوینده ... در
در تذکره ها ... محمد عوفی جاجرمی عبارت اوست ... نگاشته است
منقبه و سجع از شرح حال شاعر چیزی نمیگوید در موضوع فخر ... طریق ... است الا آنکه
حب الدقاق ... تحقیق شده است ... عبارت ... دارای
دیدم که فقط ... فخرالدین ... که ... شعرای ... حافظ ... و
... لطیف ... بود ... قدرتی ... بود کمال ... ذکا و ذوق
شعر او در تالیف کتاب ویس و رامین ظاهر و مکشوف شده است که چون ... کتاب جانان
شروع کرده است که وقت زوال ... آن ... راه ... و ...
غرر ... دو ... ایراد کرده است ... ازتقدم آن ...
و ... صنعت ... دارد ... و ... ویس و رامین ...
چنانچه ... نظم: بیا ... روزگار ... رنج ...
تا ... از ... خشک ... بار ... گردد
شاعری ... آفتاب ... اکنون ... در ...
روزگار ... دریغ ... دریغ ... نیاری

[illegible] عبدالله شرقی در تاریخ گزیده در وقت تاریخ شعرا چنین مینگارد:
فخرالدین گرگانی معاصر سلطان طغرل بیک سلجوق بود شهرتی دارد و کتاب ویس و رامین از نظم
اوست.
صاحب آتشکده در این خصوص چنین مینویسد: فخرالدین اسعد از فضلای زمان است (طهرانی) داستان
ویس و رامین گفته است: ... که ... نظم ... دو ... مرا ... گفته است
که از تو در رهی الهام جونی.
صاحب مجمع الفصحاء گوید از فضلای معروف و شعرای مشهور زمان خود بوده ... فخرالدین محمود ... را
... کرده ... که ... بعد از ... شرح ... زمان
هم ... که ... شرح ... کتاب ویس و رامین را گفته و از ... سلطان ... رجوع کرده
... که ویس و رامین ... نظم رسیده ... است. ... در ...
... کرده.
اگر ... مرحوم هدایت ویرا از شعرای آل محمد بن محمود سلجوقی شمرده اند با روایت عبدالله شرقی
که او را از زمان سلطان طغرل بیک دانسته اند وفق ... سلطان مدت زیادی فاصله بوده است
...) ... فخر گرگانی
ویس و رامین در ۴۴۰ نظم کرده است. ... تاریخ نظم کتاب
فخر گرگانی معاصر با طغرل خواهد بود. نسخهٔ منظومه ویس و رامین ... است در سال
۱۸۶۵ ... کلکته به طبع رسیده است ... آن
... کرده ... ۲۰ ... ندارد.

پاسخ [illegible] دلبر را

چو بشنید این سخن دلبر دلارای
گرانتر گشت از کوه دماوند
[illegible] انسان [illegible]
کند [illegible] دگر [illegible]
دلت [illegible] گشته [illegible]
[illegible]
همیشه نام چون خورشید [illegible]
[illegible] جاودانی
[illegible]
[illegible] ره در [illegible]
[illegible]
درخت مهر [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
چرا با جان [illegible]
بر [illegible] کام

چو بود [illegible] ز جای
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] بود در
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] در جان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دگر جان [illegible] دارم
چرا [illegible]
جان [illegible]

بدو گفت ای [illegible]
[illegible] جاودانم
[illegible]
بود [illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
چرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
چرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible] جاودان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
جهان چون [illegible]

(۱) [illegible]

[illegible] دریا [illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible] جان [illegible]
مرا [illegible]
جهان چون [illegible]
[illegible]
[illegible]

جهان چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
چو [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]

انوری

اوحدالدین علی ابیوردی یا محمد بن محمد متخلص به انوری . یا به شهرت . موطن وی از ولایت ابیورد است از دهی که

از آن به نام بدنه گویند [illegible] دشت خاوران [illegible] . در اول حال خاوری تخلص میکرد و بعد از اشارهٔ استاد خود

[illegible] خود را انوری کرد . اگر اغراقات و مبالغه‌های خارج از اندازه در تملق و ستایش و هزل باشد

میتوان گفت انوری از آن استادان سخن است که در میان شعرای طراز اول [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و گویند این قطعه : در شعر سه کس پیمبرانند ~~[illegible]~~ قولیست که جملگی برانند

فردوسی و انوری و سعدی هر چند که لا نبی بعدی از آن اشخاص است که [illegible] اغراقات انوری بوده است .

~~[illegible]~~ قصاید [illegible] قطعات [illegible] ترجیح

دارد . [illegible] صاحبان تراجم احوال [illegible] وی [illegible] ولی [illegible] قدرت بیان و فصاحت

کلام وی [illegible] کرده است ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] بر اشعار [illegible] که [illegible] قصاید [illegible] و [illegible]

[illegible] ترجیح میدهد . [illegible] انوری [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] انوری [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] دیوان وی [illegible] [illegible] دقایق و [illegible]

[illegible] . ~~[illegible]~~ [illegible] انوری [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] انوری [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

که [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] :

[illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] داری [illegible] :

جز آستان [illegible] در جهان پناهی نیست   سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست . [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] .

[illegible] روز [illegible] انوری [illegible] سلطان [illegible]

انوری در [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] بوده است . [illegible] قصاید [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] قصه [illegible] :

حکایت کنند که در درگاه انوری [illegible] سلطان سنجر [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible] سلطان سنجر انوری را [illegible]

انوری [illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] :

و فرید کاتب در بیان بطلان حکم انوری گوید :

گفت انوری که از اثر بادهای سخت ویران شود عمارت و کوه و کمر همی

در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

و در بعضی تذکره‌ها قطعه انوری را بادیب صابر نسبت میدهند . هر قطعه مزبور با ترتیب مذکور [illegible]

ابن اثیر گوید بر تقدیر اجتماع سیارات در برج میزان در سال ۵۸۱ — ۵۸۲ بوده است و در زمان سلطان سنجر

~~[illegible]~~ [illegible] جهان سپرده که

قضیه طوفان باد و اجتماع سیارات سبعه در میزان مکرر بوده است که [illegible] [illegible] قبل از وقوع [illegible]

سیارات [illegible] در زمان سلطان سنجر بوده است [illegible] که [illegible] اوحد و دولت در هیچ جا ابراد نشود

اوحد [illegible] ~~[illegible]~~ باز هم در قطعه

دیگر چنین گوید : چه قوی خرقه از سر خرقه است کر [illegible] نصب است . . . .

. . . . . .

و انجا که گوید : ای خورشید از ادب برت [illegible] ~~[illegible]~~

در کشتی [illegible] احوال [illegible] که [illegible] . برات [illegible] در [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] یک [illegible] صاحب [illegible] [illegible] بر [illegible] خاک

آید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زین [illegible] . . . .

و باز در قصیده که در مدح [illegible] [illegible] گوید : [illegible] [illegible]

خف [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

67

و باز در ~~[illegible]~~ ترجیع بندی که در مدح سلطان سعید ابو المظفر [illegible] گفته است گوید

زیرکان که مرکز جان را داشته‌اند هم جزو زمانه را داشته‌اند از ره عدل [illegible] دیگر

[illegible] در جهان داشته‌اند [illegible] [illegible] کرده‌اند تا قران [illegible] در میان داشته‌اند

بر سر [illegible] ان برج [illegible] ان [illegible] از قران داشته‌اند [illegible] [illegible] [illegible]

برج [illegible] داشته‌اند [illegible] [illegible] جا [illegible] [illegible] ان داشته‌اند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داشته‌اند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] داشته‌اند . . . . . .

و ظهیر فاریابی نیز ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقسیم [illegible] !

[illegible] که حکم [illegible] [illegible] گفت [illegible] عمارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] +

و [illegible] [illegible] [illegible] گفت که قضیه اجتماع سیارات در برج میزان [illegible] [illegible] [illegible]

اعلام شده است و [illegible] [illegible] که انوری در بیان [illegible] [illegible] [illegible] بوده است ~~[illegible]~~

[illegible] [illegible] [illegible] است .

وفات انوری را بخلاف نوشته‌اند . الکُنده ۵۵۶ — [illegible] ۵۴۷

[illegible] ۵۴۷ — [illegible] ۵۴۹ ~~[illegible]~~ [illegible] ۵۴۹

[illegible] ۵۸۵ — [illegible] ۵۸۷ [illegible] ۵۹۲

[illegible] و [illegible] ۵۸۵ — ۵۸۷ .

[illegible] [illegible] [illegible] ۵۹۰ [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~

سعدی

ضد و نقیض در کلام سعدی بسیار است

گفت چو برآن لعل ادای رنگ آمیز که ابر بگشاید و جگر پر خون

نگاه به هیچ نسبت عشوه نفرماید پس آن چه ده ما گلی که با گریه بال

ضد آنرا در مدح زشتی لعل گوید

هر از ما حد آن لعل عشق آرا شهر از او بهر که نسبت و فرود ...

~~شعر انوری ... که ... از انوری ... کشیده~~

— باید ملاحظه نمود که انوری مرد جاهل گشته از دنیا چنین رفته که انوری از وی به جوانی .

آنچه از دیوان انوری پیدا است آنکه تا سال ۵۶۰ زنده بوده است خاقانی گوید : ... بعد در سال ... تاریخ مرگ

گفت ... که اکثر ... همراه (۵۴۳ تاریخ ایران ... است ۵۶۰ تاریخ سعدی

تقدم ... شاه ... ذکر کرده است . ~~...~~ خاقانی در شرح حال (انوری) گفته

انوری شعر ... بوده است . ... بعضی از ... نسبت به ... برده است : ...

... جمع حقوق ... است و ... .

کرجی

حکیم مجد الدین ابو الحسن کرجی (صاحب جهان رشته ابو الحسن الکرجی متخلص ...
شاعر فراغت طلب و زاهد بخوری بود اگر در اوایل عمر با جبر با سلاطین شافعی
با خود ولی همراهی داشته ولی در اواخر کنج قناعت اختیار کرده و گوشه عبادت
گزید ناصر خسرو در دیوان خود گاهی از وی اسم می برد و خطاب به
فرج نموده . در اشعار وی تعبیرات ... و معانی لطیف دیده می شود . وفاتش
اگر راجع به عطف دقیق است در سنه ۳۴۱ شوال شده ۳۹۱
زنده بوده است از اشعار اوست ... بعد الکلام ذکر زندگانی او در ... است

در مرثیه یکی از صدور مرو گفته است

جانا تو نداری که دامن تو | که در ... مه ... کرده رخ مجروح
از آب دیده چو طوفان نوح ... | جان ... تو بر آن آب ... کشتی نوح

و در صفت شراب گفته است

گفتی چشم از رخ ... کشید | تا ... که ... زبان خوید
بر آن عاشق که ... رخان خوش | ... بر رخ خوش ... کشید
جز خوش ... زیر تیغ آفتاب | خاصه که عکس او به ... ابد
جام که ... ده نرخ ... زند | گر ... است و ... شنید
آن ... که چون به ... | گر ... عشق نرخ ... کشد
دان صافی که چون ... | کف از قدح ... نکشید

(۱) مجمع الفصحاء ... صفحه ...

منوچهری

ابو النجم احمد بن یعقوب (قوص بن احمد) شصت کله در دربار غ. پادشاهان بوده
یکی از شعرای طراز اول پیشرو ایران است در مسمط سازی مانند نقاش زبردستی از ذوق
سرشار ~~است که ... هر چه در آن ... تا ...~~ نقاشی کشیده مانند عجیب
حالی است که هر چیز را که جز در ذوق ... در یک نقش ~~...~~ کند. کلامش متین و اسلوبش محکم ~~...~~
و دلنشین است غالب اشعارش از تشبیهات طبیعی مطرز است. وفاتش در سال ۴۳۲ - ۴۴۰
اتفاق افتاده است.

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی در سیستان تولد یافته یکی از نخستین سخنوران دران عصر شد که داعی
کی که بزرگان را احتیاج دیگر جانب چغانیان رهسپار گشته مدحت ابوالمظفر احمد بن محمد حاکم
رسید قصیده حله و داغگاهی که در مدح وی سروده بنام معروف است پس بخدمت سلطان محمود رسید
و در جرگه شاعران مهم قرار گرفت در عهد دولت سلطان مسعود مقدم ودانائی سخنش بکمال رسید و
بشمار از نوادر زمان خود بود. ~~قصایدش سبک سهل ممتنع است~~ که بیشتر در مدح و ستایش سلطان است
دارد و کم شعر دیگر. قصایدش با نه غزلیات سهل ممتنع است وفاتش در سال ۴۲۹
اتفاق افتاده است.

اسدی طوسی

~~علی بن احمد اسدی طوسی بن ابونصر~~ علی پسر ابونصر احمد طوسی متخلص به اسدی

که پدرش نیز اسدی تخلص داشته است لذا صاحبان تذاکر ~~اسدی پدر و پسر را اشتباه~~

پسر و پدر را از هم تشخیص نداده ~~شرح حال ایشان~~ احوال آنها را بهمدیگر مخلوط کرده‌اند

پدر اسدی در زمان سلطان محمود ۴۲۱ – ۴۳۲ وفات کرده ولی خودش

تا حدود ۴۶۰ زنده بوده. اسدی قبل از ۴۵۶ به نخجوان رفته

بشوق وزیر ابودلف گرگی پادشاه اران ~~کتاب~~ نظم گرشاسب نامه پرداخته

[illegible] آنرا اتمام کرده است و بعد از اتمام آن فرهنگی تألیف ~~کرده است~~ کرده

که بلغت فرس اسدی معروف است. ~~اسدی~~ بعضی از روی اشتباه تصور کرده‌اند

که گرشاسب نامه اسدی تقلید شاهنامه فردوسی است برابری زند ولی بعضی برآنند

که از آن ~~شاهنامه~~ فصیحتر است. ~~اسدی را یکی از گویندگان بزرگ ایران~~

~~نتوان شمرد زیرا ذوقش به کمال لطیف است~~ هر چند که اسدی نظر بشعرای ... بوده

~~و در فن قصیده و تشبیب استاد بوده و در نظم الفاظ ... تشبیهات بدیع~~

در ~~...~~ غایت مهارت داشت اما شرح دیوان اسدی از عدم اطلاع

و غور در کیفیت تاریخ است. اسدی در نظم حکایات فصیح و بلندی ایراد کرده

و در حقیقت در فن خود استاد است.

دانش و داد

هر آن بهره دانش هیچ خواسته | که باید همی زنده دانش کاشته | چرا آن ابو ماهیه زندگی | رسانده به باور از زندگی

به هر جانب از بد نهان بود | چو زاید دلی گوهرنده جان بود | ز دانش به اندر جهان حرمتست | تن شهره و جان نیز آن

گرانسنگی دانش بود در کسی | در ایام شاد دانش اوست بس | هر آنکس که ایران و بالای ... | نه در کار او کو دروغ

ز خویشتن داران خشک و بد رگ در بر | که جز بر خوشی راند ید دگر | بود مرد دانا و درخشنک | مراو را ز دروغ و بدکار رشت

بر شی گزنه گردان دانش بشمار | که چندین چنی کم گزد و زیار | بود مرده هر کسی که نادان بود | که بیدانش فرزندی جان بود

نه بیراید از گنج دانش تهی | نه کم گردد از رنج بخشش بهی | همان انسم مرد دانا نامکس | که دارد به دانش زیر دلی بپاک

روان و تنش زنده روان و پرده | ببینند گیتی که چونده چنی | به از گنج دانش مجتبی کجاست | گرانگنج دانش بود پادشاست

بسیدان دانش به سب بسر | نیکی و بیند ز رشادی کمر | هنرها به برنا و آور به دیه | ز دانش نگیرد بر چه بر سیه

خیام

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام یا خیامی نیشابوری یکی از بزرگترین ریاضیدانان و
حکما و ریاضیدان قرن پنجم بود مراتب فضل و دانش وی باندازه بوده که وی را تالی
ابوعلی سینا و شاگرد ابوعلی میدانند. حافظه فوق العاده داشت و اذکیا هنرمند بیش
جای آن دارد که ایرانیان بوجود او افتخار کرده و نام مهندسی را با نهایت توقیر و احترام یاد کنند
حکیم در این اواخر شهرت زیادی یافته و رباعیات وی بغالب السنه خارجی ترجمه شده است
و شهرت وی در سایه رباعیاتی بوده نه مراتب دانش و علت عمده این اشتهار آن است
که ادوارد فیتز جرالد Edward Fitz Gerald
که از شعرای نامی انگلستان است رباعیات وی را ~~[illegible]~~ بشعر انگلیسی که
در نهایت سلاست و عذوبت بوده ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ در لندن منتشر ساخت
این ترجمه باندازه جالب توجه عموم شده و حسن قبول یافت که چندین مرتبه در امریکا
و انگلستان بطبع رسید و دیری نگذشت که عمر خیام مداحان و دوستداران و هواخواهان زیاد یافت
هرچند که رباعیات عمر خیام بواسطه سلیقه بعضی از نویسندگان یا ادبای
دیگران الحاقی و شاید فرع بر صحیح چیده شد با وجود این که تقریباً در اسلوب عالی
از زندگی او چیزی نمیتوان بعدالت گرفت رباعیات وی را تحقیق نمایند
در ~~[illegible]~~ عمر خیام در رباعیات بی نظیر و دلکش خود
نگرفته و روشنی را در دنیا گذاشته است که افکار دیگران در مقابل آنها حقیر جان
که روح بی روش است که تاکنون پایان نپذیرد. جلوه و برق و هیبت رندانه [illegible]
الهم روح رباعیات خیام عبارت از بیقیدی در دنیای اخروی و اعمال انسان و
و عقاب ندارد. برخورداری از حیات را با عبارات ترجمه ~~[illegible]~~ [illegible]

گور شرا بکنند . در سنه ۱۸۹۲ در لندن انجمنی تشکیل شد بنام «عمر خیام کلوب»
و رئیس آن ... شد و چند نفر از ادبا جزو آن شدند . در سنه ۱۸۹۳
انجمن مذکور با رسوم و تشریفات شایان دو بوته گل سرخ بر سر قبر فیتزجرالد مترجم
رباعیات نشانیده و لوحه برنجی که حاوی کتیبه ذیل بود در آنجا نصب کردند :

این بوته گل سرخ که در باغ کیو (Kew Garden) پرورده شده و تخم آنرا
ویلیام سیمپسن (W. Simpson) از سر قبر عمر خیام در نیشابور آورده است
بدست چند نفر از هواخواهان ادوارد فیتزجرالد از جانب انجمن عمر خیام غرس شد
در ۷ اکتبر ۱۸۹۳ .

از تصنیفات عمر خیام کتب ذیل را در جایی ذکر کرده‌اند

۱ رساله در جبر و مقابله ۲ رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس
۳ زیج ملکشاهی ۴ مختصری در طبیعیات ۵ رساله در وجود
۶ رساله در کون و تکلیف ۷ رساله در احتیال معرفة مقداری الذهب و الفضه در جسم مرکب از آنها
۸ رساله موسوم به لوازم الامکنه در فصول و علت اختلاف هوای بلاد و اقالیم .

وفاتش را در سنه ۵۱۷ نوشته‌اند .

از رباعیات اوست :

از جمله رفتگان این راه دراز / باز آمده کو که بما گوید راز / زنهار درین دوراهه آز و نیاز
چیزی نگذاری که نمی‌آیی باز — ای زاهد شهر از تو پرکارتریم / با این همه مستی ز تو هشیارتریم / تو خون کسان خوری و ما خون رزان
انصاف بده کدام خونخوارتریم

قومی متفکرند در مذهب و دین / جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادیی برآید ز کمین / کای بی‌خبران راه نه آنست و نه این

در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست / او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی درین عالم راست / کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

دارنده چو ترکیب طبایع آراست / باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست
گر زشت آمد این صور عیب کراست / ور نیک آمد خرابی از بهر چراست

از آمدن و رفتن ما سودی کو / وز تار امید عمر ما پودی کو
در چنبر چرخ جان چندین پاکان / میسوزد و خاک میشود دودی کو

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست / نتوان به امید شک همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست / در بیخبری مرد چه هشیار چه مست

دریاب که از روح جدا خواهی رفت / در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی ز کجا آمده‌ای / خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

[illegible]

[illegible]

نظامی گنجه

شاعر فحل و بدیعی است که در نسج الفاظ و ابتکار مضامین [illegible] در عصر خود بود بلکه
می‌توان گفت از حیث قدرت بیان و ابداع مضامین کمتر در تاریخ [illegible]
هست که در مرتبه نیز از استادان مسلم سخن و نوابغ سخنوران نامی ایران برتری جسته است [illegible] گوی سبق ربوده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در فنون [illegible] و ایراد تشبیهات و استعارات لطیفه [illegible] استادی بی‌نظیر است که کمتر ابدال
رقابت با وی ممکن نیست چند نفر از استادان سخن [illegible] که وی را
که حقیقه گنجینه بلاغت و مجموعه فصاحت است [illegible]
گردیده [illegible] نظیره گفته [illegible]
استاد نظامی را فرو ده و از مقام خود کاسته‌اند اگر [illegible]
[illegible] تنها ایرادی که به شاعر نظامی گنجینه این است که فوری طرف تقلید را الزام کرده است
که اگر این نقیصه را ندیده است شاید بود که نظامی خود را اولین شاعر [illegible] ایران معرفی کند.
شعرای نامی ایران غالبا هر یک در فنی از فنون شعر استاد بوده‌اند و اگر [illegible] هستند [illegible]
است خود را در آن سرآمد [illegible] ولی نظامی هر فنی که از فنون سخن قدم گذاشته [illegible] نموده است.
[illegible] نظامی در تقلید و تحریف [illegible] دیگران سخن [illegible]
[illegible] که ریزه‌خوار خوان دیگران گردد [illegible]

عقیده رایج این است که صاحب اخلاق حسنه و خصایص حمیده بود و زندگانی خود را با زهد و ورع
و عزت و قناعت گذرانده است زادگاه او [illegible] خود از [illegible] [illegible]
از ثبات و تقوی داشت برخی بر آنند که [illegible] ادب بخارا [illegible] .
به کسب علم در جوانی حکمت [illegible] تحصیل کرده بود و جای دارد که ایرانیان بر وجود وی افتخار کنند
اثر شعر او بسی لطیف و شیرین است [illegible] کنیه او ابو [illegible] [illegible] شاعر
[illegible] . وفاتش در حدود ۵۹۸ اتفاق افتاده است هر یک از [illegible] را
[illegible] اشعار [illegible] عصر خود کنند .

حکیم سنائی

مجدالدین ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی یکی از شعرای بزرگ متصوف است در [illegible]

در عراقات تصوف [illegible] [illegible] بوده [illegible] الدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] غزنوی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مداحی سلاطین را پیشه کرد روزی از لایخوار حکایت آمیز [illegible] [illegible] مداحی [illegible]

[illegible] عزلت گزیده [illegible] توحید [illegible] و تصوف کرد معروف است که بهرامشاه

غزنوی خواست خواهر خود را به نکاح وی درآورد امتناع ورزید و در جواب گفت:

من نه مرد زن و زر و جاهم ‌ ‌ به خدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی دهی ز احسانم ‌ ‌ به سر تو که تاج نستانم

برخی وی را از مریدان شیخ احمد غزالی و جمعی از معتقدان شیخ ابویوسف یعقوب همدانی میدانند

اشعار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] حدیقة الحقیقه است در بحر خفیف [illegible] [illegible]

در سال ۵۲۶ — ۵۴۵ — ۵۷۰ — ۵۹۰ [illegible]

[illegible]

برگ بی برگی ما از دف و درویش زن — رخ چو چیزی ران یار را جان چو مردان مکن

یا بره ایمان زمان زنگی و بوی نیش گیر — یا چو مردان اندرآی و گوی در میدان فکن

خیز هر دم از رباب عشق تو چنگ و ...ب — جان چو کشتی اندر و دریا شود در بیش بزن

هرچه بینی جو چرا این دیده بود در جان گذار — هرچه بینی خوش خرامان شب بود در هم شکن

درد و غم را خود یکی بیمر درد تنگ و درو بی‌تنگ — چنین تو را بجا زرو خوش کردی از کردن رون

هر کسی از رنگ دگر داری هر چه زرنگ ... — درد با یکی صبر ورز درد با یکی کار زن

قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع — عالمی گردد نکو یا ناطقی صاحب سخن

ماهها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب — لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل — صوفیی را خرقه گردد یا حماری را رسن

هفته‌ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش — شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

عمرها باید که تا یک قطره باران ز ابر — تا که در جوف صدف باران گوهر شود

صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز — تا قبولی حق شود صاحب قرآن و دل

روزها باید که تا یک مشت گل را — جای گیرد ز آن طبیعت رخت بنده لذت

جان تو آن و راه کرب در دل دراز و — تا شود بی جمع اولی بر بنده دنی و طی

شمعی بهر آن کرگت به گرچه پاک تر آنچه کند آفتاب اریم روشن است او را

و پیدا او نچه چه کند.

[illegible]

[illegible]

نصرالله ~~شیرازی~~ منشی

ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید معروف منشی یکی از منشیان زبردست و نویسندگان
بی‌نظیر بوده و در نثر نویسی ... منصب او با ارتباط قومی و شعرای ... سعدی
گمراه بودن صاحب منصب نبوده ترجمهٔ کلیله و دمنه قدرت بیان و سلاست مقال او بهترین
شاهدی است هرچند که صاحب کتاب ... در اواخر جلد ... تعریفی از نصرالله
منشی را ذکر نموده و ... او را مورد عنایت قرار داده است ولی برای تحقیق و تشویه ...
به تحقیق و ... نصرالله ... معاصر عبدالله ... صاحب ترجمه
کتاب کلیله را بنام ابوالمظفر بهرام شاه غزنوی ~~ترجمه~~ از عربی بفارسی ترجمه کرده است
زمانی که این مرد حتی داشته در زمان خسرو ملک در نتیجه سعایت ... محبوس ~~...~~ ...
و این رباعی را در حبس گفته ~~...~~ بپادشاه فرستاد :

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو / روزی که ... ترسند از تو / فرزند من ای ملک ...
~~...~~ ... چون ... بپرسند از تو

با ~~...~~ ... نتیجه نداد و مدتها محبوس بود تا آنکه امر باعدامش صادر گردید
چون مرگ را در پیش چشم مشاهده دید در وقت وداع جان این رباعی بزبان راند :

از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم / حمدالله که نیک آگه رفتیم
رفتند و شدند نیز آیند و روند / ما نیز ز دنبال هم رفتیم

ظلمم که ز دیگر ... دارد ... / ... دایم رهش ... آورده است
در نظم که جان ما بهده دارد ... / ... دریای ... آورده یکی

جمال الدین اصفهانی

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از شعرای معروف ~~قرن ششم هجری~~ است اصفهان [illegible]

از اعیان ~~بزرگان~~ وکلای خاندان صاعدیه که در آن زمان ~~[illegible]~~ [illegible]

ریاست داشته بوده است در خصوص جمال الدین نقض [illegible] با نهایت [illegible]

رتبه و اعتبار [illegible] بالا برده [illegible] سعید نفیسی [illegible] معروف

طهران در مجله ارمغان در سال ششم شماره ۲ و ۳ - ۴) در شرح حال

وی راجع [illegible] بیان شاعر [illegible] مقدمه [illegible] و در مورد

از خود جمال الدین [illegible] کرده ~~[illegible]~~ و [illegible] را [illegible] و واقع

[illegible] صواب شمرده است چنانکه در صفحه ۱۶۰ می نویسد : [illegible]

[illegible] بی [illegible] برای [illegible] است و [illegible]

[illegible] ندارد است !

[illegible] و [illegible] در ایام [illegible] [illegible] [illegible] جان [illegible]

[illegible] که [illegible] دیگران [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] آن طور که خود [illegible] نموده است :

[illegible] و [illegible] [illegible] ( )

~~[illegible]~~ [illegible] و فصاحت بیان شاعر [illegible]

[illegible] بنام کلام وی [illegible] ~~[illegible]~~ اما [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

از آن جهت مهم بوده که قرینه و درجه های شعر در وضع فنی آن شاعر [illegible]

قصاید و غزلیات آن شاعر شده از کلیات اشعار دیگران مشخص می باشد

الفاظ و معانی بدیع ادبی از شعرای طراز اول محسوب نمودن به شعر به طرق دیگر است

تا هم زنده رنج ملال با ما [illegible] بلکه شاعر اهل کرمان

از اصفهان بوده و در اینجا شاعر شده است مرحوم شمس الدین طبسی

شاعر نیز بوده ضمیر [illegible] است آنجا بوده که [illegible] بوده است

وفاتش در سال ۵۸۸ اتفاق افتاده است از سلاطین سلجوق چند نفر را مدح

کرده است که آخر آنها آخرین سلطان سلجوقیه طغرل سوم است .

از ابیات قصاید اثیر

دریغ نوبتی رنگ رخ زرد و می دارد دود — فراکیم به اندیش چند باید بود

آه زین قفس آبگون بر آرم گرد — با تنگ ریغ که آتش برآرم دود

تا دیر دور گردش فلک — بس در مو برانگیخت اشکال نگرد

چه خاطری که نه زیر نثار درش — که به بوی بهشتی چنبر زیر او بگرد

رسید عمر به پایان و طرفه آن بینی — نه نکبت [illegible] امید از او هم قصه خورد

نه [illegible] عرصه امید برد — نه دولت نکبت نی وافی مراد نبود

برهم [illegible] بدخواه [illegible] — چو صبح خنده زنم خفه‌ای زحل البرز

چه [illegible] تیر از کمان [illegible] — چو [illegible] دل [illegible]

زمین ترا که اصرات [illegible] — نگه [illegible] در [illegible] آنکه

ز دو رخ مرا چشم نکبت تیره — چه جرم شمع که از نور [illegible]

[illegible] که ز [illegible] تو انم برد — نمی توانم [illegible] رنگ زرد

تیغ که هر [illegible] — مرا [illegible] امید [illegible]

بد آن [illegible] که بر خوان [illegible] — به [illegible] کاسه [illegible] خورد

که [illegible] — [illegible]

تجزیه [illegible] اثیر

نه خاک منعم را آتش غرور بکاست
نه آب اشک آتش دردمند کم افزود

مرا که اصل طبیعت غریزه اینک
ندانم که اصل بر ... نمود

نه از قد افضل با شه رفیع ... لیوان
نه هم با ... قفس ... جود

اگر حکایت شیوه سعدی وقفه ...
شنیده ام که فدای لبو ... ماخود

بجز عشق که صبح ... یا بینده ...
زباده قطعه ... است ده فدای سعدی

له رباعی است

گر زاهد عمری از ابن دامن باید داشت
بس غیب کمال ... باید داشت

در سینه وداد ... وبد ... ما
چنین اسینه ... باید داشت

[illegible]

[illegible]

۴ دوره مغول تا ظهور تیموریان تا ظهور سلسله صفویه

~~دوره تسلط مغول~~ این دوره از [illegible] از سال ۶۱۶ تا ۹۱۱)

~~[illegible]~~

~~[illegible] از سال ۶۱۶ تا [illegible]~~

~~[illegible] ۶۱۶ [illegible]~~

~~[illegible] ایران [illegible]~~

در سال ۶۱۶ در هفتم ملک ایران، سلطان محمد خوارزمشاه بود لشکریان چنگیز خان مغول

روی به ایران گذاشت سلطان محمد با آنکه با چهار صد هزار سوار به مقابله برود و حق

[illegible] یک شکست خورده بی [illegible] که [illegible] این شهر به دان [illegible]

[illegible] ترک حیات گفت [illegible] قوم وحشی خونخوار

[illegible] تاریخ ایران روی داده [illegible] ایرانی را [illegible] [illegible] خواهد داشت

~~[illegible]~~ [illegible] از روح جوان [illegible]

اسلام بود [illegible] و نگونی غارت و فنا گردید که [illegible] آثارات [illegible]

گردیده است، [illegible] دهشت [illegible] طوری [illegible]

[illegible] در ایران [illegible] که [illegible] آن [illegible] جا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قطع نظر از [illegible] تجرب [illegible]

[illegible] و عمارت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] بلکه این [illegible] دیگر [illegible]

۱۸۳

عجب است که [illegible] در شعرهای اینها حیثیت و صداقت لطف نیز باز و در عصر [illegible]

چند بعضی شعرای نامدار و بزرگ هم نظیر [illegible] و گفتار [illegible] تقلید کرده اند که

از جمله [illegible] سعدی [illegible] نظیر الدین [illegible] و حافظ و رشید الدین [illegible]

و [illegible] شرف و غیره .

~~[illegible]~~

و اما او [illegible] اگر [illegible] چندین از شعرای [illegible]

[illegible] گذشت [illegible] ا

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] شعرا [illegible] اثر [illegible] اشعار [illegible]

[illegible] قطع [illegible] و [illegible]

و [illegible] که [illegible] اثر [illegible] در [illegible]

و هم [illegible] است که [illegible]

[illegible] مرتفع

۹۶

۱۸۴

از شعرای نامی این دوره [illegible] کمال اصفهانی است

کمال الدین اسمعیل پسر جمال الدین عبدالرزاق [illegible] در اصفهان [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] برابر [illegible]

و [illegible] از طرف [illegible] است [illegible] که کمال الدین [illegible]

[illegible] که کمال الدین

[illegible] اصفهان [illegible] و از [illegible] اثبات [illegible] :

ای خداوند هفت سیاره [illegible] تا که [illegible]

[illegible] هر [illegible]

این ابیات [illegible] الوقوع [illegible] که [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] کمال الدین [illegible]

[illegible]

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] : [illegible] کتاب [illegible] از جهان [illegible]

[illegible] امام [illegible] که [illegible]

[illegible] ز [illegible] خشم [illegible]

تا صدف گوهر تیغ زبان من — نگرفت وقت چو تیغ به نیکم دردم

معدوم فتح شم که تا بتر لطف خویش — جان را اقدرت ماده عشق پرورم

با لم زنت گرچه ورد لب عشق — گر وی برادرش [illegible] جا کنم

اخر لمی چو هرم بنه نشش زعفرانی — گر نصب آن که نام اش ~~[illegible]~~ سعدیم

افروی کالات هنر رفت وقت زمجز — افاکم مجرمانه بربین صبح افکرم

ملک الشعرای بهار در زمان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] را دست بهره که بخواند این شعر در عمر خود سعادت بدیده است [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] وارد شده [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] در [illegible] است که می‌گوید: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خویش [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] خلق

جهان [illegible] [illegible] — محراب [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] — گر چه [illegible] [illegible] — از روزگار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] فراق [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

بگر [illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] .

[illegible] ٢٣٥ [illegible]

از آثار رادت

جانم ز دور چشم کباب آمد از عذاب — یارب چه دید جوانم از این چشم پر عتاب — ناگاه [illegible] [illegible] [illegible]

بودنش [illegible] خاطره بودش مذاب — گویند تنگ شب تو خوش به روزگار — دیدم به چشم خویش [illegible] [illegible]

مانند عنکبوت سطرلاب[1] رخ شد — الحاق عنکبوت [illegible] دیبا پر آب — در اضطراب مردم چشم [illegible]

در نسج عنکبوت [illegible] [illegible] — [illegible] شد این [illegible] دیرین را — واگون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] — در [illegible] [illegible] چشم انتخاب — [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] — دریای [illegible] چشم [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

چشم [illegible] شکفته [illegible] [illegible] — هرگز [illegible] [illegible] گلاب — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چشم [illegible] [illegible] — کوری [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چشم [illegible] — [illegible] [illegible] درون حجاب

(۱) عنکبوتیه [illegible] [illegible] اصطرلاب که [illegible] [illegible] [illegible] و طبقه چهارم از طبقات چشم [illegible] رقیق است مانند [illegible] عنکبوت

عنکبوت طبقه از طبقات اصطرلاب که شکل [illegible]

۲۰

عطار نیشابوری

فرید الدین ابو حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان ملقب بشیخ عطار از عرفای معروف
و شعرای مشهور است صاحب تألیفات و تصنیفات زیادیست که قسمت اعظم آنها منظوم میباشد
بنا بر مشهور صد و چهارده تصنیف داشته است بعدد سور قرآن مجید بعضی از کتب او مفقود و مقداری موجود است
بر کتابت که خود شیخ نام آنها را برده است . ترجمه حال او را صاحبان تذکره ها شرح داده
اند روی تحقیق ننوشته و تفحص لازم در حیات نکرده اند آنچه از تحقیقات جدید راجع بزندگانی وی معلوم
گردیده این است که شیخ عطار در جوانی بحرفه پدر مشغول و جز طبابت اشتغال میورزیده دکانی مرتب و بعد
روزی پانصد مریض بداروخانه وی حاضر میشدند عجب است که با این همه مریض او را از کار تصنیف
باز نمیداشت در حقیقت که هم چنین کسی مطلب را از نظر دور نباید داشت . ~~[illegible]~~ در سن جوانی
زادگاه خود را ترک و با ارادتی که نسبت بصوفیان داشته در طلب شیخ و اولیا مسافرتهای بسیاری کرده :
از کوفه ، مصر ، دمشق ، مکه ، هندوستان و ترکستان را سیاحت کرده و بالاخره بمولد خود
بازگشته است . در هنگام طلوعت نزدیک صد سال در قتل عام نیشابور [illegible] قربانیان را داشت
زده است و مدت اشتغال وی حیح ادبی کتابت [illegible] تاریخ وفات و در دوران تقریبا صد سال بوده
و مدت زندگانی خود را اکثر نظم اشعار زاهدانه و لطیفه گرانقدر و بخصوص گفته است چنانکه گوید :
بعمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم . اکثر از عجایب منظومات وی بپایه می
که مطالعه آن حق و جامعیت نکرده و لطف در کتاب مظهر العجایب بتصنیف آنها صریحا اظهار
تشیع کرده و بدین علت بتکفیر وی رسیده که او را تبعید نمودند و خود بحرارت رفت در تکامل
مرتب منظوم شده است . و وی در منظومات خود آن ایمان را شرح داده و خدمت را اقوی
کرده عطار اکرم در نزد خود دارای مقام ممتازی و لطف در شعر عبارات زاهدانه هم دارا بوده
اقدام تحکیم نزد و تعلیمات در شرایط مکرب میکرد . ملا ایشان بر تکفیر خود [illegible]

تاریخ وفات [illegible] است چنین می‌رود که تا سال ۶۱۸ در حیات بوده است . [illegible]
[illegible] در [illegible] شده [illegible] است .

از قصاید او است

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا — در خاک عجز می‌فکند عقل انبیا — گر صد هزار قرن همه خلق کاینات
فکرت کنند در صفت عزت خدا — آخر به عجز معترف آیند کای اله — دانسته شد که هیچ ندانسته‌ایم ما
[illegible] براوج — [illegible] ذره در هوا — آنجا که بحر [illegible] موج زن
[illegible] ذره [illegible] قصد [illegible] — وانجا که کشتی [illegible] — زنبور [illegible] سوی خدا چون گدا
چون آب نقش می‌نپذیرد قلم ببر — در آب [illegible] — چون [illegible] صفت [illegible]
گر کم ز ذره است [illegible] — سبحان خالقی که گناه [illegible] — اندر [illegible] ملک [illegible]
اندر [illegible] حقه [illegible] انجم [illegible] — زان [illegible] تحفه [illegible] — [illegible] همه [illegible]
چون [illegible] — در [illegible] — آن [illegible]
در [illegible] — در جیب [illegible] — گر [illegible] آفتاب [illegible] ذره کرد
بر [illegible] .

از الهی‌نامه

یکی دیوانه‌ای [illegible] — برهنه [illegible] — [illegible] ندارم
اگر تو صبر داری من ندارم — خطاب آمد آن [illegible] را — که [illegible]
زبان [illegible] — که می‌دانم [illegible] — که [illegible] اول [illegible] مرد عاجز
تو [illegible] — باید مرد اول [illegible] — که [illegible] در گور

رباعی

ما هم [illegible] چون مرغ بام — [illegible] خسته [illegible] روزگار [illegible] — سرگشته [illegible] دایره [illegible]
[illegible] .

جلال الدین رومی

محمد بن (بهاء الدین ولد محمد) بن حسین الخطیبی ملقب بجلال الدین مشهور به مولوی معروف

[illegible] است در قونیه معروف

برومی شده است در ششم ربیع الاول ششصد و چهار هجری در بلخ تولد شده [illegible] پدرش بهاء الدین

در بلخ [illegible] و مردم رغبت بعقیدت وی بود تا بجائیکه کثرت مریدان وی باعث حسادت

سلطان محمد خوارزمشاه گردید [illegible] پسر خود جلال الدین را که کودک پنج ساله بود

با خود برداشته [illegible] عازم [illegible] گردید [illegible] عطار ملاقات

نموده و از زبان وی شنید که جلال الدین بزودی بدرجه [illegible] خواهد شد در مراجعت [illegible] آمده

پس از مدتی اقامت بارزنجان رفته در مدرسه [illegible] که [illegible] ملک فخر الدین بنا کرده بود

و این [illegible] فخر الدین بهرامشاه است که نظامی مخزن الاسرار را بنام وی گفته است [illegible]

پس از اندک اقامتی [illegible] آق شهر رفته چهار سال در مدرسه که [illegible] فخر الدین [illegible] بنا کرده بود

[illegible] اقامت ورزید پس از آن چهار سال در آنجا [illegible] لارنده (امروز قرامان) که در

تواضع قونیه است رفته و در آنجا [illegible] شرف الدین [illegible] را بزنی بجلال الدین تزویج کرد.

در سال ۶۲۳ پسر ارشد جلال الدین سلطان ولد از آن دختر بوجود آمد. سلطان علاء الدین [illegible]

سلجوقی (دوم پادشاه سلجوقیان روم ۶۱۰ — ۶۳۴) [illegible]

[illegible] قونیه [illegible] بهاء الدین [illegible]

[illegible] بود [illegible] پس از مرگ بهاء الدین قونیه را برای خود [illegible] اقامت

گزیده [illegible] در سال ۶۳۱ [illegible] ۶۲۸ [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible] گفته است.

[illegible]

فصل دوم [illegible]

در اندک مدتی صیت [illegible] باطراف رسید و از هر طرف [illegible] درس وی میآمدند چنانکه یک

وقت قریب ۱۰۰ نفر از [illegible] در حلقه درس [illegible] حاضر میشدند [illegible]

[illegible] بر [illegible] [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible] [illegible]

[illegible] نظم [illegible] [illegible] را

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] نظم [illegible] [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] سلطان ولد [illegible]

[illegible] جلال الدین [illegible] . در سال ۶۷۲

[illegible] تفصیل ملاقات وی با شمس الدین تبریزی

[illegible] و حکایات و قصص واقعه درین ایام از [illegible] صحیح و یا

ناصحیح است چون از موضوع ما خارج بود لذا از آنها صرف نظر کرده بهمین

قدر اکتفا [illegible] که عقیده خود ما [illegible] این است که سبب تجدد حالت

مولوی [illegible] طریقه تصوف [illegible] است [illegible] شمس الدین بوده است

صاحب ترجمه [illegible] و [illegible] مثنوی را [illegible] حسام الدین چلبی

حسن که از [illegible] وی بود گفته است حسام الدین [illegible] از [illegible]

مثنوی [illegible] نظام [illegible] .

شروع نظم مثنوی محقق معلوم نیست [illegible] [illegible] شروع

نظم [illegible] را [illegible] [illegible] : [illegible] تاریخ [illegible]

سال هجرت [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] نظم مثنوی را شروع کرده است . [illegible] سلطان ولد در [illegible] مثنوی

[illegible] کتاب [illegible] [illegible] که [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] مثنوی بوده است [illegible] که [illegible] نظم مثنوی [illegible]

[illegible] [illegible] بوده است .

جلال الدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بوده [illegible]

[illegible] است که [illegible]

که [illegible] [illegible] که [illegible] را

[illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible]

[illegible] نظم [illegible] بوده است

[illegible] [illegible] ! [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] ۱ [illegible] Beolhause [illegible]

از آثار [illegible] در اول عمر

شو [illegible] حکایت [illegible] | در جدائی [illegible] شکایت میکند | [illegible] | از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم [illegible] | هرکسی کو دور ماند از اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

در غم ما روزها بیگاه شد | روزها با سوزها همراه شد

در نیابد حال پخته هیچ خام | پس سخن کوتاه باید والسلام

اثنا ترکیه [illegible] در تاریخ عالم [illegible] ص ٤٤١

[illegible] گردیده !

ای فریدون جهان معنوی بس بود نسخهٔ ذات مثنوی [illegible] حکیم و شاعران عالمان

[illegible] دلده کتاب . [illegible] مثنوی [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

Bergson [illegible]

Sorbonne [illegible]

[illegible]

[illegible] Ethe [illegible] در کتاب تاریخ ادبیات

ایته

[illegible] مثنوی [illegible] مثنوی کتاب [illegible]

[illegible]

ادوارد براون Browne شرق شناس معروف انگلیسی در «تاریخ ادبیات
ایران» گوید: «جلال الدین رومی بدون تردید بزرگترین شاعر صوفی است که ایران بعمل
آورده است و کتاب مثنوی او را باید یکی از آثار شعری بزرگ کلیه ادوار تاریخ محسوب نمود.»
در مجله سیاسی و ادبی «رو بلو» (Revue Bleue) دبلکور د
ا.. ژوئن ۱۹۲۴ شماره بندی در خصوص شعرای ایران مندرج بود از جمله در خصوص
مولوی گوید: کتابیکه مولوی رومی جلال الدین (یعنی بعد از ملاقات با شمس تبریزی) نوشت کتاب
مثنوی شریف است، کتابیکه بجوش خود زنده است و نفوس مطلعین را در شرق منور کرده است
این کتاب شخص صادق را تا اندازه که می تواند در روح همراه خود میبرد و با وجود این چقدر
معنی و تمام است، هم قدر به کشف و تشریح است و چگونه مطالب آن حقیقی و فطری
و بدون تقلید، با اصول و نظریات شده است آنچه او نوشته قانون حیات است و این
قانون حیات را او در تحت یکنوع صور تمثیلات و تشبیهات بیان کرده است
تفاوت بین جلال الدین رومی و شاعر بزرگ ایران حافظ این است که حافظ حیات را بطرز
مشق زده است و جلال الدین حیات را بطرز ... ولی اگر بخواهند تفاوت های این سه شاعر
بزرگ ایران را یعنی سعدی و حافظ و جلال الدین مولوی را در صورت یک تشبیه بیان کنند
می سعدی را جسم شاعر و حافظ را قلب شاعر و مولوی را روح خواهند نامید..»

از اولاد وی پس از او حکومت کرمان را داشتند. مدت حکمرانی ایشان از [illegible] تا ۷۰۴ [illegible] سال بوده است. اسامی و تاریخ جلوس ایشان بدین ترتیب است:

براق حاجب	۶۲۱
رکن الدین مبارک پسر براق	۶۳۲
قطب الدین محمد برادرزاده براق	۶۵۰
حجاج بن قطب الدین	۶۵۵
جلال الدین سیورغتمش	۶۸۱
پادشاه خاتون	۶۹۱
مظفر الدین محمد شاه بن حجاج	۶۹۵
قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش	۷۰۳

بعد از براق حاجب تمام حکمرانان این سلسله سلطان [illegible] و در مدالها [illegible] لقب [illegible] حکمرانان ناشم قطب الدین به ابو المظفر [illegible] شده [illegible] جهان [illegible] چون ملک [illegible] حکمرانان این [illegible] رضی الدین [illegible] را ترویج کرده‌اند تا [illegible] و [illegible] و مدح سلطان [illegible] دانشمندان [illegible].

وی فخر الملک را [illegible] این قطعه را [illegible]:

صاحب [illegible] الملک [illegible]

[illegible] امامت [illegible]   [illegible] تو [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

این قطعه را در جواب گفت:

[illegible]   [illegible]

امامی هروی

رضی الدین محمد بن ابی بکر از فقهای [illegible] متخلص به امامی [illegible] و در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین [illegible] شعر [illegible] دارد و [illegible] که [illegible] از علما و فضلای معروف بوده گویا [illegible] تفاوت [illegible] است [illegible] بعد [illegible] از شعرای مشهور [illegible] و [illegible] (سعدی [illegible]) و از [illegible] خواجه [illegible] [illegible] رکن الدین [illegible] و [illegible] (تاریخ [illegible]) [illegible] امامی عقیده [illegible] داشت [illegible] چند نفر از فضلا قطعه مجد همگر و [illegible] و از [illegible] که کدام یک از این دو سعدی و مجد [illegible] است وی در جواب این قطعه را [illegible] (و [illegible]):

اگر چه [illegible]   [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] سعدی [illegible]   [illegible]

بعد [illegible] تفاوت [illegible] سعدی [illegible] از [illegible] خارج و [illegible] سعدی [illegible] امامی [illegible] بعد [illegible] از طریق [illegible] است اگر چه [illegible] نیز [illegible] است. سعدی در جواب [illegible] گفته است: [illegible] قطعه [illegible] که [illegible]:

[illegible] امامی [illegible]   [illegible] سعدی [illegible]

امامی [illegible] خواجه فخر الملک [illegible] (صدور [illegible]) [illegible] در کرمان وزیری [illegible] فخر الملک [illegible] محمد بن [illegible] الدین [illegible] بوده که [illegible] وزارت سلطان جلال الدین [illegible] برادر [illegible] سلطان [illegible] امامی [illegible] ماجب [illegible] سلطان [illegible] در خدمت سلطان [illegible] سلطان [illegible] رفته در سال ۶۸۶ [illegible] در [illegible]

+ [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

گو هست قفس که ماجراهیست — حبس قفس نیز گزیدن نتوان

یکم زاغ به بیداست گر به صید صیاد — که مرغ بند و بر شاخ بچه نشاند

اگر ما بدینسان خوی ساز داد — بگو ما گر به ما آن به که دست آید

فدای قمری و عمر کوتر در گرو — قرارگاه قفس را نبند نشاید

رقایم در اصفهان سال ۶۷۶ الفان الماس است اشعار بضایع حربه
سلطان است در باب نفوذ و انواع آن از خط ران خود عشق نامه ...
رساله که از ... و در باب ... که هر ... حساب ... فرشته ... دیگر
... آن صرف با قوت فرو ریزد . پس ... ~~...~~ ... با اولاده
از آنجا راوی است .

ترک می بنوشد آتش بر زمین بر روی آب — ماه می بندد و بر سینه سایبان را آفتاب

سینه او مهر پرور مهر او سینه سا — آب او در میان آتش آتش او میان آب

در میان چشم زلفش آب آتش برج او — آتش افروخته صبر است دل با بره آفتاب

سیم تاب آتش رخ رو بتی سیمتن — همچو سیمین بر زمیم همچو آتش بر زتاب

لب او را حسرت و خون در دریای زرد دوام — هرچه او سست است دام و در سینه زرد گرداب

نرگس بیمار نگاه و در ما به سنگی جدل — غنچه شکر فشان پیرایه در خوشاب

لب زغنچه زرگشت هم است در هم شب نخجوان — لب ز باده نشست هم بر سینه هم بر زناب

سست جوهری از رگ بکران — غنچه است یا قوس شکر در دهان سیمین نقاب

ماه همه گاه چون پر زمان از مهرماه فرقت — همچو مهر از روی خورشید رخش اندر حجاب

خوش چون بر زد سر از جیب افق بر زبیر — زورق سیمین شد با آن گشت در دریای قیر

زورقی اندر رود دریا زلف مشک — زلف دستور آمد بد جواهر آتش در ضمیر

آب اندر زورق زلف جا نشسته بر — تاب از زورق زلف و روی دلبر سیتیز

طالع سعد و برلب صبح صاحب جمال نمود — راه گرد نم خوش و آتش پیش پا بگیر

ماه مهرافروز که روان اورد روی — زلف دابر و چشم کمان و غمزه اش الماس تیر

زلف چون بر لعل سبز خط چو در آتش دود دل — لب چو دریا قوت جان رخ چون در باده شیر

رخ صبوح اندر بهار و لب آب اندر صبح — خط عنبر اندر کمان زلف تاب اندر عبیر

گفت کای در عشق تو دولت نعیم و عمر نیست — گفت کای درکار خود راست جان و جسد بر

در چمن صفی که گل رخ را آفتاب مهر داد — جشنی کرد آن مزاج باد را طبع اثیر

جز فنی ماهی زرگری بر اورنگ است — همت آن گریزد که اندر شعله آتش حریر

کرده آهی و صبا با تیر بر دوش جوانی . — برق تیغ آفتاب اندر میان ماه تیر

پیر دل راهی که بر سرکشی ~~...~~ با آتش آذر وقیع — شاه را اندر شعر بلند تن در سعیر

گرد چون گردم ادای بند ما ای خوشگوار — گشت چون گشتم بگو دیگر تو ای دلبند در

از کشش را از تحیر ما زمین بر دهن قان — قند قندی را از ... نظم بر دهن دلگیر

ز آتش آن قم ریخت بر در طی لعل تر آب — در ره دو دام گشت نگهبان که طرفی بر زبیر

برجای زرگری ریحان کرد او عدب گرم وفی (۱)   راندم از خون جگر سیلاب برکه ندید

(۱) زرین: کلیه دواج، اینک، ابوعلی الملک

همام تبریزی

خواجه همام تبریزی شاعر شیرین زبان و خوشگوی است اشعارش ساده و بی تکلف و غالباً تقلیدی است
خود را قرین سعدی میداند ~~و غزلیات سعدی را~~ و طرز سعدی را اتباع میکند
گویند در مجلس صحبت خواجه نصیرالدین طوسی را درک کرده و به شمس‌الدین تقرب داشته است معروف
که در میان او و سعدی بوده اگرچه در تقلید سعدی ... همام ... است

~~همگوید~~: بیت گر چه قدر ... که ... روزی   ... بی ... پروازی

... ای صاحب زلف ...   که ... اوبر ... گرد ... طنازی

گفتی بگو که روز ...   که در ... بخشی ... زنی

همام را ... که ... همام   ... که ... بر ... داری

همام راحت ...   و ... که ... تیرانداز

همام با انکه طرز فکر سعدی را پیروی کرده ~~...~~ دعوت
سعدی را داشت گویند روزی خواجه بهاءالدین پسر شمس‌الدین صاحب دیوان در خانقاه
دعوت کرد و چهار صد ... در آن مجلس حاضر گردانید و این غزل را از روی بدیهه گفت

خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست   وقت ... روی ... است که جانان اینجاست

بر سر کوه ...   کی ... ایشان ...

... طلب کرد ...   ... در ... ایشان ...

...   ... امروز که با تربیت سلطان اینجاست

...   ... لب شیرین شکرستان اینجاست

چه غم از محنت و رنجه و غوغای ما مرد و زن　　خرام ای روان مرحبا ای دیوان ایمان

بیدلی زین غم مخور از گردش ایام ما　　هر چه آن است مرحبا بدرود آن ایمان

در تبریز به سال ۷۱۳ وفات کرده است مدفن او حظیره‌ای که در جوار مزار بابا فرج

دیگری با مزید بقیه که در سرخاب تبریز هم است

از غزلیات اوست

ساقیا بر سر و جان بار گران است تنم　　بی‌تو امروز زبان عشق از خویشتنم

ای فدای تن خود ... جان آمده‌ام　　از جان بحرم کنی که ندانم به تنم

بشنو زین خاک مرده دم کاشت مرا　　بنشینم ز ... ذوق طوطی شکر شکنم

خاک از دو رخ برخیزم تا بر ...　　بلبلی ... برو با نغمه برخیزم

در ... و مشتاق صاحب ...　　وقت آن است که این ... بگویم

از رباعیات اوست

شد ... بر ... رحمت ... آغاز　　از هر بن مویم برآید آواز　　تا هر / ز ربایال / با هم

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید　　شب را چه گنه قصه ما بود دراز

مثنوی

... چون ... زندگانی　　ملک ... به الله جوانی

گر ... خوش را ... روز　　اگر خواهی که تا ... خوری

ز مستی در جوانی خویش مخفی　　بهر کس ... رحم مخفی

هر کس که چون ... رنگ ... است　　بنشین ... ان یادگاری　　استاد

چو ... رخت بر خوشه ...　　ولی هر چو ... خسته ...

خواجو

کمال الدین ابو العطا محمود بن علی محمود از بزرگ زادگان کرمان است و در شمار

عمارت کامل ... است از ... ~~...~~ بوده خواجو شعر از طرز دیگران

بر دیگران ترجیح ... طرز وی ... میکشید : استاد سخن سعدی است بر همه کس اما دارد

سخن حافظ طرز سخن خواجو. ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~شعرهای~~ بسیار. خمسه در تقلید پنج گنج شیخ نظامی گفته که در ... از آنها

بهترین خمسه است که در تقلید نظامی گفته شده. اسامی خمسه خواجو بدین ترتیب است

۱ - همای و همایون این مثنوی را در بحر متقارب مقصور در شعر او نام سلطان ابو سعید

بهادر گفته است در تاریخ ۷۳۲ و با این بیت شروع میشود :

بنام خداوند بالا و پست   که از هستیش هست شد هر چه هست

در ۷۴۲

۲ - کمال نامه در بحر هزج مسدس مقصور در کرمان یا شیراز گفته است . و اول آن این

بیت و افتتاح میشود : بنام نقش بند صفحه خاک   عذار افروز مهرویان افلاک

۳ — روضة الانوار در بحر سریع مطوی مکشوف در سال ۷۴۳ و بدین بیت

آغاز میشود : زینت الروضة الاولی   بسم الله الصمد المغنی

۴ - کمال نامه این کتاب را در شیراز بنام شیخ ابو اسحق اینجو نظم در آورده

در بحر خفیف مخبون محذوف در تاریخ ۷۴۴ و در شعر این بیت است :

بنام آنکه لا اله الا هو   صنع لطفش ... شاه

۵ — گل و نوروز در بحر هزج مقصور و با این بیت آغاز کرده است :

بنام نامدار نامداران   گل افروز درگاه شهریاران

غیر از خمسه دیوان غزلیات و قصاید نیز دارد که نسخه آن کتابخانه ملک موجود

و بجز از روضة الانوار که بسال ۱۳۰۶ در طهران طبع رسیده و چهار کتاب دیگر

هنوز تا حال چاپ نخورده است ~~...~~

... خاقان شد ازکی شد ، خلاف نسخه اند .

صاحب مجمع الفصحا ، ۵۰۳ دولتشاه ۷۶۲ نوشته است

و ۷۶۲ نیز نوشته اند . صاحب تاریخ گزیده ~~وفات او را در ۷۵۳~~

نوشته نیز به که در تاریخ خوبی آمده است وفات خواجو در ۷۵۳ است

(در سویچه یک طبق ... شرح ... اسحق اینجو صله داده)

این چند بیت از قصیده مفصله اوست که در [illegible] گفته است :

سلطنت بهره کس را ز اوراق دفترم | حرفی که از قرون ز حروف مکررم

چون در ترازوی [illegible] کم ز دل | طاووس سدره مرغ [illegible] و رشته پرم

ناهید [illegible] | خورشید [illegible] انورم

تیر دبیر [illegible] دیوان حکمتم | [illegible] دیوان سطرم

در بوته [illegible] که اکسیر اعظم | در [illegible] که گوگرد احمرم

[illegible] | خاکم [illegible] حقیقت مخمرم

[illegible] | [illegible]

این غزل هم از غزلهای خوب اوست

[illegible] ملک سلیمان [illegible] | [illegible] سلیمان که [illegible] است

آنکه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خاک [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

از رباعیات اوست

روزی که [illegible] جهان [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] است که [illegible]
[illegible] است .

سفر بیاد
سفر ... دارالسیاسه شوال

امیر خسرو دهلوی

ابوالحسن بن امیر سیف الدین محمود هم ... از امیرزادگان هزاره بلخ بوده و پدرش
در ... حدود ششصد و پنجاه و ... پناه ... در هندوستان متولد گردید. شاعر خوشگو و شیرین کلام
و نازک خیال بوده و بروفق الفاظ و رنگینی کلام معروف ~~است ...~~ ...
~~... خمسه گفته است که ...~~ خمسه نظامی را اکثر از شاعرین تقلید کرده است
سلطان ... ~~...~~ و بار حمید کرد که ... روز را ... آمد ... کند
زیاد بر نگیند و ... از ... آورد ... بر ... که ... زیاد بر ... رفته
هزار ... برده است. سلطان ... بر ... راضی ... و امیر خسرو ... و ... اینج
یک ... سلطان ... خسرو را ... و ... ده
سفته بود. غیر از خمسه دیوان مفصلی دارد ... امیر خسرو ... که
در ... بود و در ... بهارستان ... خواست ... گردید:

سفر با ... خسرو که ...   ... نظم ... بود
را که ... ... که ... بود
... که ...   ... که ... بود

و علاوه از تحسکره و نوش اند که از غزهای [illegible] و تصرف‌های سروف بوده واز روده وبر
بیوکان محمد مصطفی الشیخ نظام الدین اولیا ، برادر نظام الدین محمد حسین
در بیان وی بید دل بید است کاهی شرک اند اهل سلف و زمانی مجرد کاه بیلیس
لق بید اد و فتی بیک و از همه مشکل حتی از غوبیر اما از قرب شک نیم .
و بیش از سال ۷۲۵ از شیخ اتفاق افتاد که در غیره کی نظام الدین
ورد در مجمع ترکیم کاشت بر فروخت .

مرثیه سالوت

نیر اکبر ان سراد دیه بر نور | اسد اعظم فتان حسین لطره جود
سلیمان زلیخی دور ده ساز | عروسان فلک در جلوه ناز
فرو برده زبانها جام جمشید | شده به در رمین ماهان خورشید
زلف شب که دانی برزمین بود | ناف خاک کشته عنبر اندود
زحضر ذنک هواک دفترد | کشیده با رقم بر سبزه در
بر هی بدله و کلی سنگی ناه | چه بر نطع کرد ای فلکی ماه
بسنبر ثمهای مسلسل افزود | لکه در دامن شب روز روز
نکور مجمر از عود فاری | زده ره بر نسیم نوبهاری

رباعی

می بود و دوش آن شب شبا نوز | ازمی همه لاله بود و لیدی همه باز
شب رفت و صورتی ما به پایان نرسید | شاید همه گذشته بود دراز

ببین روی از نسیم نوبهار | که گیتی شد از حور چون بهار | زجا بهاران یرای شگری
عروسی جوان زاب و کل شسته گرد | شده جلوه گر از نهان جهان | رخ از مشتری برگی جلنی قراغ
با طی گلی از سبزه گلش شده | چراغ گلی از چو روش ساخته | جلوه از روی [illegible] آمده
زر حمرا ان کلکش [illegible] آمده | شده سنگ غنچه در زیر پوست | چو شوید سنگی بی [illegible]
نغمه بر زلف را خم زده | گره دروی غنچه ملک بزده | کلکه ملکی نیمی [illegible] خور
نظاره کن چشم نرگس نو | زبس ترکی از دام دیدن ذکی | شده لرز لرزان سرا با رنگ
بر صبح کرده سروش زبان فوسی | انکه و هر دم تماشا روس | فرخ‌نهاده ای صبح طرب .
تغی [illegible] کردار | زده لیران قمری خوش صرد | کبوتر عشق زبان در سرا
بردی حسین نو عزت فران | سکه زین بوستان آورده | برآمد برارده بر اوج ماه
مر قرنی شد ، بر بیاده

باز گاه (۱)

بر مری هم قوت و مگی ته باشم | کلی انچه رنج خرب گرفته باشم | قدری که بود دلی او زده بر کشم
سوراخ کم با فروگرفته باشم .

امیر خسرو دهلوی

در خصائص این شاعر بعضی تذکره‌نویسان [illegible] مبالغه [illegible] تا هم [illegible] دیوان‌ها [illegible] شاه او را
[illegible] ترجیح [illegible] که [illegible] خمسه [illegible] نظامی تقدم [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] در خصائص [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] کرده‌اند [illegible] .

هر چند که خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible] .
[illegible]

نام امیر خسرو ابوالحسن و نام پدرش امیر محمود [illegible] بوده [illegible]
[illegible] در ۶۵۱ امیر خسرو [illegible]
[illegible] الدین [illegible] غیاث‌الدین [illegible]
امیر محمود در ۸۵ سالگی [illegible] . امیر خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از فوت امیر محمود [illegible] خسرو [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible] شاه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] جلال‌الدین [illegible]
[illegible] قطب‌الدین مبارک‌شاه ۷۱۷–۷۲۱ [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] غیاث‌الدین تغلق
[illegible] ۷۲۱ – ۷۲۵ [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] .
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۰۷ [illegible] .
[illegible] .
[illegible]
[illegible] .
[illegible] . [illegible]
اول [illegible] الکمال ، [illegible] .

[illegible]

نحیف درجمه ودیو ال ترکی خدیم رساله‌یه [illegible] گذشت ایدی !
حضرتیه — اجار ضرور [illegible] تعلع اللالی [illegible] [illegible] میراث [illegible]
ناف [illegible] ونمیره [illegible]

[illegible]

سلمان ساوجی

جمال الدین سلمان بن علاء الدین محمد از اهل ساوه است. پدرش اهل قلم بوده و در علم
سیاق بصیرت داشت. خود سلمان نیز در سیاق مهارت داشت و در اوایل حال مداح
خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله طبیب وزیر سلطان ابوسعید
بهادرخان بود. پس از فوت سلطان ابوسعید بدامن سلاطین ایلکانیه اتکا ورزید و
قصاید زیادی در مدح شیخ حسن و زنش دلشاد خاتون ~~و~~ و پسرش سلطان اویس دارد
سلمان در حضور ایلکانیان تقرب بسیار داشت مخصوصا دلشاد خاتون به اندازه رعایت
حال وی را کرد. سلطان اویس ~~که پادشاه دانشمند~~ که خود شاعر و ادیب بود
هم شعر و ادب را از خواجه سلمان آموخته بود و در حقیقت تربیت شده وی بود. پادشاهان
ایلکانیه که تا آن ~~...~~ قدر وی را میدانستند او را با احترام تلقی میکردند.
بر اراده سلطان را بخود میبردند. مدت عمری تا شاه ... در دربار ایلکانیان
روزگار خود را بخوبی گذرانید. حتی سلطان اویس ~~...~~ دربار ساوه او را امیر ساخت
مدتی حاکم بود و در اواخر عمر گوشه گیر و ... و در ... ش کارش ... که لطف
نمود و این بیت قصیده که با شاه شجاع در برابر آمد ... گفت و مطلعش این است
نخل در ضرب رخش چون زحل رم میزند ... مطلع نجم آفتاب بر میزند
سلطان حسین ... وحید ان ... میکرد.

سلمان در اواخر حیات عمر خود را در ساوه گذرانده است و در وقت ... میزده ... است
از دیگران ... که بر ... کمتر ... است و ... غزلیات و قطعات
و رباعیات ... مثنوی ... سعید جمشید و خورشید ... از این ... در بحر
... به ... و آن ... شعر ... نکته ... سرایی ...
سلمان در قصیده و غزل ... و ... شیخ ... دیگر است در قصاید ...
بالید ... بر ... سلمان ... شعرا ... است ولی ... انها ...
گفته ... انوری و ظهیر و کمال. اگر ... اندازه ... همه ...
دیگر ... که ... اشعار ... در ... شرف در قصاید دیگران ...
~~...~~ در غزل ~~...~~ ... ... و ... است و ... میداند
... در عصر خود ... او ... بوده است. ... که ... است
... قصیده ... ... میشود ... است. ...
... شعر بوده است ... ... کرده است و ...
... در سال ۷۷۸ اتفاق افتاده است.

از فراق‌نامه در تعریف تابستان

اگر از تابش قطره باز | ز تاب تبش قطره گشتی نزار | اگر در هوا برق کردی گذار
چو پروانه آتش برخش بال و پر | سیه گشته خون در عروق چو مشک | دهان شمر چون لب بحر خشک
شدی ماهیان در دل آبگیر | خیابان برخش کاندر آتش دوید | در آن آب چون شیشه بر روی [illegible]
ز سوز جگر باز گشتی بسیط | دد و گاو و شیر [illegible] | خشک حال آتشی که بر افتد آب
زمین کافتاب از هوا [illegible] تاب | [illegible] برای | که آتش فکندی هوا در سحاب
گلی سوختی بر زمین تا به آب

از مثنوی جمشید و خورشید در بزم

بر آمد بگلگشت ابر سیه گون | [illegible] راه [illegible] | [illegible]
زمین [illegible] بر [illegible] | ز دشت باد [illegible] خاک [illegible] | برف [illegible]
ز گلگون می تا لب برودیان | بمیدان [illegible] گردان

غزل

شب [illegible] که [illegible] ساغر و پیمانه را | [illegible] دیوانه [illegible] فرزانه را
[illegible] | [illegible] آفرین دیوانه را
[illegible] عشق ویران کرده | کرده‌ام [illegible] عشق [illegible] را
[illegible] | گر [illegible] پیمانه را
ما ز جام ساقی [illegible] | [illegible] ساغر و پیمانه را
عشق را [illegible] | [illegible] را
سر [illegible] شمع [illegible] | [illegible] پروانه را
[illegible] | [illegible] را

[illegible]

[illegible]

جامی

نور الدین ملا عبد الرحمن جامی بن نظام الدین احمد بن شمس الدین دشتی
اصفهانی ~~[illegible]~~ جدش بسبب حوادث روزگار از وطن اصلی مهاجرت کرده
بولایت جام آمده است و مادرش [illegible] در [illegible] رقم
[illegible] و با [illegible] و فتوی ایشان دانسته‌اند . جامی در خرجرد جام در ۲۳
شعبان در سال ۸۱۷ متولد شده و در خردسالی با والد خود بهرات رفته
و در مدرسه نظامیه [illegible] تحصیل [illegible] در [illegible] طلبه و ذکاوت و در اندک مدتی
[illegible] بدست آورد قاضی زاده رومی ~~[illegible]~~ (که جامی در جوانی مدرسه اولی) در باره وی گفته است :
که از [illegible] کسی بجودت طبع و [illegible] این جوان
جامی عبور نکرده است . [illegible] خط دانی از تحصیلات [illegible] راه تصوف
گرفت و ارادت بسعد الحق و الدین کاشغری که [illegible] سلسله نقشبندیه بود
دراز کرد تا بپایه رسید که [illegible] جامی [illegible] و صوفی [illegible] کثرت
[illegible] و الله [illegible] [illegible] بود . جامی در
علم ادب و فنون نظم و نثر بپایه رسید که بدون مبالغه وحید عصر خود شد و در فن نظم
کسی را از شعرای ایران [illegible] که بپایه جامی رسیده باشد [illegible]
[illegible] در [illegible] رسیده و با ابو الغازی سلطان [illegible] [illegible]

و در عهد سلطان مزبور [illegible] رفت و در آنجا [illegible] راتبه [illegible] بزرگ .
کاتب [illegible] را [illegible] بنام میرزا ابو القاسم بابر تالیف کرده است [illegible] در زمان
سلطان حسین [illegible] تحریر آمده [illegible] بنام سلطان ابو سعید است .
و با امیر نظام الدین علیشیر [illegible] وزیر سلطان حسین [illegible] رشته [illegible] درویشی محکم بود
چنانکه امیر علیشیر در [illegible] [illegible] تحفه کرده و [illegible]
[illegible] است . [illegible] در نظم و نثر تألیفات زیادی دارد که [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] .
جامی غزلیات ترکی و [illegible] دارد ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] در [illegible] است . و [illegible] تألیفات [illegible] ازینقرار
که [illegible] است [illegible] . [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] تحفة الاحرار از [illegible]
سبحة الابرار از [illegible] یوسف زلیخا از [illegible] لیلی و مجنون
از [illegible] خردنامه [illegible] .
~~[illegible]~~ جامی در [illegible] در سال ۸۹۸
روز جمعه ۱۸ محرم در هرات دار فانی را وداع گفت ~~[illegible]~~
[illegible] در [illegible] سعد الدین کاشغری مدفون شد .

در عوه الات

نالات وحلک اوقرت جمرات شرکت نی آتش،

زعمت نغمه کم آتش که زوزه به کمان،

تهدوات خوهای کشه جون زخو بوجه ان مرانکران

فهجوتنی وجعفی نشیخ ا شوخ

های می نیش ندو نغمه عرم ده بره طلب

فلش سن فه سی ولش نی فه سی

زکسند زلف ندو بر شکنج گرمی فاته کماری

نگره گشا ی زلف جوهر زنکاری کی مرگ

ز صبه نظهور که زحلبره تر صدلی صنیحه صرفان

گذ زد زود وه لدکان که خوشا مله ازل ون

هم اهل مسجد و صومعه بی ورد جمع دوفارشان

فی نوکر ~~[illegible]~~ طره طلعت تروعی شتراه ا اشان،

چه عجب که جان و خسته های زحد آلی ندمکند

قدم ازالمرلن و نا بنکی ندی عاشقانی کی ملک.

کاش و بیان کوار سحرف خانه، تا کذ کنج نعه زحشت دیرنم،

صبح فروده کم جنبی زشش کلکوش دروالژده معلف زکهانه،

تا و ببان مرای زاهد نبا بنگش دور بالا آفت تنک تو زیبانم،

طرفه حالی که بگو فرنان نگام تا فه تا فه جهان ریشه ادراه نه،

شبه وزهد بزدان هم ز دم کم گفت زنح مک چو عشق سبحه صدوانه،

تا به رخشترای تبع نگار کافتم آب پی در کوفته دریای در بردانه،

جه و این نه فتنه زنه آمیخته که سطرش دماغی تو کلشانه،

امیرشاهی

مولدش ، امیرشاهی سبزوار بوده نسبش به آقا ملک بن جلال الدین فیروزکوهی
اشعار امیرشاهی رنگین و نمکین است ~~صاحب~~ تذکره دولتشاه و تذکره ~~[illegible]~~ خصلت شفقت
که سوز خسرو و لطافت حسن و رنگینی کمال و صفای سخن حافظ در کلام امیرشاهی
جمعیت دارد ~~اگر چه این اشتیاق [illegible] از اشعار [illegible]~~
~~اگر چه [illegible] این اشتیاق [illegible] از [illegible]~~
~~[illegible]~~ اگر گفته شود راهی به فراق و مبالغه نکشیم.
باز اشعار امیرشاهی که از شعرای قرن نهم عصر خود بوده که اشعارش ارزش دارد
~~[illegible]~~ است و بهترین جایگاه ... است

او از امرا و بزرگان سربداران و خویش خواهرزاده خواجه علی مؤید سربداری است در اواخر
پادشاه سربداران و آخرین امرای آنهاست . در ۷۶۵ تا ۷۸۲
به استقلال سلطنت کرده ~~[illegible]~~ و سربداران ... امیر تیمور ... در سال
۷۸۸ وفات کرده است در زمان میرزا شاهرخ گورکانی و نزد بایسنقر میرزا
... و ... در ... و در ... وقت ... میرزا ... او شاهزاده ...
... گفت ... ~~[illegible]~~ در ... و ...
... ~~[illegible]~~ ... در ...
امیرشاهی قطع نظر از شاعری نقاشی ماهر و خطاط هنرمند ~~[illegible]~~ بود در ...

بهره وافر داشت ~~[illegible]~~ و خوب و خوش ... در فن ...
و انقلاب ~~[illegible]~~ ... در سال ۸۵۸ ...
... عمر کرد و در ... اثر ... وفات کرد ...
... که ... است که ... او ...

از اوست

تا برگ گل تو چند گره گیر ببستند
صد دل به سر زلف تو زنجیر ببستند

از تیغ غمت ... ره خلاصی
مشکل بود آن کس که ... ببستند

... تو ...
کاهی ... تو ... ببستند

...
... ببستند

... زلف تو ...
... ببستند

...
...

...
که ...

...
...

...
...

...
...

شیخ بهائی

الشیخ ~~[illegible]~~ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی الهمدانی الجبعی

در ایام طفولیت با پدر به ایران آمده علم فقه و تفسیر و ادبیات عرب را از والد ماجد حکمت و کلام را

از ملا عبدالله مدرس یزدی ریاضیات را از ملا علی مذهب و بعضی [illegible] علم طب را

از عماد الدین محمود تحصیل کرده در اندک مدتی در همه علوم متبحر شد . دارای قلمی تند و ذوقی

سلیم و فکری صائب بود و هم اخلاق نیک و اطوار پسندیده داشت . با آنکه از طرف [illegible]

شیخ الاسلامی شاه عباس کبیر بدو محول بود با فقرا و درویشان در ساختی (؟) به اطراف و اکناف پرداخت

در همه فنون و علوم تصنیفات نفیسه از او بجای است . خلاصة الحساب ، کشکول

مثنویات ، حدیقه ، حبل المتین ، تشریح الافلاک ، جامع عباسی ، زبدة الاصول

مفتاح الفلاح و غیره . ~~[illegible]~~

مدتی شیخ الاسلامی و وکالت [illegible] و قضاوت شرعیات در اصفهان بر عهده او بود

با آنکه مقام رسمی [illegible] الحرام [illegible] مکه [illegible] در شام و مصر و بیت

المقدس سیاحت نمود در این سیاحت بعضی آثار [illegible] مخطوط [illegible] پس از آن به ایران

مراجعت کرد . [illegible] نظم [illegible] ~~[illegible]~~ .

شیخ یکی از نوابغ زمان خود بود که بیشتر در [illegible] [illegible] معلومات

داشت [illegible] بود . عجب است [illegible] اینها [illegible]

بعضی [illegible] او بنان طبع [illegible] و بعضی [illegible] و در [illegible] ثابت [illegible]

و برخی هم بخلاف در حضور [illegible] و کرامات و خوارق عادات [illegible]

شیخ در سال ۱۰۳۰ در اصفهان وفات کرد جنازه اش را به طوس حمل

نموده [illegible] دفن [illegible] ([illegible]) ماده تاریخ وفات است .

در سوانح الحجاز = نان حلوا

الفت [illegible]	[illegible] جلال [illegible]	[illegible]
[illegible]	از [illegible] که در [illegible] حجاب	[illegible]
[illegible]	در [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	رفت [illegible]	[illegible]
[illegible]		

(۴)

الف اصفهانی

سید احمد از سادات حسنی اصفهان طبیب حاذق و طبعی بلند داشت گویند خلق و با لطف
معروف است بالطبع بلند آوازه و حاجی میرزا طالب [illegible] از حفاظ و معروف است
در تألیف هریک از انواع قصیده غزل سروده و در بیان اشعار ایشان نیز گاه گاهی از انعام ایشان بهره
و حظی برده و فوت او در گذشت از شعر طالب شیخ خندان و خوش ذوق است و گاه روزگار نیز حیوان
با وی سر الفت نگرد و دیوان مختصری دارد و قریب هزار بیت ... [illegible]
... او در حیات او را جمع نمود و گوید [illegible] نظم و نثر ... و فارسی
ثابت اصلی و جدید و شعر از ادبی و طبع است . اشعار [struck] الف اصفهانی
دیگران ... از [struck] در شعر عبارت و فصاحت خوب معروف است . معروف است
در قصیده و رباعی [illegible] از ... است قصیده معروف
وی ... است ... حاجی میرزا ...
از ... جوانی دارد . فریدت ... او را ... . ترجیع بندی
که در ذکر شهادت ... است [struck]
[struck] در ... هزار ... نموده است
در جلد ... است .

خاره ... | لنگ ... | ...
... | ... | ...
... | ... | ...
... | ... | ...

اذر بیکدلی

حاجی لطفعلی بیک آذر از طایفهٔ بیکدلی شاملو از [illegible] برادر [illegible] ولی محمد خان [illegible]

~~[illegible] در سال ۱۱۳۴ در اصفهان [illegible]~~

~~[illegible] ۱۱۳۴ در اصفهان [illegible]~~

~~[illegible] کرده ۱۴ سال [illegible]~~

[illegible] آذر در اصفهان [illegible] در قم [illegible]

[illegible] قم [illegible] ۱۴ سال در [illegible]

[illegible] نادر [illegible]

[illegible] حاجی محمد بیک [illegible] زیارت مکه [illegible]

[illegible] زیارت نجف الاشرف و عتبات عالیات [illegible] کربلا [illegible]

[illegible] نادر [illegible]

[illegible] عراق [illegible] اصفهان اقامت گزید پس از

قتل نادر شاه [illegible] ابراهیم شاه و [illegible] شاه [illegible]

کریم خان زند کتاب [illegible] آتشکده را بنام او تألیف کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۱۷۱ [illegible]

[illegible]

[illegible] (...)

نشسته [illegible] از [illegible] شد   تعجب کردن [illegible] از [illegible] یک

[illegible]   [illegible] رنگ رنگ

[illegible] گر [illegible] بسیار   [illegible] رنگ

بیگدلی گوید: دیوان اشعارش که [illegible] لذت [illegible] از شعرای اصفهان [illegible] شاعر

شیرین زبان بخوبی گذرانیده [illegible] طرز سخن [illegible] بوده و [illegible] از اینکه [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible] در [illegible] قصه [illegible] کلام [illegible]

[illegible] در سال ۱۱۹۵ وفات کرده است.

از اشعار [illegible] اوست

فرود آمد [illegible] | [illegible]
[illegible] | فرو دامن [illegible]
[illegible] | [illegible]
فرو [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

مقابله با رودکی

از صفاهان بوی جان آید همی | بوی جان از اصفهان آید همی
[illegible] | جان [illegible] آید همی
یاد آن ویرانه [illegible] | [illegible] زعفران آید همی
[illegible] اصفهان | [illegible] آید همی
[illegible] | از تو بوی اصفهان آید همی
[illegible] | [illegible] جان آید همی
[illegible] | [illegible] آید همی

[illegible] از دیگران [illegible] | [illegible] آید همی
در [illegible] | [illegible] کاروان آید همی
[illegible] | [illegible] از آسمان آید همی

از [illegible] اوست

[illegible] | [illegible]

رباعیات

[illegible] | [illegible] جان [illegible]
[illegible] | [illegible]

از مثنوی زلیخا

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

مستی

در حق وجه کسیره اتفاق بود

ابا القاسم ابن یمین

و ولد زود دیم تر چو روز قضا بی ارزانی عالم برق .
کاینها فوق قامات منقش بنا ار وی ان در طرف کرت

نقشه های جنین جبین بر رزد چو پیشه نیکو کرد بر دو دیگو

صاحقران

سرورا صاحقرانا کرم از افزایی در نجیب و فوز به بکس را غالب

بلبل عمر ماکی از لطف گیتم صاحب عمر ماکی لکن هم مداده

زینبی علوی محمودی

از جملهٔ شعرای بزرگ ایران است که نه از ترجمهٔ حالش چندان اطلاعیست و نه از اشعارش بجز از چند بیت معدود بدست آمده است. صاحب مجمع الفصحا می‌نویسد که از مداحان سلطان محمود غزنوی بوده و در دولت و مداحی آن خاندان نموده و در اواخر، بحکم از جملهٔ [illegible] مجلس سلطان ابراهیم بن مسعود بوده و صاحب تاریخ بیهقی نوشته که وقتی که سلطان مسعود بن محمود از اصفهان بنوبت سلطان بدرگاه آمد از دو سلطان محمود، پسرش محمد که ولیعهد او بود بر تخت نشسته، بر علوی شاعر قصیده گفته حکم زینبی را پنجاه هزار درم انعام داد که بر پیلی بار کرده بعد شعرای دیگر هر یک بیست هزار درم، فرستاد. حکیم عنصری را پنجاه هزار درم بخشید الخ

در این چند سطر صاحب مجمع الفصحا ~~[illegible]~~ چندین خطا کرده است. اوّل اینکه می‌نویسد زینبی در اواخر، از جملهٔ شاعر مجلس سلطان ابراهیم بود در صورتیکه هیچکدام از اصحاب تذکره‌ها و مورخین چنین چیزی ننوشته‌اند و علاوه برای عقلا نیز اشکال دارد که زینبی تا زمان سلطان ابراهیم در حیات بوده باشد. تا ~~[illegible]~~ [illegible] قبل بیعتی [illegible] که در مراجعت مسعود از اصفهان محمود، پسرش محمد بر تخت نشسته و [illegible] و این تعقیب هم نیز در جای خود صحیح نیست زیرا تا مرگ محمود مسعود از عراق برگشت و هنگام فوت محمود در عراق بود از قضا محمد در عراق نبود. سوم اینکه [illegible] به بیهقی [illegible] هر که محمود پنجاه هزار درم به زینبی انعام داد و حال آنکه این قصه هم الخ [illegible] است زیرا در تاریخ بیهقی آنچه [illegible] رسیده [illegible] راجع بصلهٔ زینبی فقط اشاره شده است که به علوی زینبی الخ [illegible] ذکر نشده.

ادبی در هجو سیادت دکتر [illegible] شرح حال [illegible] داده و در خصوص شعرا حمیدی [illegible] گفته :

«پنجم شعر اراجیف [illegible] خواننده نبود چنانکه در یک غزل رنگین که [illegible] بود یک بیت [illegible] گفته

پرلاردن چنانکه [illegible] داده در فوره نیم [illegible] و [illegible] صحبت [illegible] از ا [illegible] دند

ص ۱۲۵ دیوانه [illegible] بردند [illegible] پرلاردن [illegible] و به [illegible] داده [illegible] لم دستی را [illegible] نبوده .»

[illegible] که در روز [illegible] ۲۲ سو [illegible] نگره و [illegible] بر [illegible] که [illegible] ب

[illegible] و در دوران [illegible] دوره بود و دست [illegible] بزرگ ده [illegible] تمام [illegible] اندازه

[illegible] رنگین را [illegible] پرلاردن [illegible] کرده بود . و همین عبارت [illegible] است که [illegible] :

« در این [illegible] که [illegible] بود [illegible] پرلاردن [illegible] رنگین [illegible] لاردن

[illegible] بردند [illegible] پرلاردن [illegible] دادند [illegible] و [illegible] را [illegible] پرلاردن

و آن [illegible] که [illegible] است .» ص ۲۷۶

محمد عوفی در شرح حال [illegible] در بیان [illegible] است : « [illegible] و [illegible]

از خاندان سیادت [illegible] سیادت بوده .» [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] : [illegible] ۲۲ بیت است [illegible] [illegible] اوده شده

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده است .

از [illegible] در رنگ اسیر است

چو برزد اما که گرد از حصاری سر	برد و نب گرد دو شتر شد از پچال	سرگین [illegible]
میان در فرغ اندر ای لب‌های کلنگ	چنان که [illegible] عقاب بر [illegible]	مرغی است
از آنکه روی [illegible] [illegible] عزادی	[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]	
چو شب [illegible] [illegible] [illegible]	[illegible] [illegible] [illegible]	+ [illegible] — [illegible] : [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]	که کرده [illegible] [illegible] [illegible]	

[illegible] [illegible] مانند جوش

بدین شهر دروازه‌ها شد نقش	از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طوطی و [illegible]	[illegible] [illegible] قمری و [illegible]

گهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]	گهی [illegible] [illegible] [illegible] (۱)	[illegible] : رباب [illegible]
[illegible] رباب [illegible] [illegible]	در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]	(۱) [illegible] نام [illegible] است

و یک بیت هم در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] .

(ص ۱۹۲)

و در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم نیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نقل شده است :

اسب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در مدح سلطان محمود

از ... انوری

ای شهریاری که گردون بپاست | همی چشم دین را کند روشنی
بر درگاه تو رحمان را پناه | چو اندام از رود را ...
ز خون عدو گر رفته شان | به تیغت همی زنگ دولت زداید
گر خصم داری که بر سر کوه شد | شهی با جند ... شهری گشاد
مگر مهرداری که با جان نگذرد | ملوک زمین از فرش ...

بیسی

بیسی ادیبی - شاعر نویسنده [illegible] از امرای خراسان بوده لکن [illegible] شرح حالش
جز اینکه صاحب لباب الالباب نوشته که مداح ابو المظفر یوسف بن ناصرالدین بوده
[illegible] اطلاعی حاصل نشده قریب [illegible] [illegible] در [illegible]
وی [illegible] آورده است هر چند که [illegible] [illegible]
آورده [illegible] اینکه [illegible] [illegible] از حدود [illegible] بوده
~~[illegible]~~ [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] کرده است [illegible] کرده است که [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] و [illegible] را [illegible]
و [illegible] کرده است [illegible] [illegible] بوده [illegible]
از آن [illegible] [illegible] و [illegible] در تاریخ
خود [illegible] و [illegible] امیر [illegible] سلطان محمود [illegible] [illegible] می برد
گوید: امیر را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالجمله [illegible] تمام [illegible] باد
[illegible] را در [illegible] و [illegible] را [illegible] و [illegible] رفت
[illegible] [illegible] بود که [illegible] حال [illegible] محمود بود و سلطان
[illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفته در [illegible] و الابیات : [illegible] ابری [illegible]
آب [illegible] و مردم [illegible] ، [illegible] از [illegible] ، [illegible]
گفتی که [illegible] شده . [illegible] . [illegible]
[illegible] . [illegible] [illegible] . [illegible] بود .
[illegible] گوهر [illegible] .

[illegible]

۱۵۶

(۱) گرفته بتیر — (۲) نوعی از حلوا — (۳) بفتح — جوال

فرمان کن و آهنگ کن و نخجیر برانداز | بر روی بروی از بر روت از در وشت
گر لانج و گرشت و گرده و گرداب و گادنه | گر به دگر و گمز و گنجینه و جمشم
وان باز کبر هسته و گر عصف ریشه | داکون عصاره بنجوی فتح بینیک
گفش و صندوق و مخمت و کپی زنی | این و گرده وان جز بمو دو
اینج کس را گاه نیست درین | کز بر وجسید راهی از کار
این کس را بنجه آخشفتی | وان کس را بنجه رفته
ای بفرنج چه ماره بیدون به فرنج | نیست فرنج کیت فخرت بفرنج
گر بید بچو گرد فلان بفرنج را | ناس چه نام تو بفرنجی گنزد
چو غلغلیچه بود در دوات نیست | که بر سکیز دچون من فرو سپوزم نیش
چنان فدام فی جای غلغلیچه گوشش | کی با اثر اول برادوفتد قرنش
گه ز فو فه کردوا و نیست تو | گر شود دیزش ز بو فه خواهر نیست
اندرین نهر بای کس برخاسته اند | به هر طمع و همه چمش و ... و دانش ورده
تهمت بر همه جام و همه شست | ساغ ... لب وزند
گر بید مختین بحی زرنامه بازند | آنست که بامردم به ... میوند
فی ورد رو گفته ظل بنشکو | آهنیس ترا زرد ... گفتند ۰
مانند گسکه روز باران | با ... آنکه گوینده (۱۰)
دگر بخواهم گفتی امر شد دعل | که زف بکره بازار و قیمت برواد (۱۱)
وتعان باده است و تراسن بشتر | بالان بخرابات و کلیدان بذره (۱۲)
گرچه زرد است بمچو زرد بیز | با سپیده است بمچو سیم ارزیز ۰

(۴) سر خوابیدن در سوخ بچو گرسنه
(۵) زشت و پلید
(۶) ... [illegible]
(۷) وقت جماع ... (۸) ... (۹) ... [illegible]
(۱۰) چراغ پر زرد ... بانشه ... بلشی
(۱۱) شهر بخچاه
(۱۲) دو قدر ... کشید

۱۵۷

تشبیه ... آنست از صاحب لباب الالباب بر تشبیه ... در ... و در ... آنست
در اثنا ... شاعر ... در ... ذکر ... است ... که ... بود ... لطف ... تشبیه
کند که ... مزدور ... لطف تشبیه است که ... خود شاعر گفته ممدوح خود را ابو المظفر
نگوید و در صورتیکه گفته امیر ... ابو یعقوب ... و دیگری ... یک ... یک ...
... است ... تشبیه ... ایراد ...
... مرتبه ... دیگری ... صاحب ... تشبیه ... و ...
... سواد ۰

وان قصیده این است

چو برگشتم دل از دیدار دلبر | نهادم مهر خرسندی بدل بر | ز رنگ و داغ سوران ... بهادم
دل کز دل جدا شد و آورد | ... کو بر روم ... | ... بچو سوزان ...
... رخساره ... | ... بکی ره و ... ساغر | ... آن ... بدلم
... ... خواب ... | ... کوه و دیدار | ... زمین ره ... گستر
... ... عشق ... | ... | ... از جان ...
... ... خویش ... | ... | ... ...
... ... | ... | ... (۲)
سپهر ... چهره ... | ... | ... گشته ... تر
... ... (۳) | ... | ... راه ...
که اندر ... | ... | ... اندر ...
چو ... | ... | ... روز ...
که در ... | ... | ...
... | ... | ...
... | ... | ...
... | ... | ...

۱۵۷

ای [illegible] رستم ترک گشته و [illegible]
تا روان [illegible] مواش [illegible]
با [illegible] افسرده [illegible]
[illegible] ... چگونه کم [illegible]
اگر [illegible] چگونه برد
[illegible] من و مرد [illegible]
[illegible] کرده است
گر ... از تخت جان [illegible] ص ۴۵
ای از ستمهای [illegible] (۴)
[illegible] تیغی [illegible]
گر اسیر شدی [illegible] در خور است
[illegible] ص ۴۶
چه خوش [illegible] (۶) [illegible]
ای [illegible] ... (۷) ص ۴۹

کی بود آن به دعوی ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] (۱)
تو براز کرن راز (۲) [illegible]
ای گذشته [illegible] از [illegible] دیده [illegible]
که [illegible] خورده (۳) [illegible]
شد خوانم بسیاری تراش
[illegible] (۱)
آن [illegible] چون [illegible]
دعوت [illegible] +
[illegible] ره [illegible]
زیرا که [illegible] (۵)
برو دیده ... الست
که صد لعب از ده [illegible]

[illegible]

[illegible] +

(۱) [illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) چرخی
(۶) [illegible]
(۷) [illegible]

[illegible]

[illegible]

سرور

و به معنی سرور [illegible] که از ترکیب [illegible] گفته [illegible] استادان بزرگ و در شعر قول

[illegible] شعرای [illegible] که شعرا و [illegible] سلطان محمود غزنوی است همین شاعر فصیح لسان [illegible]

لباب الالباب و مجمع الفصحا [illegible] در [illegible] که [illegible] و [illegible] صاحب مجمع الفصحا

نیز از لباب الالباب [illegible] دیگری [illegible] در شرح حال [illegible] چیزی آورده [illegible] کرده است

~~[illegible] لباب الالباب~~ حتی که [illegible] است و در لباب الالباب

[illegible] است [illegible] و [illegible] عبارت از [illegible] که [illegible] و ابوالقاسم

احمد بن حسن [illegible] ۱۹ [illegible] است

[illegible] که [illegible] کردن [illegible] خدای [illegible] گفته و

[illegible] در [illegible] اندازه [illegible] کرده است. ~~[illegible]~~

[illegible] ~~[illegible]~~ و [illegible] لباب الالباب در شرح [illegible] شاعر [illegible] است

عبارت [illegible] است: سرور [illegible] و [illegible] در حضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] است

قصیده

چو ماه نو شود از چرخ چهره روشن — دراز گشت شب و برنیاید از دامن
بروی گنبد گردنده برشه فرهم — ستارگان فری قدرت و حیلی عرش
چو تیغ بهمن از چهره نمود پلنگ — چو نیست صدق یا بارانگ نجم زن
مهر ان فلک بر فلک چو نیست گک — نهاده روی شد و دیر زین ده و روطن
که قرین شتاب اگی عددی در گک — شیر ای لبی شود دیر ان قبدل
بزید پرده آتش اندرون پاره بزد — شب سیه بر اندر گنبه و بر اسی
زوار قفاع شب تیره و تیره چو کند — بیا بر آن شب تار ان جهار برون گی
بصیرتی که تا بتش بروز تازی — بر غنی که زمین درسش [illegible] بهره دن
گرفته گنج مدحت زعران عدل — ره برده جام خوبا رنگوان عشق
بر مرز مرد جنبش گست مرواکه جوا — ای صد اله جوبه تیره و چیره زنی
فرو که هست اید زعران بهار نو — که بر زمچم گل برست تم زنخ زرکن
با غی اگر نگوی نیاوری اش — زبرگ مدد سیراب و اندر اش
چو آب دام که زمین روان برگ — گشت عهدی تا که بر این بر طمن
بطبع و طبع بمی بری او بوم فرمید — حبه جواد جهان وجود کرم زنی
شاب برات عشق الکفه و ابد (۳) — حیده حد از خوام احد حسن

بر قت زگس از خواهش فردوسی گشتیرا — یک شبی رود ابنه که دولت بان دلش بود
ز بهر آنکه چو در فلک که تا پدید اگر — ز دهش کنش نتی ز رخ در گرد آزما بر زر

جانم که مجنون عاشر نبود — زنیار لیلی پیش دهار
وفا دار مهر تو ام تا زنم — تو خواهی وفا دار خواهی مدار

بهرامی سرخسی

ابو الحسن علی البهرامی السرخسی شاعر خوشگو و شیرین سخن بوده و خواجه [illegible] و در علم عروض [illegible]

[illegible] در تشبیهات [illegible] قول عبارت [illegible] شهرت داشته [illegible]

و در وصف [illegible] و در علم [illegible] بوده [illegible]

با لطیف است از فضلای اوست . [illegible]

[illegible] بوده و در سال ٥٠٠ وفات کرده است . [illegible] شاعر [illegible]

[illegible] زیرا [illegible] در سال ٣٨٧ وفات کرده [illegible] بهرامی [illegible]

[illegible] عمر [illegible] و این [illegible] در [illegible]

چهار مقاله [illegible] : بهرامی —— [illegible]

و در آن علم تصانیف دارد چون غایة العروضیین و کنز القافیه و در [illegible] خجسته [illegible]

[illegible] در [illegible] بهرامی [illegible] . [illegible]

از بهرامی [illegible] در صفحه ١٥٩ [illegible] : و بهرامی سرخسی در غایة العروضیین آورده .

و دیگری در صفحه ١٥١ : [illegible] چون بهرام سرخسی [illegible] .

[illegible] در صفحه ٧ [illegible] : [illegible]

[illegible] گفته است : [illegible] (١)

[illegible] (٢) [illegible]

[illegible] در ص ٣٨ [illegible]

در ص ٣٠ [illegible] : [illegible]

[illegible] بخشش [illegible] تصانیف [illegible] سرخسی

البهرامی [illegible] چون غایة العروضیین و کنز القافیه .

(١) [illegible]

(٢) [illegible]

این قصیده را که در [illegible] است [illegible] بهرامی [illegible] در زمان
سلطان محمود غازی [illegible] مختصری [illegible] از لغات [illegible] تعلیقه
[illegible] (۱) صاحب فرهنگ اسدی [illegible] ده بیت [illegible] شاهد آورده [illegible]
بیت بهرامی که گوید: وغارهای آهنگ بنا را دارد . رده وار غریبی و چون [illegible] رود و رگاه در
قصیده مدح سلطان محمود . بیش از این [illegible]

(۱) [illegible]

[illegible] ده و دیدار	چو ماه [illegible] که [illegible] خواب خوش آب (۱)
[illegible] ان [illegible] خورشید	[illegible] (۲)
[illegible] شراب [illegible]	[illegible] از [illegible] (۳)
چگونه راهی [illegible] عظیم	به [illegible] (۴)
وغارهای آهنگ بنا را دارد	رده وار غریبی و چون [illegible] رود و رگاه (۵)
آن خوشه‌هایی چنانکه [illegible] چنگ پرنید	[illegible]
برگونه [illegible] حشمت [illegible] او	[illegible] (۶)
آبا [illegible]	[illegible] (۷)
[illegible] هیچ [illegible] خانه کرده	از [illegible] (۸)
[illegible] بر آب جوی	[illegible] (۹)
[illegible]	[illegible] (۱۰)
آن حوض [illegible] آب روشن وان [illegible]	روشن [illegible] (۱۱)
چو [illegible] گشت [illegible]	[illegible] (۱۲)
[illegible]	[illegible] (۱۳)
[illegible]	[illegible] (۱۴)
ز سوی [illegible]	ز [illegible] (۱۵)
[illegible] اینجا بجا راه گم کرده	[illegible] (۱۶)

(۱) [illegible] دره
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) [illegible]
(۶) [illegible]
(۷) [illegible]
(۸) [illegible]
(۹) [illegible]
(۱۰) قوس و قزح
(۱۱) [illegible]
(۱۲) [illegible]
(۱۳) فرزانه حکیم
(۱۴) [illegible]
(۱۵) [illegible]
(۱۶) [illegible]

از لباب الالباب

در صفت ... گوید

بر آب علم بسته اند حق بر تیغ کلام | کسی چو او نشد بر سر ال ...
اگر سخن سنجد اگر ... ثبوت صفی شنید | ز نعش کرسی و ز ... سخن شنید

دلم

نگه رخی آن چون قمر صنوبر | ... چون او کرد ... آواز
در فردوس ... | ... ما ... عنبر
... زیبی چو روی ... | نگاری ... و ... کشمر

ز رنگش ... مگو ... | یک ... چشم آن ... را
عاشق بر ... هوا ... | در میان ... چون ... را
... ... گم | سنگر ... خواب ... کرد
... آن ... برخی | ... دیگر ... چنین ... بود

شاه ... (۲) ... شاخ ... گردد ... | چون ... برد ... نگار
... چه ... گل ... | از ساق ... ... از ساق ... ... دل ...

قطعه (۳)

بر روی برف ... سیه ... | چون زلف بر رخ ... آن ... سیاه
یا چون ... خجسته ... | و ... جای جای ... سیاه
نقش ... که ... خویش | ... آن ... یکی ... ان
... ... یار ... | کاف ... کاف ... نون

... شاه ... گرد ... (۱)

(۳) ... قطعه ... سیاه ... چون است.

163

از مجمع الفصحا ...

... خرم ... ان | که ... رخسار ... ان
تا آن ... دیگری ... | ... رخسار ... آفت ... جان
... آن ... | ... آتش ... زنان
... ... | بر رخ ... بهار ... قران
... اندر چون ... | بر زلف اندر چون ... ان
بر زبر ... همه ... | بر زبر ... همه ... دریان
... چون ... (۲) | دو زلف ... تنگ ... ان
دو چشم تنگ ... | ... زلف ... زبان
... | بر دلکان ... ان
از آن ... | ... ان
میان ... | ... دهان
... آن ... | ... ان
دلم بر دو دل ... | بر ... عشق و آتش ... ان
دلم ... | ... ان
چو ... عشق | ... ان

از ...

... بود ... | با ... خط ... جلد
... آتش ... | ... آتش که ... سوی زبر
گر ... | ... از ... کر
چو ... | ... گر ... او ...
یک ... ... | آن ... ... زیر

... ...

یکی از برجسته‌ترین شعرای ایران که [illegible] روزگار را آثار [illegible] طبع [illegible] او را
که از نظر [illegible] ایرانیان دور [illegible] کرده [illegible]
شاعر مروی است این شاعر [illegible] کلام [illegible]
منوچهری جمع کرده معلوم نیست که این [illegible] است ولی [illegible]
شاعر [illegible] بزرگ ایران بوده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]

«[illegible] مروی [illegible]
[illegible] را
[illegible]
[illegible]»

[illegible]
[illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible]

و شعری [illegible] با همین مشکلات مجملی پیدا کرده و [illegible] در ادبیات عصر خود [illegible] است .

اینجا [illegible] این مشکل [illegible] نظم و نثر [illegible] بود شاعران که در تاریخ ادبی مشکل

ازدو [illegible] عبارت [illegible] بود [illegible] و شعر [illegible] را

[illegible] بوده [illegible] ایران [illegible] بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که [illegible] دریا به شعرای عصر خود [illegible] ساخت [illegible] شعر [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] ۶۴ [illegible]

[illegible]

[illegible] .

[illegible]

[illegible]

شاعر از فحول شعرای عرب و مردم اقران خود بود و در مدح و هجا گیرا و قدرتهای شگفت داشته بودی

[illegible] و او را در حرکت [illegible] و او را حرکت [illegible] او [illegible] دوده

[illegible] شعر گفتن گذشته است چون بعد [illegible] رسید [illegible] و از [illegible]

[illegible] گرفت و [illegible] در [illegible] شعر [illegible] بود در بصره گوشت

نگرد و [illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] در سال ۹۷ [illegible] سال عمر [illegible]

[illegible] کرد [illegible] و در او [illegible]

[illegible] و [illegible] شعر [illegible] اول [illegible]

[illegible] از [illegible] بیت [illegible]

و [illegible] ۱۳ [illegible] گفته است [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] صفحه [illegible]

و [illegible] کرده است .

این [illegible] صاحب مجمع الفصحا و [illegible] شاعر [illegible] کرده است که شاید

[illegible] زبان فارسی [illegible] بوده

[illegible] در [illegible] که در [illegible] ایران [illegible]

شهر [illegible] ۵۹۹ [illegible] و [illegible]

در [illegible] داده است [illegible]

[illegible]

از [illegible] که در [illegible] از [illegible]

~~[illegible]~~

ترکتازی کن از جنبش تاکی آورید — از جوهر لطف و فیض آورید رز

تاکی و زرین بهم از رز بود و بید — انگور جان و جنس جان آب جود

از رز بود طعام هم از رز بود شراب — از رز بود نقل و هم از رز بود ...

تاکی فرخت و خوبی اسکی که ... — تاکی فرید و خوبی ... که رز جود

اگر رو ... او نگر ... وصف از شر — وصف تمام گفت رو ... شنید

انچه شنید ... بود برگهای سبز — هم دیدنی ... دو ... ندید

روزی ... بر رز ... چشم فن — خیره شو از عجائب الوان که ...

... عروس ان برتری — کز غم دلم چو دید ... رسید

گفتی که تا ... رنگ ... جاودی — بر ... ان ... الوان ... گر ...

وان ... از ... بر ... — از بخیه ... ان ... فر ...

می ... هر ... بر ... — ... ان انچه ... ان ... همی رسید

اگر ... هیچ که ... ان را از دور — با ان بزرگوار عروسان ... دید

... خنک ... کرد ... — وز ... نام و ننگ ... تیغ بر کشید

ان ... لطیف ... بگرفت — بر ... ان بتیغ برنده همی برید

زان ... بر ... اگر ... برود — بر ... گشتگان بر ... ایشان

زیر ... کشتگان ... — چون ... بر تن ایشان ... سید

... رنگ ... ان زند — از ... رنگ ... کرد ... جوید

اندر میان ... ان ... — ... ان ... خشم ... ان ... ه

... ان

هر چند که تاریخ ... ان ... بر ... هست ... شده ... که بعد از
... ان ... و ... است که ... شعرای ان عصر ... شد.

صفحه ٥.

وان سنگ را رنگ می مهر بداد — آنجاه باشد جگر ان روی

شد خداگاه صابری و عاشق گزید — اندر فزونی گاو و دامی چین گزید

چون نوبهار باغ بیاراست چون بهشت — از ریس بید و گل سرخ و بنفشه

اندر میان سبزه بدشت و کوهسار — سنگی بنفشه و لاله بردمید

وان زند گک شد تند چه باید — دستان زبان زیر و گل بر ...

دهقان ز خانه ای کلاب ... — برگشت گر دفانه ... چید

وان سنگ را بیافت که مهر کرده بود — برکند مهر و دل بر دن ... طپید

وان زند ... گک شد و شد چو ... — از مهر او کمی طرب و لطف بدید

... از او ... ... عجب ... — ... ... چشید

... گفت ... سنگ ... او — گر دست آمد قطره بر آن سنگ بر چکید

چون آن عجب ... ... برد — زیرا ... آن بجز از ... ندید

(۱) شیر و کلید قفل عشق ... کرد ... — جز من ... قفل ... کلید

دیدی ... ... سرخ برکرد — شد ... ... برید

(۱) وا . . . . . . — جز من ... قفل غم ... را کلید

ابو زید محمد بن علی غضائری رازی شاعر با ضعف و بدخلقی با قدرت بود صاحب اللباب

در شرح حال وی گوید : امیر شعراء عراق و قدوه فضلای آفاق بوده است بدائع و کلام وی بر

دفتر زمانه منقش و بر صحیفه ایام ثبت کرده است و تکلف ورزیده و بر فنون شعر قادر

خط ...... گذشته و مقدم آن است که غضائری از اکابر شعراست که در زمان

سلطان محمود اندر بنوم خدمت غزنین رفته با شعرای آنجا بوده و مفاخرت کرده و قصیده

سلطان گفته که مشهور است و غضائری در فن شعر ... کامل داشته

خصوص در صنعت اغراق و تشبیه و قصیده و شعر او را در فن شعر سبک ید لازم

امین احمد رازی در هفت اقلیم همین عبارت محمد عوفی را بدون ذکر نقل کرده

و ... کرده است : و بعضی او را غضائری تصحیح کرده اند چه پدر وی کاسه گر

بوده و غضائر کاسه گر است و اگر چه نزد .... در عراق غضائری گفته

...... کلام معلوم میشود که به غضائری ...... غضائری

.... شهر در خدمت سلطان یمین الدوله از شاعران بوده و جایزه

در یک قصیده چندان بدو صله داده که محمود ...... شعرا گشته است .

والد ... در ... گوید : غضائری رازی از اعاظم شعرا ... بوده در عصر

سلطان محمود ...... بوده ... . سلطان آمده ... از

شعرای ... ... صلت زیاد گرفت غضائری ... ... قصیده ... را

که در مدح سلطان گفته بود جواب گفت ... ... قصیده اعتراضات بافته ... ...

... ... در ... بست ... شعر سلطان ...

... ... در ... .

ابو زید غضایری

[illegible] یک [illegible] آذر در آتشکده ترجمه حال وی را بطریق ملاحظه کنید: از شعرای عراق
و اعظم فضلای آفاق و بعضی غضایری تصحیح کرده اند که چون وی کاسه گر بود و غضاره
یعنی کاسه گرفت. وی [illegible] در حضرت سلطان یمین الدوله بود
چنانکه در صله یک قطعه سلطان چهار صد زر بداد که محمود غزنوی [illegible] کشته ولایت [illegible]
[illegible] و چند بیت از قصیده مدحیه وی درج کرده است
مرحوم [illegible] بوطاهر [illegible] ذکر آن نوشته است که [illegible]
خلاصه آن ذیلا نگاشته شود:
غضایری رازی اسمش ابو زید محمد از فضلای عصر عراق و مداح بهاء الدوله دیلمی
بود [illegible] کاسه گری [illegible] کاسه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] محمود [illegible] کشته [illegible]
[illegible]
[illegible] غضایری [illegible] حضرت [illegible] قصیده [illegible]
وارد [illegible] غضایری [illegible] قصیده [illegible] جواب [illegible]
[illegible] عنصری دیوان
[illegible] وفات
[illegible]
در سال ۴۲۶ اتفاق افتاد.

۱۶۹

کرده غضایری

[illegible] در تذکره مرآة الخیال [illegible] از اکابر ری است و در دربار سلطان محمود سکنی بوده
از ولایت ری بحضرت سلطان [illegible] شاعره [illegible]
و در مدح سلطان قصیده [illegible] که مطلعش این است. [illegible]
ذکر کرده [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] بدره زر [illegible]
و چند بیت این قصیده [illegible] این است:

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان — یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال
وگر نه هر دو ببخشیدی به یک عطا — امید بنده نماندی به ایزد متعال
[illegible]

راجع به غضایری [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] المعجم [illegible] در صفحه ۲۸۷ راجع [illegible]:
صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال. وگر نه هر دو [illegible]
امید بنده نماندی [illegible]. [illegible] در صفحه ۲۹۵ [illegible]
[illegible] در صفحه ۳۱۱ [illegible]
[illegible] صفحه ۳۴۴ [illegible]
[illegible] صفحه ۳۴۳ [illegible]
[illegible] از صفحه ۲۸ [illegible]
[illegible]

خلاصه اقوال ارباب تذکره لرڭ اکثریسی رجب الحرام ماه شریفنده غفاری لقبیله یاد ایده

مدرس سلطان محمودیه حسینیه مکتب شعراء اوقاتی غضنفری با بردی بک اکه دیو ذکری یازیلمش .

سیرتی پک ~~...~~ عالمانه ایمش اکثر اشعار صنایع فن علم ، صاحب ترجمه غفاری نیتی ذکر ایتمشدر که اوندن

بعضی خبری بدست بی‌بدرم ~~...~~ دکتورلری حافظ سنه‌سی اوله‌رق

تحصیل ایتمش دها بر قدر قوتدن مسلک جشیله اوقاف غضنفری ، اولمش ایم ایدوب ور

وراداتی حال مدت سلاطین آل عثمانیه .

~~اوده ایکه بعض لوازم ... غفاری ... نوشته اولنان~~

~~درج ... غفاریت ...~~

اوده ایکه احاطیکه اولمش غفاری نوشته‌لرده تائید اشعار شوحکم شو یچری بر ده ایسته که کوییدا

بر ماجرا ندحت ایچون حاصل اولان ذوق بیتی چون شو قاشی بوده ایت غفاری

دیگر جهت الدین عبدالرزاق بزرگی لطف ایله غفاری باعث غفاری تخلص ایتمش :

کر غفاری کرم می کنی هر چه کند هر که او بر شریعت نوشته است شو حال

~~ومسلکیم از کتبهای ایچی حوادثی یعنی کرامت ، کله شو غفاری غیری ... ~~

کیا ز زلف ببرد چه غفاری بر تو ز طمع ، شر چون ما که ز زر سرخ و کمال

~~شبکیو~~ ای غفاری ای ~~...~~ تا عجب بکرمانی تو ~~...~~

بجز تو هر که بود جمله ناقص و کمال

دستور سلطان زیرکیه :

غفاری که اگر بنده ، شکر امروز شو روزکاری فخر دره‌سنده احوال

وعلاوه بر اینها درها ترقی نمایه و ایچنده غفاری اتمه‌ایت .

~~دیوان غفاری~~ وحی غفاری جامعه نکران ایدی اشاره ایدال کرده‌لر کاسه کرکت

~~ریاض ... غفاری ... جیده صاحب~~ علی عادت حفظ المطر را

مراده‌تحقیق : الغفار العلی الاکبر الاخضر الکُر وغیرف بجمع للعلی

الغفاره الغفار العلی ذکر والبعیر والنعم والنخل ولیس والعطاء والعقم

الکره عار ساج ذخ غفارند) ~~...~~

دیگر غفاریلر نوشته‌لر اشعار ترددکه در محمد مصحف بر ده ایت ودالغفاری بر سیره اراد

اول بکیر ایچی شاعرلری بر ده حرفی خیرت واجب ~~...~~ منسوب قصصیه و الغول ایچنده دلنده

ال بزرگ ~~...~~ بر ذکر را ایم صاحب جابرشاه تصحیح ایتدی و کتبنده صاحب دالدله

بر ذکر دانشا صاحب محمد الغفار ایدیشه بر دل احمد ، ماضی ثانی ابد .

~~ایلکده اقوال مؤلفین خبر بر ترک ... ده ایت که طعنه کوت ~~اولاده اشراف

ودر حضرت سلطان سلیمان مرحوم ایدر : قطعه که در حضرت تکیه ایتدی سلطان محمود ثالث ایدایر

یاشی کفته ایستقتین است که هرکس بخوری دارند ، الکه ازدکمه که غفاری بر ساید

~~جهد~~ چه‌کارند یار .

اما راجع به [illegible] شاه و [illegible] بوده [illegible] زیرا [illegible]
[illegible] از [illegible] بوده است [illegible] و در [illegible]
[illegible] دستگاه [illegible] : [illegible] .

[illegible] سلطان محمود [illegible] است ~~[illegible]~~ [illegible]
قصیده [illegible] است [illegible] قصیده [illegible]
سلطان [illegible] است چنانکه گوید :

[illegible] [illegible]

و در [illegible] گوید

[illegible] [illegible]

و نیز در [illegible] گوید

امید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

عنصری در [illegible] گوید :

[illegible] [illegible]

در جواب [illegible] گوید : [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] گوید

خط [illegible] [illegible]

[illegible] گوید :

هر قصیده که [illegible] [illegible]

چنانکه گوید :

هزار [illegible] | هزار [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
هزار [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] :

~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] .
[illegible] عنصری [illegible]
از فرط [illegible] عنصری [illegible] ~~[illegible]~~ :
[illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] .

مقدمه

۷ دوره اول [illegible]

و این دیوانرا محمد بن علی ششتری غضایری نیز از روی نسخه‌های [illegible] در باب [illegible] اشعار [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] بوده [illegible] ال بویه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] ال بویه [illegible] است
[illegible] [illegible] غضایری [illegible] صاحب مجمع الفصحا [illegible]
که از مداحان مجدالدوله دیلمی بوده است [illegible] [illegible]
بعد بخدمت سلطان محمود رسیده و در زمره شعرای دربار وی سلک گردید . [illegible]
[illegible] که غضایری پس از [illegible] سلطان محمود [illegible] شده است که دیگر
کار ال بویه [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] وی در دربار شعرا [illegible] وی [illegible]
[illegible] [illegible] قصیده [illegible] سلطان محمود گفته و قطعه [illegible]
[illegible] [illegible] سلطان محمود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قصیده [illegible] [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] این قصیده [illegible] عنصری ملک الشعرای وقت [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] در جواب [illegible] قصیده [illegible] غضایری گفته [illegible]
غضایری را [illegible] و [illegible] [illegible] غضایری [illegible] قصیده [illegible]
قصیده [illegible] [illegible] در جواب جواب [illegible] که [illegible] قصیده
[illegible] [illegible] سطور است [illegible] که عنصری [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیوان [illegible]
غضایری را [illegible] [illegible] [illegible] این قصیده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] .

غضایری

ابو زید محمد بن علی غضایری رازی معاصر عنصری [illegible] غضایری و غضایری نیز نوشته‌اند [illegible]
[illegible] [illegible] غضایر است جمع غضاره یعنی کاسه است او در اوایل حال در [illegible] سلاطین
آل بویه گذرانده و با بویه صاحب مجمع الفصحا از مداحان مجدالدوله دیلمی بوده (و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است) پس از [illegible] در دربار سلطان محمود غزنوی رفته
و در سلک مداحان و شعرای وی سلک گردید [illegible] [illegible] وی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] اشاره [illegible] [illegible] در [illegible] اول [illegible]
[illegible] [illegible] محمود [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] غضایری [illegible] محمود را
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
سلطان محمود [illegible] شعرای عنصر [illegible] [illegible] بوده [illegible] [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] سلطان
قطعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصیده [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قصیده [illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible] سلطان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] . چون قصیده [illegible] عنصری ملک الشعرای وقت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible] جواب [illegible]
گفته [illegible] [illegible] غضایری [illegible] [illegible] [illegible] . غضایری [illegible]
جواب [illegible] که [illegible] قصیده [illegible] [illegible] سطور است .

درویش را ندیدم جفا با نهان — با رنگ به هم شده چون مرد بیان
در عاشقی عشق در کنار دگران — چندان با من که در نگو بهان
(در حاشیه: [illegible])

با مذهب چشم شوخ دلکش دارم — کشتی سرو زلف سنگ دلکش دارم
این دل و دیم جانانه عشق — وان نیز بر لبی صاف چگش دارم

(زیبا)

از گفته صاحب بیت اقدم بر سر آنکه شیخ بوده داعی حق قرین است زیرا
سلطان ال بویه مروج مذهب اثنی عشری بوده و داعی است که [illegible] آن نیز شده بقیه
از آل بیت رسول صلی الله علیه — داعی حیث [illegible] در قصیده غیب بر دوش
مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود — که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن
بهین خلق در دامن حضرت پیمبر — علی و فاطمه حسین و حسن

جام می آورد با مرادی باک — آنکه مرا با نشر کار رفته است
گفتم تهمت گفت مهری بر دود — گفتم با بست گفت پستی زادست
با بر می پاک در لطافت گفتم — جام علی پاک لک بادو مراد داد

قطره بخوردی و بربلاد — چو کی [illegible] گرد پشت عاشق پیر
تابه تیز خور دار دو تک — کی زاهد روان نمی‌خواهد شیر
بیاورد انگشت چون دو روز جدا — بیاو آتش چون داغ هجران
بیاورد انگشت بیاو آتش شرح — چو چشم درد نه از هجر رشتابان

مشهور است که چون عنصری در توبه دوی سلطان شعرا که عوض چندین قصیده و بر صله و دیپت
و قصیده‌ای برآمده علاوه بر آنکه قصیده ودی اشتری نقد داده‌اند و دیوان او را در بین
حسین در دیپ شب وام بود بود . مقتدر گاه رود به صوت فرخی در ادب عشق دیوان وی
از تعهد رشت نمی خوش بعضی با شعر بیحقی که اوی وصی نامه و را اهمی فرخی را
عنصری کرده در بقیه قصیده حیی کرده اند . بلی دشوار است ولیکن رد کاری که مهمات
در مخوری اگر چه بواده عنصری نیز سیم دنیا در ولت اشتغال کار است با نقیات طبع شاعر
در باره بقو و شکوه ندیم [illegible] اشتهار قوت و رفتن هم دیل بوده است میاشد .
دو هفتی تقول صاحب نمیر الفصحاء در دیوان فرخی ۲۰۰ هم در دوره
از او اطلاع است

ای سخا و داد و دین را حصه نو بهار — دشمنان را تیغ تو کرده همچون مرغ زار
امراء حشمت بر دولت تو دار کاره — کرده اند چون شنید کش از دولت قرار
هر تیغ تیز در دولت دیوان جوانی بر خواه ملک — نیم اندر خون مرغ دشمن اندر زیر نار
شاخ هر چند که نیز شد بر دار در چمن — زاغ هر چند که بیرون بر مدار در کار
دشمن به تکبیر هر دو لرزه یا رب آستان — دعوه را بر تاج بریده دلی را بر دار
انگه پر داشت بنا ز در آتش دیگر شده است — هر دو در دو پا ایجاد دیو شاخ برگزار
خسرو پرده گر بر باره بیروزه کی — کرده با ملک و مروری بصحرا بر گذار
دیگر با تاج اندیش رنگی می بر پرنده — وره دشمن با تیغ تیک به ابراهیم
گردم او در دشمن تو بر برزگش تفت — دین ستیز و بر گزیده پوششی تو بیدار

چه حاجت که ابلیس دهر در هم ال — کرم تبره و حمه قدم مکشتی واگوید
با گروه میاید کرده است گذشتیم — حکاست گرم بتو در کار با گریه

بندار رازی

بندار یا بُندار از [illegible] قدما از اکابر شعرای ... شاعر و فصیح آن ایام بوده از مداحان
مجد الدوله ابو طالب بن فخر الدوله دیلمی (۳۸۷ — ۴۲۰) بوده است. بنا بقول
ابن اسفندیار رازی از ... و صاحب بن عباد بوده و قصاید چندی در مدح او نیز
گفته. و این مطلع از آنجمله است: ای کرده روح با ... زندگی ... گرای و
... . که بندار ... زبان شعر گفته است ... و ... اشعار وی در
معروف بوده است (زبان محلی ری و رازی و ... طبرستانی) ~~[illegible]~~
~~مجمع الفصحاء در زبان ... گفته است ... [illegible]~~

صاحب مجمع در ۴۰۱ فوت او را ضبط کرده است که مجد الدوله در روزهای ایام کودکی
در حضور ... مجد الدوله در ۴۲۰ اتفاق افتاده است ... شاعر فوت
مجد الدوله شده باید در ۴۲۰ یا ۴۲۱ باشد. صاحب ... کتاب هدایت ...
(بندار رازی به زبان ری اشعار ... و ... دارد و دیوان او ... است)

در تذکره هدایت ... که اشعار وی به زبان رازی بوده این قسم اشعار را ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ فهلویات یا پهلویات گویند (۱). حضرت ظهیر الدین فاریابی در صفت
خود و شاعری بندار گوید: در ... طبع ... ... عرض ... پندار
باید که ... و ... شاه ... نام ... شده است!

ازو ... چون ... رود ... | روزی که ... رود ...
روزی که ... گوشش ... | روزی که ... و ... رود

(۱) اگر چه ... گفته ... بر ... زبان ... دیگر است ... این قسم ... ~~[illegible]~~ ... باب ... ...

ص ۱۷۵
۹۸۵۸

تاریخ اقرا

جزوه
بوشهر از ۵۱۵ ارقام
دشتی
تألیف [illegible]
تاریخ تحریر در سالهای قبل از ۱۳۱۰

هر قرا آوردم که بهره می بری | زن تا اوز [illegible] آس
هر کرا [illegible] | اینها از او [illegible] دری

اولها [illegible] حرام | [illegible] حرام [illegible]
[illegible] | [illegible]

دیگه شو گریه [illegible] می‌کنه (۱) | [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] می‌کنه
[illegible] (۴) (۵) (۶) | [illegible] (۸) [illegible] می‌کنه

[illegible] دیر | [illegible] دیر
این [illegible] | این [illegible] دیر

وقت [illegible] | [illegible] بده

[illegible] | [illegible]
[illegible] | دنیا [illegible]

تا [illegible] | هر [illegible]
[illegible] | [illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible]

مظفر بجدی

همین قدر رسیده‌ایم که از شعرای دوران غزنویان بوده است نیز در کتاب [illegible]
و مجمع الفصحا که [illegible] ابیات از او نقل کرده‌ایم دیوانش در جای دیگر دیده نشده است.

از اشعار اوست

همی بینی آتش بیان فاکر — چو آفتاب که گرد ز میغ تیره حجاب
نقاب دایره اندر کشد برق نقاب — چو روی دختر رز تیره که صبح گردد
زدایم فرق آن چهره چو لاله رنگ — همی ز لاله گل رنگ نرگس گلاب
بدان نشان که بتاب زد همی گیرند — ز در فراق تو گریم همی به زر ناب
شراب وصل تو دلدار را همی دلتنگ (۱) — ورنگ هجر تو دارد مرا همی شتاب
خمار خواب همی چو او دلم برد است — اگر لب تو به رنگ گل است و بوی گلاب
ز زلف تو آن قامت چو [illegible] — نشان تو زهره نی ز بهر چشم خواب
کسی نگاه به تو چو زنگی تو در دم — گهی به بادام درگردم چو سنبل تو به تاب

(۱) [illegible]

کرکی هروی

ابو حفص محمد هروی شاعر معروف و [illegible] پیشینیان در معروف
در صفحه ها آمده:

چیست آن کرمی رود پنهان — چو سیم را به قسم پیدا
تا نهفت جان او بر جان — چو نگه بد اگو شود پیدا

—

قدح دیده هر دو از ضربت — اگر ماه چو نهفته دارد او
یا قدح بیرات یا فرناب — با قدح در همه انگشت نگر

ابوالطیب طبری

چه قدر جای تأسف است که شاعری مانند ابوالطیب که با بلند داوری دارای طبع لطیف
و فکر دقیق بوده بجز از چند بیت معدود شعری چیزی باقی نمانده و از لغت نامه‌ها و تراجم حالش
و ... هم ... یک سطر هم به ما اطلاع صحیحی نمیدهد دریغ از آن ... که ...
حوادث روزگار رفته است

دلم ببین چو زلف نهان ... ای هروی | زبهر آنکه رخت همی بپرورد
زبهر آنکه چو گرد زلف سیاه تو بود | سر دو زلف تو در ... درآورد
دل منست که با ... کار راز کند | در آن میان ... از دو های سنگ می‌ریزد
همی بترسم که ... بر دل ... | چو دید حشمت ... بر خیزد
اگر بخندید یک چشم رخم وقت سحر (۱) | نسیم زلف تو آن خسته را بر انگیزد
دگر به بیند غار غمزه تو دلم | هلاک جان ... از ... نگیزد

(۱) یعنی چشم زدن

[illegible] در [illegible] مدح تو [illegible]

[illegible] بر آن قصیده [illegible]

[illegible] نعل [illegible] [illegible] بر [illegible]

در قصیده [illegible] اثیر [illegible] :

[illegible]

[illegible]

[illegible] نعل چون [illegible]

[illegible] ملک چون [illegible]

[illegible]

بوده که [illegible] اشعار [illegible] را [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] قصاید [illegible] کرده که [illegible]

[illegible] در [illegible] بوده که [illegible]

[illegible] از [illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] بر [illegible] : [illegible]

در [illegible] خطاب ممدوح [illegible] : اگر [illegible]

[illegible] در عراق و [illegible] چون [illegible]

[illegible] ممدوح را [illegible]

برای [illegible] که [illegible] که [illegible] در مدح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] در [illegible] در مدح

سلطان [illegible] : که [illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible] در مدح [illegible] :

و چون ... [illegible] ... عبارت ... [illegible] ...

... [illegible] ... گوید : [illegible] ...

در حال ... [illegible] ... اشعار در ... [illegible] ... +

و ... [illegible] ... نظم ... [illegible] ... شده ... [illegible] ...

نظیر ... [illegible] ... : ... [illegible] ... در جهان

... [illegible] ...

... [illegible] ... نظم ... [illegible] ...

... [illegible] ... دارد .

... [illegible] ...

گر ... [illegible] ... زنده ... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده است ... [illegible] ...

که در ... [illegible] ... گفته ... [illegible] ...

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ...

... [illegible] ... رفت ... [illegible] ...

صاحب ... [illegible] ... شاه ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان سنجر

... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطان سنجر ... [illegible] ...

از جمله ابو الحسن ... [illegible] ... ، ... [illegible] ... ، تاج الدین ابو الفضل نصر بن خلف – ... [illegible]

ابو منصور ... [illegible] ... ، صدر الدین ... [illegible] ... – نقیب الدین ابو عمر محمد ، ... [illegible]

دیگر + ... [illegible] ... در مدح سلطان سنجر ... [illegible] ...

بوده است ... [illegible] ... حضرت سلطان ... [illegible] ... مرا ...

مرا در حضرت یزدان ... [illegible] ... که شاه مشرق ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... گران ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

صاحب مجمع الفصحا ... [illegible] ...

... [illegible] ... در سال ۵۵۵ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و [illegible] و در جواب رقعهٔ شخصی هم این گفته است :

ای شده چون حبیب هم نامه با عشاق [illegible] اندر هوای تو جمع [illegible]

صاحب تاریخ گزیده در وقت تاریخ شعرای کتاب [illegible] گوید :

[illegible] به انواع مآثر سلطان سنجر بوده [illegible] اول بزرگ سلطان بود در [illegible]
[illegible] گفته است : [illegible] کرده [illegible] گردن [illegible]
[illegible] خوردند سلطان [illegible] لطف طبع [illegible] را ملازم کرده [illegible]
و [illegible] تا بدان مرتبه رسید که [illegible] شعرا [illegible] شعرا گفته‌اند .

این قصه [illegible] [illegible] سلطان [illegible] تا اندازه‌ای معلوم گردیده که جمع [illegible]
در [illegible] از [illegible] سلطان سنجر رسید . [illegible] شعبه‌ای است که [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] از [illegible] بزرگ بوده [illegible] سال [illegible]
[illegible] و [illegible] و دلدادی [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] گوید .

[illegible] از هرات در [illegible] گفته و [illegible] در قصیده‌ای که [illegible] شاه را
کرده و از [illegible] گوید : [illegible]
[illegible] از [illegible] است [illegible] خبر واز را
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] کرده‌ام [illegible] طلب [illegible] کرده‌ام [illegible]
[illegible] که [illegible] .

و در قصیده دیگر گوید : [illegible] تا [illegible] ۱
[illegible] تا [illegible] اندر [illegible]
[illegible] این [illegible] سلطان
سنجر [illegible] بوده که [illegible] هرات [illegible] و چون مردم
هرات [illegible] بوده [illegible] .

و در [illegible] که سلطان سنجر را [illegible] سنجر [illegible] ۸
[illegible] سلطان سنجر گفته [illegible] که [illegible] :

ای گشته [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] .

اگر در شعر [illegible] سلطان [illegible] بزرگ [illegible] ؟
[illegible] از [illegible] که [illegible] شعرای [illegible]
اول [illegible] .

از فقه و ادب

مرغ تو هر روز و هم دم [illegible] | زین پیش [illegible] چو [illegible]
نه که [illegible] و ادب [illegible] | [illegible] جاب و [illegible] سفر
گذشت [illegible] | زین عالم تیره و گردون [illegible]
هر [illegible] زاد [illegible] | هر [illegible] کشته [illegible]
گر [illegible] | از هر [illegible] گرمی [illegible]
با [illegible] که [illegible] | [illegible] از [illegible] بید
[illegible] | از [illegible] حضرت [illegible] ما
[illegible] | [illegible] دیده [illegible]
[illegible] نقش [illegible] | [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] | [illegible] جنگ [illegible]
گر [illegible] | [illegible] مصطفی
با خاطر [illegible] روشن | [illegible] الله [illegible]
هر گز [illegible] | گر [illegible]
[illegible] | [illegible]
این [illegible] | در [illegible]

[illegible]

رشیدی سمرقندی

خضر
سید الشعرا ابو محمد بن محمد رشیدی سمرقندی از مقدمین شعرای ترکستان و در شمار شعرای دربار سلطان الخاقان
بن ابراهیم از ملوک خانیه بوده و در نزد سلطان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
مرحوم سلطان را بکرد و شنیده [illegible] عمعق که امیر الشعرای سلطان و دارای مقام [illegible] بود چنان
[illegible] در میان امیر و او [illegible] و مناقشات [illegible]
~~[illegible]~~ در فن شعر تصنیف [illegible] و شعرش که از جمله است [illegible]
~~[illegible]~~ از اشعار جزئی [illegible] داریم و در دست [illegible]
عبارت از چند قصیده که در کتاب المعجم و [illegible] ذکر شده و چند قطعه [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
و قصیده [illegible] در کتاب المعجم [illegible] مضمون [illegible]
در [illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] که از ملوک خانیه [illegible] در جواب
قطعه که [illegible]
[illegible]

[illegible]

شاه ابوالفتح [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] ملک [illegible]
[illegible] [illegible]

آفتاب ملک و شمع [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] ای ملک [illegible]
[illegible] [illegible]

ای چرخ که او [illegible] بود
در پیش اندیشهٔ او چند بود
[illegible] [illegible]
ابر که [illegible] بود

بعد صاحب [illegible] [illegible] ایراد کرده شد

ادیب صابر

کتاب الادیب صابر بن [illegible] ادیب از شعرای نامی قرن ششم هجری است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در گفتگو با [illegible] صنعت را الزام [illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible] است [illegible]

[illegible] کلمات مغلق و عبارات [illegible]

[illegible] آوردن [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در کلمات

در دیوان خطی صابر قصیده‌ای در ... ~~...~~ بدا کردن شیوه‌ای را که
در شیوهٔ ... دارد قصیده‌ای که در ~~...~~ ... در خاطر
... است که در شعر مدح ... ~~...~~ این شعر را هم در ... مطلع ...

ای زلف ... بازیگری — بر روی آن ... زیر ... بردی

و مطلع دیگر این است :

ای زلف دلبر ... دلبستگی — که در ... که در ... گی

حاج ... که اکثر ... دارد ... ~~...~~ بالطبع ...
که ... دفعه را از ... نقل کنیم :

حکایت کنند که صابر نزد سلطان سنجر و آن زمان که اتسز ... چون اتسز خوارزمشاه
با سلطان درافتادند عصیان ... سلطان ادیب صابر را ... کرده بودند ... تا مدام
شخص حالات و سخن چنانچه اتسز کسی را ... تا در مرو سلطان را زخم زند
و هلاک کند ادیب صابر صورت ... آن شخص را ... کرد و ... بفرستاد
آن شخص را ... و ... کردند و ادیب صابر ... اتسز خبر یافت که ادیب
صابر چنین کاری کرده است ، ادیب را دست و پا بسته در جیحون انداخت ...
... نکته ... است و ... .

وفات صابر را ... به نظر ... نوشته‌اند که ... اثر ... —
و در بعضی ... در سال ۵۴۶ — ۵۴۷ نوشته‌اند ...
... زیرا که ... تاریخ ... سلطان ... در سال ۵۴۲
... اتسز ... سلطان را ... شد ... بود
اثر ... سلطان ادیب صابر را ... اتسز ...
از ... ، ... سنه ... نوشته ...

سوزنی صابر سلطان سنجر و ... سید فخرالدین بوده ... که ... شخص ... بوده است
الدوله ... مطلع در ... سید ... اندر ... خوارزمشاه ... کرده زیرا ... تصریح
خود صابر در ... سید ... شیخ ... الدین ...
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~

سید ... را ... برادر ... حطاب ... است : ...
... سلطان ... خطاب ... عالم ... روز

اگر چه شهر ... عالم ... — ... برادر ... سلطانی :

+ ... پیدا ... .

[illegible]

۱۸۶ کوتاهی به عرب بر دوات

از قطعه‌ی دیگر سلمان شکوه که عرب تیغ را بر دوات برگزیده است !

زهد گذشت و نهایت رسید دیگر شد | خدای انجم و جور جهان و قصه فلک
خدای جور و جفا را گذشت بیرون ملک | دعا و قصه فلک اینک اندیده ملک
زمانه از تنگیان رفت شترها | که زرد او بهر حق هست شکک
من نه شه همه احوال من بر او نبود | که گفت همه عمر من ز من و ملک
ز غیر خویش نشان تنگی پدید آمد | به وقت تجربه گر بیند بزنند بر زر محک
چو آب در این ورود وقت حق در ره خطر | چو باشی از غم و تنگ اندر دل لذت
لذا که شقه بر نقش ده خطه ام | با تعلقی بدید آید ابه اندر رگ
ز زر دورگار دیدم رو شان بجز دم | چو بر نقش رخلاق چو با خطه زند رگ
ز تنگه با تنگی رگ و با ای اسیر ایام | در آب دیده بزرگان که چشم جو یک
سپهر بر من آن کند که ای خرد | هزار عیب کنند لذا خوان کند کودک

سلطان را قضیه سرقت شده اند و نو را دعوت سپه اگر ... کنند چون آن ازین واقعه
خبر داده امروز و جابر را به جرم اند حبس سلطان ... ۵۴۲ به رمضان اندام کرد
(در تاریخ گزیده نیز (صفحه ۴۸۸ چاپ لندن) لکن گویا نو را نجوا اندر در سال ۵۴۲
بعد از فوت جابر نوشته . در تاریخ روضة الصفا شرح قضیه در تاریخ لکن سلطان
... است که در جهانگشا نوشته شده است .
با این حال ... نوروز و وفات جابر باید در حدود ۵۴۲ باشد نه ... حدود سنه ...

از شعرای نامی قرن ششم و از شعرای دربار سلطان سنجر بود و مداح خاص مجد الدین [illegible]
ابوالقاسم علی بن جعفر موسوی از نقبا و رؤسای خراسان بود . از جمله [illegible] شد و در [illegible]
در نهایت [illegible] رفته بوده و ~~[illegible]~~ [illegible] سنجر [illegible]
از آنجا که صابر از شعرای [illegible] بوده ~~[illegible]~~ [illegible] که جان
[illegible] را از [illegible] خود قرار داده بدون [illegible]
وی [illegible] و [illegible] و اشعار [illegible] که ~~[illegible]~~
[illegible] برای [illegible] اطلاع از حالات وی [illegible]
که ~~[illegible]~~ [illegible] حالات وی [illegible]
[illegible] در [illegible] و اقوال تذکره نویسان [illegible] اکتفا کردم .

اسم و لقب صابر و ... ترمذی

~~اسم~~ [illegible] صابر شهاب الدین معروف به ادیب است اسم پدرش اسمعیل از اهالی
ترمذ بوده ولی بزرگشده [illegible] در هرات اکثر تحصیلات کرده است

... سبک ...

[illegible] اطلاع از ادبیات عرب داشته [illegible]
[illegible] و اشعار عربی [illegible] که [illegible] ادبیات عرب با اطلاع
[illegible] و [illegible] که [illegible] ادیب
[illegible] .

چند تن از سخنوران معروف قرن ~~[illegible]~~ و فصاحت کلام شاعر را تصدیق
کرده‌اند که از آنجمله رشید الدین وطواط است که هم شاعر و هم عالم و ادیب ~~[illegible]~~
در ~~[illegible]~~ بدین نحو تصدیق و توصیف نماید :

[illegible] ای صابر بس نیکو [illegible] همی بنماید [illegible] که در بدایع نظم
نیست [illegible] و کار تو نماید . و باز او گوید : شهاب الدین ادیب فضل صابر
[illegible] ذات را [illegible]

[illegible] فرمان بر طبع [illegible] بری فرمان بر امر [illegible] . و سنائی نیز
در مدح این شاعر [illegible] که از او [illegible] شهاب [illegible] .
و انوری نیز در تمجید ~~[illegible]~~ ! [illegible] و تمجید [illegible] !

[illegible] با تو موجود آمدم | چون [illegible] اگر [illegible] چون صابرم .

و خود نیز عقیده [illegible] بوده که برای سخنوری عصر بوده است چنانکه در شعر خود گوید :
[illegible] چنانکه [illegible]

صابر در بیان مطالب خود با سلاست و انسجام بیان و [illegible] کلام شعر داشته
و اکثر ~~[illegible]~~ بدون صنایع بدیعی ~~[illegible]~~
بیان ~~[illegible]~~ [illegible] بوده و از سلاست بیان [illegible]
صابر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] بوده [illegible]
صنایع بدیعی [illegible] در نهایت سلاست و روانی بوده [illegible] آب روان [illegible]

اگر چه سنائی لطیفه و دقیقه که تتبع او خواننده را به وجد و طرب آورد در شعر این خداوندان زیاد است

ولی این حس را دارد که لفظ معنی را به الطف کاملی دارا و در حقیقت الفاظ [illegible] قوالب معانی

قرار داده است [illegible] عبارات ستوده و صلابت سبکی که ذهن خواننده را خسته و دچار

اشتباه نماید [illegible] بجمله آنان از صنع و رنج بوده است

و از شعرای ایران نسبت به سلطان ارادت داشته و آنان را دوراً از شعرای [illegible] کرده است

خانه که گوید: [illegible] وقت مدح شه لفظ را آراده [illegible] که فقط شکوهش سلطان [illegible]

اگر چه در اثنای لهو و اغراق صفات [illegible] عصر خود را منظور داشته ولی به پایه عالی [illegible] نزدیک است

مگر در چند مورد . در بیان مقام صاحب قصیده [illegible] رنگی و دلنشینی زیاد است و در هر قصیده [illegible]

شبیه [illegible] رشیدی برای [illegible] آوردن [illegible] قدرت را داشته در مقام [illegible] خطاب [illegible] ای [illegible]

ثابت [illegible] مطلع آن این است

[illegible]

از آنجایی که حرمت الادب اهم الادب است [illegible] با شعرای آن دوره

[illegible] بوده [illegible] که در فن ادب و [illegible] عبارت [illegible]

این بود که [illegible] خود را از طریق [illegible] نکنند [illegible] که هر [illegible]

[illegible] آثار [illegible] گشته [illegible] مسلم است [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] خواهم بود [illegible] خداوان [illegible]

[illegible] اندازه [illegible] خود [illegible] است [illegible]

شعرای [illegible] در [illegible] می‌شود [illegible]

[illegible] گردید .

[illegible] (margin notes)

188

در این باره [illegible] بر [illegible] به [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible] اکبر [illegible] شده [illegible] خوش [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] دره [illegible] و در قصیده [illegible] که در مدح [illegible]

[illegible] ممدوح را [illegible] .

[illegible] صاحب [illegible] که دلش ممدوح [illegible] صلابت [illegible]

بردی ~~[illegible]~~ [illegible] .

و در قصیده که در [illegible] الدین [illegible] گوید [illegible]

روشن [illegible] گردد : [illegible] این [illegible] است [illegible]

با روح الدین ، [illegible]

[illegible] .

[illegible] که [illegible]

[illegible] خود .

[illegible]

[illegible] .

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible]

[illegible] است

که حق مطلب را به خوبی ادا نماید مسموع نشده بود زیرا هر کس در باب این
قصیده که در تعریف سید حسینه ام در این ... بیان ... که عمید الملک ...
ابو القاسم ... خوب بیان نموده است . که چنانکه گوید :

بود در ... خوب و حسود ... | عمدة الاسلام ابو القاسم ...
... ای ... حسود | که هم ... ای ... آید

... عمید الملک ابو القاسم | ... .

و این بیت در شعر سلطان ... قریب ... و شرح ... کرده است که ... سلطان ... در
خطاب ... ~~[illegible]~~ ... (...) کرده است :

اگرچه ... علم را ... | ... سلطانی
... خطاب کرده است که چنانکه گوید :
هم ... سلطان ... خطاب | ... علم ... .

... غصه ... برای ... کمال الدین گوید : ...
... شعر ...
... .

جور از این ... است | که ... است
... چون ... مجبور است | ... است
... هر چه کند | ... است
... است | ... است
... کرده | ... است
... | ...
... | ...

ز رباعیات اوست

... | خانه خویش ... است
... | کس ... است

[illegible]

[illegible]

ابوحنیفه اسکافی

رضاقلی خان ... اسکافی نوشته که از شعرای صاحب قدرت ... بوده که اشعار متین و مضمون با معانی

سدید از وی شنیده است ترجمه حالش خوبی ندارد که جوابگو حیرت است و صاحب مجمع الفصحا

شرح حال وی را بدین طریق نگاشته :

ابوحنیفه اسکافی گویند از شاعرانی بوده که گذرانیده و ایشان با دولت ترکان ... داشته اند و از جمله نزدیکان

سلطان ابونصر را ... که ... نوشته که چون اندازه ... او را ...

از بهر امیرات رفت ... امیر نوح بن منصور

... دیگر باره ... خورده ... در تاریخ ... ذکر کرده

گوید ... در ... ابوالفضل ... در خدمت سلطان محمود غزنوی صاحب

دیوان ... سلطان ابراهیم غزنوی نیز ... قصیده کرده ... و اشعار ... است

... شعر ... است اگر چه دیوان او ... تعداد زیادی از اشعار ... آورده و ... در

... کرده است ...

... در تاریخ ... ابوحنیفه ... در خدمت ... بوده است ...

... ابونصر ... ادیب ... ابوالفضل بیهقی ...

در صورتیکه ... ابوحنیفه ... ابوالفضل بیهقی ... ابونصر

در سال ۴۴۹ وفات یافته است و ابوحنیفه ... ابوالفضل ... که ... است

ابوحنیفه ... تربیت او بوده در سال ۴۵۱ ... در تاریخ جلوس سلطان

ابراهیم غزنوی جوان بوده است ... علی بن محمود اسکافی

... که کتاب ... بوده ... با ابوحنیفه اسکافی اشتباه کرده

و ابوالقاسم اسکافی در اوان جوانی ... دیوان رسائل امیر ابوعلی ... از او ...

بود ... امیر ... در سال ۳۴۳ ... امیر نوح بن منصور ...

... که ... خورده ...

... ابوالقاسم اسکافی بود که ... امیر نوح

گردید ... دیوان رسائل ... ابوعبدالله ... بود

پس از وفات امیر نوح و جلوس عبدالملک بن نوح (۳۴۳ — ۳۵۰) ...

... ابوالقاسم ... عبدالملک وفات کرد .

... امیر ابوعلی را با امیر اسکافی اشتباه کرده است

... اسکافی ... جلوس نوح بن منصور (۳۶۶ — ۳۸۷)

وفات کرده ... نوح بن منصور ... نوح (۳۵۰

— ۳۶۶) ... اسکافی ... بوده ...

... اسکافی ... داد .

... کتاب خود ... ابوالفضل ...

... در تاریخ ... ابوالفضل ...

... ابوحنیفه ... در خدمت سلطان محمود غزنوی بوده

... که در ... بیهقی بوده که ...

... قصیده ... را ... ابوالقاسم ... زنده ... بوده است

... قصیده ... امیر ... را

... کرده ... قصیده ... گفته است .

بدتر از تمام اینها هر خطای جاهلی است که ... در سال ۴۸۶ وفات کرده است،
دیگر اینکه تمامی سلطان ابراهیم غزنوی که در ۴۵۱ جلوس کرده زنده نگاه داشته بوده.
قبل از جلوس سلطان محمود که قصیده مذکور ... کشیده.

مصنف مرحوم ذکاء الملک و غیر ... میرزا محمد خان قزوینی در غیاب تحقیقات شایان اهمیتی نداده‌اند. ~~[illegible]~~ که همه به قسم اعظم تحقیقات دقیق را از تحقیقات آن بزرگوار در ... برده است.

گذشته از جمیع این اندازه برای ما معرفی کرده است همان ابوالفضل بیهقی است که در تاریخ بی‌نظیر خود در ضمن ... ~~[illegible]~~

امیر ... ازین ... و او را ... در ... شعرای آن عصر ... و ... در ... ~~[illegible]~~ ... و ... ~~[illegible]~~ ... ~~[illegible]~~ ... ~~[illegible]~~ که ... ~~سلطان ابراهیم~~ ... حق ... نکرده است. (در حاشیه: ... سلطان ابراهیم ... نکرده)

... وفات ... نیست. ... الله ... از شعرای سلطان ... ~~...~~ ... نیست. ... که از شعرای دوره سلطان ابراهیم زنده ... دیده ... برده است.

شاه چو دل برکند ز بزم گمان / آن آن اردوست ملک شایان
گفت که گوید ترا که نوری ای / می خورد و او طرب ز لبان شان
شیر خورد و بخشان فخور که با خبر / زود کجبی چو تیز خواره لبان
شاه هم داد که مست خورد و دل خوش / و نهم ... کودکان بستان
مار بود و دل و ... زندان / زود شیر ایمن اگر ... است
از علو اگر ... تا که شود دوست / دریغ ترس از آن که ... سلطان
... گفت بنگر ... دارد / شاه ... دشت ... زعفران
شاه چو بر خور ... عجب که کند راست / غزل ... بود ... گریبان
مردی آنکه از ... اسلام / هرگز چون ... دو ...
جبه از فخر داشت ... خدا / ... گشت بودی ...
... از ان فرزند ... / گرد ... سرال از ... آن
گفت ... ماه ... / ... ... دکان

... / واوش ... در ...
چون دل ... / ... ایران ... درگه ...
کار ... بود که بیدار / خواری ... کرده اوست
گرچه ... دل / ... باید ...
داد ... محنت / ... داد ... ادب
تا ... بر ایوان سو / ... سعادت ... یال
... / ... که ... در ...
دست ... / زمین ... ...

چون لذت بهار که رسیدی — باک ندارم اگر برود جان
وز دشت بگذر چون نگاهی بدو دیر — آمد که مرد ما از بوی دارگان
دلتنگی که ز تحقیق تحت تو گرفت — دیگر فرود زندگی تحت سیلان
که وز زنگ رود آب و قیح دگر گنی — خاصه که بند انداخته بهارستان

ظهیر فاریابی

طاهر بن محمد متخلص بظهیر منسوب از فاریاب(۱) بوده است شاعر خوشگو و نازک خیال است
معانی بسیاری از نکات دقیق را ادا کرده و بیشتر از سلاست ذوق حالات است جامی در بهارستان
گوید: ظهیر الدین فاریابی از مشاهیر جهانست و اهل خراسان تمام دیوان او بطوع بسیاراست
لطافت و سلاست سخن او ترجیح کرده‌اند دیوان وی مشهور است و اشعار وی بسیار نغز گو (۱۰)
استادان سخن را طریقه است و اشعار وی را انوری تتبع کرده لذا حتی برخی از اهل صنعت سخن او را
بر انوری ترجیح داده اند در این نظر درنگ و تأمل و اهل فن شعر متمایل است . او خود
ظهیر نیز ~~مذهب~~ گاهگاهی هم بوده است گوئی مایل او به انوری تعلق داشت خواجه رفته اشاره
بدین رفتار نموده است : مرا طبعی است رفته که تا بیش حد اند هوای انوری را
ز نظم دری قریب سحر فن طرب زاید روان انوری را . خواجه بحریانیان ظهیر را
از ضعیف نظم شعر خود و شرق ظهیر گوید : هم چنان گفته خواجه رشید عالی است
که شعر ما ظهیر را به زنجیر ظهیر . ظهیر خود را در نگه انقلاب ما بند است و شاید مقدر
سگ دو که کنی ~~مس~~ خود تر اند بادی لطف برابری بر فند و در هیچ قصاید و غزلیات

(۱) قصبه ایست در قرب بلخ از اعمال جوزجان .

~~قدرت بیان و لطف طبع خود را با بیانات ... ذوق کند : طبع من دریای لطف است و~~
~~زر خاطرم ... لطف و نکته سنجی است ... برودم فتح باب ،~~
~~سلاست شعر ... ملوک ... اگر ... در ... است~~
~~خاقانی گوید : مرا ... شعر ... و ادب ... که ... کرده~~
~~... که ... هم ... جان ... که ... خود ...~~
~~... و ... شعر ... و اشعار ... است ...~~
~~مهارت ... ! ... اهل ...~~
~~صاحب ... ...~~
~~ادرا ... ... و ... اشعار ... ... :~~
~~... و ... ... اشعار و ... !~~
~~... و ... می ... و ... نظم ... در ... :~~
~~از ... ... در ... بوده ... و ... گفته است~~
~~... اشعار ... ... الدین ... و ...~~
~~در ... او گفته است ... ... بوده ... مدتی~~
~~... ... ... در عهد ... رسید .~~
~~که عمر ... ... اشعار ... ... دیگر ... ... ای~~
~~... ... ... است ... ...~~

[illegible]

می [illegible] اول [illegible] اگر [illegible] : [illegible]

[illegible] ! [illegible]

[illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible] +

[illegible]

~~[illegible] (۵۶۹ — ۵۹۲)~~

[illegible] : [illegible]

و سلطان [illegible]

از [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] .

[illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible]

[illegible] .

[illegible] سلطان شاه [illegible] (۵۶۹ — ۵۸۱)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

+ [illegible]

۱۹۵

[illegible] (۵۹۸ — ۵۶۲)

[illegible] ۵۹۱ زنده بوده است چنانکه در تاریخ [illegible]

[illegible] بوده است

[illegible]

در مدح [illegible] قصیده دارد . [illegible] سلطان [illegible] (۵۵۸ — ۵۸۹)

~~[illegible]~~ [illegible] سلطان شاه [illegible] . [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] اتابک [illegible]

[illegible] مدح [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] این قصیده [illegible] . [illegible]

[illegible]

[illegible] .

[illegible]

[illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible] .

[illegible] قصیده [illegible] مدح [illegible]

[illegible] .

[illegible]

بنا بر رسم معمول شعری در تاریخ گرد آمدن دیوان ظهیر را شیرکانی شیرازی در … می شود
کرده است

این ~~شعر معروف~~ صاحب مجمع الفصحا نیز این بیت را که در تمجید دیوانش می گویند :

دیوان ظهیر فاریابی / در کعبه بدزد اگر بیابی

که گفته شده … بجای آن در … برای این بیت را گفته و نیز
از شعر انوری و خسرو … اگر که … وانگه … دیوان

دیوان شعر که دارای قصاید و قطعات و غزلیات و رباعیات است در ۱۳۲۴ هجری قمری
در طهران چاپ سنگی شده … خطاطی … فاضل … و این بیت …
سوء نظر … که از ظهیر … به تصحیح … که در هندوستان چاپ شده … و غزلیات را که
بنام ظهیر در دیوان او ضبط است در صورتیکه این شعر را … از … برده و …
شیخ … گفته شده است … از … است .

نسیده دم که فلک … لوح زر دربر / شود دلیل … سر خط …
حباب … سپهر بحر گردد / چو زنگی حبشی … شسته بقیر
زبس … که … صبح خیر گشته / روان … شود … زنید
صبا … حمید … جهان … / که کرد نعمت … عبیر
هزار کوکب … گون پدید آید / ز روی ساغر … نظیر
ز روی … حباب بیان … آید / چنانکه … برق … ابر مطیر
زند … صبح جهان را چو دبری باد / که آفتاب … زنگار …

از قصیده در مدح … است .

چون برزمین طلیعه … گشت آشکار / آفاق ساخت … شعار
پیدا شد … سیدان … / … چون سر چکان …
ودم … لوح لاجورد / … کرده … گکار
… فلک … دریا … / … که … نگار
… پدید … / … در … کنار
… دیده … / … رنگ … بخت …
در … جفا … / … در … دقیقی … بار
… خدمت … / گفتم که … کردگار
… نقش … / … اگر … ر
… که … / از … گو …

گربه‌ای روباه روی که در دام افتاد — گفتی زنان همه ره دور است ای سوار
گرگ را گفت چرا اینچنین تو تا — و دیگر به است چرا اینچنین زار
گفت آنچه بر تو آمد از خود بسیج نیست — دانی که چیست با تو بگویم چه گفتار
نفس بسته شاه و جنابت که آن — هر راه به برش نه بنده‌ای افتاد

شیخ آذری طوسی

نور الدین حمزه بن علی ملک طوسی بیهقی متخلص بآذری از شعرای شرایط قرن نهم و مرد طریقت

تصوف بود در عنفوان جوانی مدتی از ندمای [illegible] ارکان ملازم بود و شاعری [illegible] مدح سلطان را

قیام کرد و شهرتی یافت قصیده ای بطور [illegible] در مدح شاهرخ گفت که مطلعش این است :

حبیب آن ابر که تخم فتنه را بر باد کند   خسرو گردون رکاب او [illegible] کند

خواجه عبد القادر [illegible] به رغبت شیخ را در حد قصیده خواجه سلمان استاد کرده

چون از عهده برآمد مورد توجه سلطان گردید و وعده ملک الشعرای خاطر وی را فریفته است .

پیش از آن که از تعلقات و شونات ظاهری دست بازداده قدم به کلی [illegible] گذاشته و صحبت

شیخ محیی الدین طوسی را دریافت و در خدمت او طریق حج سپرد در صحبت شیخ محیی الدین ترک حیات

گفت آذری بعد از [illegible] روزی شاه نعمت الله ولی [illegible] کرده و در سلک مریدان وی

داخل شد . مدتی از عمر خود را در سیاحت گذرانده و [illegible] به زیارت بیت الله مشرف شد و صحبت

بعض از بزرگان رسید . بنابر این [illegible] سیاحت کرده است در زمان سلطنت سلطان احمد شاه

گلبرگه بهمنی (۸۲۵ — ۸۳۸) سلطان [illegible] اورا [illegible]

[illegible] راه [illegible] در [illegible] بود [illegible] صاحب تاریخ فرشته

قصاید [illegible] در مدح سلطان احمد گفته است و [illegible] حکم سلطان تاریخ [illegible] نظم کردن آغاز

کرد و چون [illegible] پادشاه رسید [illegible] حضور شاه [illegible] جهت انصراف

وطن خود کرد ولی [illegible] مدتی [illegible] کرد و [illegible] شیخ

شاهزاده علاء الدین جهت انصراف یافت چون در [illegible] حضور سلطان رسید سلطان

امر کرد [illegible] (۱۳) [illegible] شیخ آذری چون [illegible]

داد هر [illegible] نیم ملک است .

گفت : [illegible] الله [illegible] شاه [illegible] مرا [illegible]

۱۹۸ دولت [illegible] در دیوان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] نظم [illegible]

[illegible] شاه [illegible] علاء الدین (۸۶۲ — ۸۶۵)

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] کرده اند . [illegible] آذری [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] سلطان علاء الدین [illegible] احمد شاه

(۸۳۸ — ۸۶۲) [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] شراب [illegible] شیخ را [illegible]

جواهر الاسرار و [illegible] و [illegible] و عجائب الغرائب (عجائب الدنیا)

شیخ در سال ۸۶۶ وفات کرده و در اسفراین مدفون شد .

جامی در بهارستان گوید : « آذری [illegible] از شعرای خراسان است و در [illegible] ظلمات [illegible] »

قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین [illegible] جامی [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که این است : [illegible] خدا [illegible]

[illegible] اورا [illegible] عبد الرحمان است

[illegible] آن [illegible] .

از الهامات

شد بهره ز در صحبت ازل ممزوج — گه درد عشق تو دیده در راحه روح

خمار شام عدم در دماغ جانها بود — که ریخت مهر تو در جام ما شراب صبح

به جسد ملک روح دمیده بود — که بود در نظر تو دمیده ...

شب سجده زان پیشتر که عشق تو — ز درد عشق تو کردیم تو به ای صبح

گهی به طرف ... زادی ... — که بود ... شرح

دوم

از خستگی منزل حیرت گزیده ام — خط در سواد خط ز رخت برگزیده ام

آنجا که عهد محرم عشق است — در چار عرصه گنج قناعت گزیده ام

این ... — پا از دو در دروغ ... گزیده ام

آدم که ریشه ذوق ... گشود — این خط که ز ... گزیده ام

فردا عذاب حشر ... دیدیم — در حضرت آنکه ز فرقت گزیده ام

قربان ز حق ... — از آنکه محنت غربت گزیده ام

هست آن شیئم که در مجلس ازل — با او ز جام محبت گزیده ام

ویکتور هوگو

در ۲۶ ماه فوریه ۱۸۰۲ در شهر بزانسون متولد شده است
(در شهر فرانسه) و در ۲۲ ماه مه ۱۸۸۵ چشم از دنیا پوشید.

[illegible]

[illegible] ١٣٢٤ [illegible]

[illegible] ٢٢ [illegible] ١٣٢٥ [illegible]

مکتبی شیرازی

و اینک باید چیزی هم از شعرای گذشته را در مطالب خود آورده و در جمع آنها و احوال آنان کوشیده‌اند
و برای هر کدام از آنان شرح حالی هم از مجهول و معلوم به شرح تحریر آورده‌اند تا شناختن این طبقه [illegible]
[illegible] یا از جهت اینکه در نظر نویسندگان آن تذکره‌ها [illegible] بوده یا [illegible] وقت زیادی
به خاطر نوشتن شرح حال او نداشته‌اند از جمله آنها مکتبی شیرازی نیز از [illegible] در جزو آنان محسوب است
که [illegible] واقع شده ترجمهٔ حالش کم [illegible] بسیار مختصر [illegible] سرگذشت زندگانی [illegible] این شاعر [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] گذاشته شده است و اکنون [illegible] نگارنده خود [illegible] شرح حال وی پرداخته است
و دست [illegible] که [illegible] از [illegible] وی [illegible] ترجمه
حال وی راه یافته [illegible] در [illegible] زندگانی وی [illegible]
[illegible] این تذکره‌های مختصر و مجملی که در تذکره‌ها نوشته شده [illegible] قناعت کرد.

صاحب مجمع الفصحا می‌نگارد: «مکتبی از اکابر دارالعلم شیراز بوده طبع خوشی داشته [illegible]
[illegible] به طرز [illegible] راه یافت که به طرز نظامی خمسه گوید لیلی مجنون [illegible] و
[illegible] طبع [illegible] و بعضی مثنویات [illegible] ندیدم [illegible] آن [illegible]
[illegible] لیلی و مجنون را بسیار نیکو گفته است.»

مکتبی در منظومهٔ لیلی مجنون (تصحیح) [illegible] به استقبال [illegible] خمسه نظامی گوید
چنانکه گوید: [illegible] [illegible] چون [illegible]
این [illegible] خواهم [illegible] خواهم [illegible]
[illegible] [illegible]
نظم [illegible] [illegible] خمسه نظامی

و این منظومه را با نام [illegible] (که [illegible] شیراز بوده است [illegible])

چون گفتم این سخن [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible]

عدد ابیات کتاب [illegible] در جمله [illegible] هزار و [illegible] است و در سال ۸۹۵
اتمام یافته و ماده تاریخ اتمام وی در کتاب مکتبی) چنین است.

چون مکتبی این کتاب بگشود تاریخ کتاب مکتبی بود ابیات که عدد حساب [illegible] است
[illegible] هزار و [illegible] قصیده [illegible] این گنج گهر که گشت پیدا از خط [illegible]

در تذکره‌های معروف که نامی از مکتبی در آنها برده شده هیچکدام جز از منظومه لیلی و مجنون
کتاب دیگری به وی نسبت نداده‌اند. در [illegible] صاحب [illegible] رشید یاسمی [illegible] اول
[illegible] سال اول مجله ارمغان [illegible] متن دیگری [illegible] که ترجمه و تفسیر کلمات قصار
حضرت امیر است [illegible] ارمغان [illegible] نیز گفته شده:
«اما کتاب جدیدی که [illegible] مکتبی) بدست آمده [illegible] و این مثنوی مختصر [illegible]
[illegible] ۱۲۰
بیت است [illegible] ترجمه و تفسیر کلمات [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
[illegible] از ذکر عبارت از حضرت [illegible] شعر ترجمه [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] تمام کتاب [illegible] است.»

اینکه بخورد بخرج ملای و رنج کج بخ را انگیزه بدرست داده و در پاره‌ای فقره گذشته که متقابل آن
بر قدر رشته بخ را بزرگ و دقیق کرده بود به فقره منجر نموده است که این آثار را بشاری در
بر قوه ادراک او می‌شد که همه امیر خسرو بانده [illegible]
وقت سخن و هدایت بیان و لطف گفتار بار و رنگ آثار که او ملای باده و خفا که یک
جلوه که کرده است تا هم رهبر برای دیگران و اگر کسی که از شاگردان گفت ملای پرده و ورز
بر آن همه امیر خسرو که در سخن و حدت آورده تراست بایه ای و استادی برسد و بحر را آن نوع
برایه و ادبی جمله در نزد ملای امیر فی سخنور خواهد بود با وجود امیر ی مانند که کسی در سایه طبع روان
و قدرت بیگانه و فهم و فن خود سلطنه ای مخزن [illegible] آن ظرافت
و ظرافت ملا که مرد و ترجمه امیر ادب گردید با آنکه عقیده ای است ار ملای و خسرو را دار بوده است
خود را اندازه انتساب داده . و قرار آن گفت کسی در این نظر به بینی که اینکه بخرج داده است
و لطف گفتار و [illegible] رنجی که از ثنای لطف بیان و مذهب ایشان نسبی حقیقی بوده است
امی و ناقص سخن کرد ایشان .

این است وصیتی از جناب مولانا است :

گر در حیات چه اندازیم بهر خواب خویش	ما که چون مانی دشمنی داریم در پهلوی خویش
شب روم بر بام او من سر و پا بر روی بنم	شیشه بر دارم بجا آتش دنیا بر دوش نهم
ها رود بخود و امی که بشتم شراب ها که	چو بخفته با جانانه که بکشتن آب ها که

نوزده ورق مقالات فخار صحبت از بیم ما :

ذکر المحب جلاء القلوب

هر که بیان مرگ گردش را	کرده سینه وش زنگار
گر نه هیچ هی بروان زنگ	گرد و سینه وش چون سنگ
بو و شیشه او به خطه چین	بر و رش باقی آنجا برین
شاه و در راه و عید گورستان	سکه حی بیان گورستان
تاه گفت آن خبار و بجا و ده	گفت از روی مرده بگشا و ده
وعده با ل و هم رخ هم قمر	لوح نعمه حکایت خود
گفت چون بارگاه برده تنگ	فرو آمدم بدون زنگ

[illegible]

ابن یمین

امیر فخرالدین محمود معروف به ابن یمین فرزند امیر یمین الدین طغرائی از شاعران معروف است که در دوره
تاریک استیلای مغول زندگی نموده ... است و در فریومد ... که همه این شاعر از بزرگان
بوده و پدرش در زمان سلطان خدابنده الجایتو در فریومد ... مستوفی ... و ... از ...
احیا کرده این ... است ... ~~...~~
~~... ... ...~~
~~... ... ...~~
~~... ... ...~~

امیر یمین الدین از شعرای خراسان ... ... بوده و شعر ... ...
اگر چه از اشعار وی امروز ... ... باقی مانده است ولی ... ...
که شاعر خوش گفته ... بوده و پسرش ... ... گاهی ... ... می‌داده است وقتی امیر یمین الدین
این رباعی را با امیر محمود نوشت :

دارم ز عتاب فلک بوقلمون — وز گردش روزگار جسمی پر خون — چشمی چو کمان و چهره‌ای ... گون
... چو ... ... — امیر محمود در جواب نوشت : — دارم ز جفای فلک آینه گون
... ... که ... ... — ... ... — ... ...

امیر یمین الدین در سال ۷۲۴ [۷۴۲] در ... ... وفات ...
ابن یمین که شاعر ... از ... ... داشت ... ... صاحب ... ... بوده و ...
... ... است که ... ... قطعات ... ... بوده ... ...
... ... اگر چه بعضی قصاید ... ... گردد
... ... بعضی ... ...

در قول ۳ تن [illegible] در شرح دیوان [illegible] این بیت نیز در قطعه [illegible] اوارگیده

~~در حقیقت شوان گفت که این بیت [illegible]~~

~~[illegible]~~ بهم ادبا این بیت در حقیقت [illegible]

این بیت نیز [illegible] خواجه علاء الدین را نکرد هر چند خواجه [illegible]

و پس از [illegible] رحلت شاه [illegible]

[illegible] از زمان [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] خواجه علاء الدین [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] علاء الدین محمد [illegible] (مجموعه [illegible]) [illegible]

علاء الدین [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] در سال ۷۴۲ زنده بوده است.) ~~[illegible]~~ این بیت نیز [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

که [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] این بیت [illegible]

[illegible] خواجه علاء الدین [illegible]

[illegible] وجیه الدین [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] در سال ۷۴۳ که [illegible]

([illegible] ۷۴۳ – ۷۶۱) [illegible]

~~[illegible]~~ این بیت را [illegible]

[illegible] الدین [illegible] این بیت قطعه در [illegible] دیوان [illegible] که در آن [illegible]

[illegible] مدح [illegible] الدین [illegible].

این بیت [illegible] دیوان خود [illegible] دیوان [illegible] :

[illegible] روزگار [illegible] و [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ، [illegible]

[illegible] الاسلام سلطان العلما [illegible] الاحزاب [illegible] الممالک [illegible]

الدین [illegible] حسن [illegible] الله [illegible] و [illegible] القدس [illegible] سلطان الاسلام [illegible]

[illegible] المظفر [illegible] وجیه الحق والدین مسعود صاحب [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] این قطعه گفته [illegible] :

گر بتان [illegible] دیوان [illegible]	[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]	[illegible]
در [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
قطره [illegible]	[illegible]
آب [illegible] خاک [illegible]	[illegible]
در [illegible] دیوان [illegible]	[illegible]
در [illegible]	[illegible]
در [illegible]	[illegible]

گرچه دیوان دگر ترتیب داده‌ام [illegible] | [illegible] است

با غایت گر بود گر چون [illegible] | چون فن شعر شاهنشاه [illegible] است

خرد با دل سر الدین که گردید زاد | گر [illegible] [illegible] است

سلطان جهان [illegible] که اندر ملک [illegible] | شهر [illegible] از جمله اقران [illegible] است

آن بر دگر حکم او گردید بر آزاده | [illegible] این [illegible] که فوائد دیوان [illegible] است

عمر شه در کار [illegible] تا ابد [illegible] | [illegible] است .

هر چند مقصود دیوان و کلیات اینجا [illegible] [illegible] عبارت [illegible] اشعارات [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] ودر نظر [illegible] [illegible] [illegible] مرحبت کرده‌ام [illegible] شعرف [illegible] [illegible] [illegible] گفته است

[illegible] که [illegible] | گر [illegible] از [illegible] بار

که [illegible] | [illegible]

القصه [illegible] [illegible] از آنکه [illegible] گفته [illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] اتفاق کرده [illegible] [illegible] کرده‌ام و دیوان دیگر [illegible] که [illegible] در [illegible] کتاب [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که چون این مطولات بملاحظه را تشریف مطالعه شرف و این عروس بی چادر را بر پرده ملاحظه مشتق گردانند باصلاح معایب و افصاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] صاحب روضه [illegible] [illegible] او را [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیوان [illegible] را از [illegible] [illegible] [illegible] از اهل [illegible] [illegible]

در [illegible] این [illegible] در هرات بوده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در مدح سلطان [illegible] [illegible] گفته است و از جمله قصیده ایست که [illegible] است بر [illegible] که [illegible] [illegible] است :

[illegible] [illegible] که [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] که روزگار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] باید

در حدود [illegible] ۷۴۷ هرات را ترک کرده بوطن خود مراجعت کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در شکایت از عهد و دوران گوید :

همه کرده به زخت [illegible] شیخ ابو اسحاق — [illegible] که با این [illegible] در دامان کرد

همین [illegible] زمان که [illegible] آورده‌ای — [illegible] ایران [illegible] آن در

و چون این زمان دریا [illegible] از ابو اسحاق [illegible] گروه و گوید شیخ ابو اسحاق [illegible]

در جنگ [illegible] بگرد [illegible] شاعران [illegible] او [illegible] .

این بیت [illegible] را که [illegible] ابو اسحاق است [illegible] که [illegible] خواجه [illegible]

ترجمه [illegible] کرده است : [illegible] این [illegible] رجب [illegible] که [illegible]

تو آن ملک را با [illegible] .

امیر تیمور اگرچه در دوران [illegible] تیمور [illegible] خط [illegible]

[illegible] هیچ [illegible] برابر [illegible] را [illegible] بود [illegible]

چون نوبت به خواجه [illegible] رسید [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] کرده [illegible] او [illegible] کرده [illegible] برای او

[illegible] چون [illegible] خواجه [illegible] او [illegible]

[illegible] ساخته‌ام .

[illegible] که در [illegible] خواجه [illegible] او [illegible]

که [illegible] ممدوح [illegible] خواجه [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] :

هر چند [illegible] — [illegible] از [illegible] شیراز

[illegible] تیمور [illegible] — [illegible] سعادت [illegible]

~~[illegible]~~ چون قضیه بر خلاف [illegible]

[illegible] خواجه [illegible] نامه [illegible] برادران [illegible] این [illegible] را

ممدوح [illegible] در [illegible] این اقوام ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] که [illegible] این است :

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

این [illegible] خواجه [illegible] برادران [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible] . [illegible]

در شکایت از زمان گوید :

[illegible] — [illegible] کوب

[illegible] — [illegible] چوب

[illegible] در [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] :

[illegible] — [illegible] .

[illegible] در حدود ۷۸۵ بوده [illegible] ۷۶۹ [illegible]

اخلاق ایرانی

دست جود و کرم باز داشتن و دور بودن و آزادی نگذاشتن و ابرام آن است که
گذشت جود و دلتنگی او را از دست نگیرد و مروت ثابت و روز تنگ یار شد
و اگر کسی زبان بعداوت گشودی و او را ازین بذل و بخشش منع کردی لطفی نمودی
بخیری نکردی و او را بدیده حقارت نگریستی و گفتی زیرا که غیر ازین طریق راه دیگر
نمیرود ~~[illegible]~~ بخت و نیکی هر موجب بیداری است و اینک یک قطعه ~~[illegible]~~ از آن
بامداد ~~[illegible]~~ رسا ~~[illegible]~~ گفت : بخور و بپوش و بپاش و بده ای که ای همه عمر

خزینه است کسی که بدیگری بگذاشت — نه ذخیره که بیاید دیگری زمانت حرص
نهادی گنج نعمت رنج و دیگری برداشت — [illegible] آمد و خلقی و بدبختی آن گنج تن را
دولت [illegible] آن [illegible] از جا و [illegible] است و گفت با آنکه [illegible] عبرت
[illegible] ~~[illegible]~~ درباره راحت [illegible] حرف نکرد نه آنکه باز [illegible]
دشمنان از بیخ تر بر زر و دل آمیزد :

نه آن که رنج دیگر را — [illegible] بر ان نه . ای [illegible] دشمنت [illegible]
[illegible] . ~~[illegible]~~ [illegible] بر مال کس نه [illegible] خوردی
که مال اندوخته و از بیم [illegible] در خرج آن کوتاهی ~~[illegible]~~ نکرده [illegible] بلکه هم
با وجود تمول عمری بفقر و فاقه بسر برده : بس کس که باید گشت و مال گرسنه کرد
بر نفس شروه و اهی و هوای خویش — [illegible] بر آن ز مات [illegible] [illegible] بود
در دام رنج فقر [illegible] (دام خویش) — عمری بفقر شکه بار از بیم فقر
سلطان [illegible] بیخبر آمد ز جای خویش .

[illegible] و [illegible] و بذل بوجود ~~[illegible]~~ نداشت [illegible] ذات و ذوات را در پاک [illegible]
~~[illegible]~~ با وجود این خوی طبیعی که در کمال [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ از ارائه طریق اقتصاد نیز کوتاهی نکردی

ای برادر در حفظ آنچه هست ~~[illegible]~~ — تا بر هیچ آن [illegible] که بعدم درد
لیک اگر حفظ از برای آنکه خواهی گرد نیست — چون بمیری [illegible] آن بس بود بر کرد
[illegible] ازین [illegible] در میانه راه راست — [illegible] این [illegible] با [illegible] اندر وقت
از درم افراط و از تفریط بودن محترز — از طریق اقتصاد آنکه باید کرد

سعدی [illegible] و اندور زندگانی فقر وفقیر از آن بود که نفس [illegible] باید دست از عمل کشیده ~~[illegible]~~ بیکار گردد
~~[illegible]~~ و هر [illegible] را که دست ایام بخواهد برای [illegible] بر آورد تا آن [illegible] را با جهد و کوشش خود
کسب [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] دست بر زمین [illegible] نمیشد
و [illegible] از جمله عملی [illegible] ~~[illegible]~~ و قرآن کتاب که در [illegible] وجود
[illegible] است که هیچ چیز [illegible] :

چون روزگار ببیت مضحف روزگار — بس روزگار خواندی به که روزگار
یعنی که روزگار چنین است کار کن — کین روز چون گذشت دیگر نیست روزگار

در این [illegible] ~~[illegible]~~ کتاب را [illegible] که [illegible] قسمت [illegible] و [illegible] سعادت و شقاوت خواندن است
که ~~[illegible]~~ و هر چه بود در او [illegible]
اگر در عمل کوشید با سر اطمینان بود شد و الا در فقر و تنگدستی باید بگذراند و قطعه ذیل را
در اینجا ~~[illegible]~~ بزرگی خواندن است گوید :

خلق جهان که قدرت و ادراک میکنند — هستند بر سه قسم که این کار میکنند

قسمی شنیده‌ام از این خشت هواست — وین رسم دعا دعاست که بازگشته
قدمی دگر گشته به پشتش زدیم او — وین کار زیبا کاست که او را گشته
جمعی نظر از این جوهر قطع کرده‌اند — بر کار هر چه طالعه انکار گشته
چون غیر خویش ترک این یافته — بر گرد خویش بود چو پرگار گشته
این راه حق که هم قدم پیرزند — سیر و سلوک راه بهشتیان گشته

گاهی این بنی برخلاف آنچه ذکر شد طریق دیگری پیش گیرد و از نظام [میدان] [illegible]
[illegible] از این [illegible] صبر و تحمل را پیشه خود سازد و [illegible]
[illegible] هم به تکلیفی [illegible] :

از این چه جاها این بنی رو [illegible] — که [illegible] هر چه بود [illegible]

دیگر [illegible] است و [illegible] از [illegible] پیش گیرد و [illegible]
[illegible] کسی را [illegible] به [illegible] آمده [illegible]
و [illegible] [illegible] به [illegible] [illegible] اکتفا کرده
از ~~[illegible]~~ [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] اگر [illegible] است — [illegible] اگر [illegible]
[illegible] — که [illegible] را [illegible]
[illegible] — [illegible] [illegible] گیرد .

با وجود این [illegible] ~~[illegible]~~ از این [illegible] اخلاق [illegible] کرد
[illegible] در این [illegible] نظر آید که [illegible] دارای یک عقیده ثابت و فکر [illegible] نبوده [illegible] است
که [illegible] گرده و در [illegible] دنیا [illegible] [illegible] دو
که این برخلاف ~~[illegible]~~ عقیده [illegible] اخلاق وی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] روی [illegible] و در [illegible] واقعه [illegible] [illegible]
و [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است که [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] گاهی ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] کرده
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]
[illegible] تمام [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ اگر تمام این [illegible] [illegible]
ثابت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با سایر اشخاص نتوان قیاس کرد او هر روز در طبیعت نوع دیگری شعر میگوید و دیوانش
هم را با لطف الفاظ و مضامین پر ساخته نوع شاعرمنش نیست در یک حال ثابت باقی بماند که بی
بخندد و گاهی بگرید گاهی شاد و گاهی محزون است در هر یک از آن حالات مستغرق محو ... و از
وقتیکه میخواند مشتاق همان حال خود میشود ترجمه حالات و روحی این است که شاعر را
نمیتوان پیرو هیچ قرائن و تحت سلوک آورد .

ملا شوقی

این بیت از او هم در قصیده و غزلیات بهر ... بوده و هی با عشق ... شده ... اگر چه
دهر را بدان خوش ... است و شیوه ... با ... و ... نکرده و دیگر اثر از
جهان کار ... و ... نگرده است و گنبد ... را ... قرار داده ...
... و ... را گوشه ... است و جان ... این ... بوده که او را
بر شاعری نیز ترجیح میداده است :

زر القمه ... که ... است | چه ... دانده و ...
هر ... نخواهم ... | ... ...
... و ... | ... ...

... خدمت ... را ... ~~...~~ داشته و بر ... ملا ...
ترجیح ... است و ... و ... کرده ... خواستار ... او را
... میداده است :

اگر ... و ... | ... ...
بر ... | ... ...
هزار ... | ... ...

... ... نگاه ... بوده که ... خود ... ... بر ... ...
~~... ... ...~~ : با ... و ... ...

گر ... از ... | ... ...
... حال ... | ... ...
... | ... ...

دریغ که این حال فراغ که برای شاعر چندان پایدار نبوده و انقلابات زمان او را
از این انزوا بیرون کشید و به دشت ادبار افکند [illegible] این بی‌وفایی [illegible] که
دیگر [illegible] که فراغ خاطری باقی نمانده و تمام اینها را فراموش کرده [illegible]
گرد [illegible] این شعر او [illegible] است که [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] از دامن قناعت بر نمی‌دارد .

گاه بین فرو خفت بوم ستم خویش … [illegible] در [illegible] عزیز
اگر [illegible] … وین [illegible] که [illegible] عزیز .

با آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] را [illegible]
طرز [illegible] :

[illegible] [illegible] این ایام … که [illegible] گشته ام [illegible] … زانکه چون [illegible] گردون دوی .
دست گیتی مرا [illegible] … [illegible] … [illegible] زردار
[illegible] گیتی که [illegible] … [illegible] [illegible]

وضع خانوادگی ۲۱۳

جدی روزگار رنج دیگر را داده از آنهایی [illegible] [illegible] عاقبت تلخ از قانون [illegible] را
[illegible] [illegible] فرو [illegible] و [illegible] [illegible] اولاد را [illegible] [illegible] [illegible]
فرزند [illegible] چندان [illegible] [illegible] [illegible] فرزندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در این [illegible] چندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود چون از جهان رخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فراق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] … این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کرده است .

ضرب

این مثل و مانند آن از راه مذهب رائج [illegible] ابروی تنگ کند و در رجعت به [illegible] شیخ
خود شرح کرده است.

مراد است این استاد گیتی تو نیز — همی را گزیده مردی و مردی است
که چند از پی نقد ای محق — [illegible] بر جا بدهد [illegible] است

کمال خجندی

شیخ کمال الدین مسعود ~~[illegible]~~ خجندی از شیوخ بزرگ و از
شعرای ترکی نژاد است ~~[illegible]~~ در روزگار
وی بهره زیادی داشت. این فضلی که وی را در [illegible] و [illegible] وی دانسته وارد قول
خود [illegible] اشعار میکند که [illegible] [illegible] بوده است که [illegible] است طرز شعر
و شعرش باطل گردد : این [illegible] [illegible] [illegible] همچنین [illegible] است
جامی در بهارستان گوید کمال خجندی را لطف سخن و دقت معانی بمرتبه ایست
که شعر او از [illegible] حال [illegible] و [illegible] در آن از سلاست شعر [illegible]
و در جانبی عشق و محبت [illegible] است [illegible] امثال و [illegible] [illegible] بیک [illegible]
در ولایت غریب شیخ حسن دهلوی گردید [illegible] اتفاق [illegible] که در [illegible] بود
در آن [illegible] موجود است .
کمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] در [illegible] و در ایام
[illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible] بیانات [illegible] [illegible] سبب [illegible] [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] آنها افزوده شد تا اینکه [illegible] در باب [illegible] داد [illegible]
[illegible] ال گرداند تا اینکه [illegible] حال [illegible] [illegible] [illegible] دل [illegible]
[illegible] حکمت) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعادت
[illegible] [illegible] حکمت [illegible] [illegible] ولادت [illegible] جای سلطان [illegible] [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] هر [illegible] [illegible] روزگار [illegible] [illegible] [illegible]

گفت اگر سر در پای آن صنم خواهی نهاد   شکّر را مرده دارا بر کنیم تحیم

گفت اگر داری هوای وصل جانانه آسک   هوای دریا بیا سر بر کنم

چون خواجه را لطف بسیار اتفاق : شکّر را مرده دار ابر کنم تحیم

رفت و صلاح بی دست ما و گفت داغ [illegible] این بزرگوار کیار بری [illegible]

دران رحمت [illegible] مسعود است غزل خواجه ریده و هو و [illegible]

[illegible] و گاهی در تیمات [illegible] بار یک میشود که ذوق سلیم را نرنجد

جا که گوید : بیشتر چو غزل رکب شیر شتری ای مگس   زرم لطف [illegible]

دونوبه شکر نیک نهد در حکایت جا برای سب که [illegible] بود گفته :

حیف حال نشستن بحم تحراب بری   اگر هم خراب نه بد تحم گری ازکس +

حافظ در سال ۸۰۴ رخت به عالم جاوید کشیده [illegible] دو در تبریز

در زمان شه بیت دفن در یک قبرستان نقش شده بود ! حافظ از گیتی رفتی بر دریا

بر اثر ادبی مردانه رفتی شیخ ۱ زادت که هم با ر بود و نو ، مت گردد

در هم از فرد و غیره و شیخ بسیه بر سیه او آتش حق سگر و گر به دوری بی ب دارد

ببوت شیخ دفتر و گری در صبح هیچ انقلاب کرد شیخ خلاف سهرو و ادرا نام برود دعوت

بر دان برگشت نگاه را شعر مرزی ف زنو با را هم مشود که آن شاعران گفته

در دکم وارد و شیخ تحنه و وسعد گررا اورده هیچ نامه . دیگر آن حافظ به ز

ناورام جور ۱ ست هو دی انگه نظر نگ ره هر سره حادی تیم ارده لغه [illegible]

بر و و حکایت بو ذعو ات مرید دست قطعه بر ب ورده هر حیز دنتو دات و [illegible]

از هیچ تبریز بعض مذهب دلیسه ، در دفعی دیگر را در شب تو بر آنکه [illegible]

تبریز مراکبای جان خواهد بود   بو شیره را و دوزان خواهد بود

تا رعم آب جو مرات کنی   بر آب رکنی لب روان خواهد بود

، بدوره عمر از جهار سال بر اول رسیده بود که به تبریز آمد سلطان حسین هم

سلطان او پس جلایر (۷۷۶ — ۷۸۴) شعر شیخ را گرای ترجمه کرد

از قدر و کمی تعلق سبر فرو گذاری نموده بعد از مرگ بعثه بکوی بر اثر با گرده

[illegible] و دیگر شیخ و هم که [illegible]

(تک سکه امیر الله ، امیرالله به بیان شهرت تخلص اند نزد امیر تیمور بیعت کرده و در سال ۸۱۰

، هدود هم از اتابان ، شده بر سو قوه ترکمن حکمه . شعر ال [illegible] ده دو تبریز

لب گرنی بر و غزل ذوقی امیرانشاه به اورا بگیرد نقش کرده درالها دفن کرده)

از جانب و اینجا امیر تیمور حکومت ادی ا نجا انتصاب بود شیخ راجع به کمر بلادی

دنیار گکان لیلی به آن توارد قرض بیعی گرد آمده بود حق برات اده از قرض

دی شطنج شرا امر کرد تا وه پرادوبه رسم کرده . [illegible] غزل دیگر را [illegible]

خواجه شیراز گفته : گفت پیر ای فقیر در آن لطف گم تحیم   داگهی در وجه دریای گم کم

گفت اگر شبی اندری چون ما هم جدا   تحراگاه آن ستاره می برکنم تحیم

گفت اگر سر در پای آن صنم خواهی نهاد   با رمن تا زدیش تیو بشیم از گرانه سر تکنم تحیم

گفت اگر دلکش از آب خواهی نوو زنگ   هم بر گه آنت بر دست آن خاک در کنم

اگر دولت خلف از دوم بزرگان ...

~~اگر دیوان در حیات خود او نوشته بوده است تاریخ [illegible]~~

~~در همه نسخ ۷۸۸ در [illegible] به تبریز ۷۹۸ [illegible] این دیوان~~ در هم از دیباچه

این دیوان بدست ما باید این است که دیوان کمال در حیات خود او [illegible]

مرید او [illegible] مدون گشته است و حال دیباچه نیز در حال حیات او نوشته شده چنانچه

پس از ذکر نام کمال می‌نویسد: خلدالله تعالی برکات انفاسه علی اهل الیقین و ابد

ظلال جلاله علی اهل الاسلام والمسلمین و تاریخ هجرت او به شهر تبریز ~~[illegible]~~

در سال ۷۸۷ در حمله به تبریز در سال ۷۹۸ نوشته شده است.

کمال قطعه ذیل را در خصوص [illegible] تبریز گوید:

گشت زمانه [illegible] که [illegible] زر تبریز [illegible] به چه رنگ

[illegible] این [illegible] که زیر این دشت و کوه [illegible]

لشکر [illegible] شاه [illegible] آمد [illegible] داد [illegible]

که [illegible] زاد.

[illegible] امرای [illegible] تبریز [illegible] برده [illegible] اوردند [illegible]

[illegible] و [illegible] شاه [illegible] قدرت [illegible] [illegible]

[illegible] تبریز [illegible] و [illegible] (۷۸۹–۷۸۸

[illegible] که [illegible] ۷۹۲ [illegible]

[illegible] است ~~[illegible]~~

طبع لطیف داده لطف لب دوستان
[illegible] خوان چون [illegible]
لطف [illegible] بوسه [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] مسکین

[illegible] با [illegible] بیات
خوش [illegible] فدای حیات
[illegible] حیات [illegible] باد حیات
[illegible] گردی [illegible]
آن [illegible] چون ابروی [illegible]
[illegible] چون [illegible]
گر [illegible] خیر [illegible]

ای دل [illegible] عشق تو در هر [illegible]
[illegible] لب [illegible]
[illegible] زلف [illegible]
[illegible] بهشتم [illegible]
[illegible] و [illegible] حیات
[illegible]
امروز کمال [illegible] او [illegible]

[illegible] تو [illegible]
از [illegible] اگر [illegible]
هر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] قصه [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible]

سیب

سیبها که نهفته‌اند در دیاران زرگونگ — سرخ آن ز لذت و خجلت گرفته بیرون رنگ
شد طاق هر دریچه آب زرد کی ال — کز آن شنیدیم و هر که بود زرنگ دست

سلطان حسین

گر گشته ب زد سلطان حسین ما را — در وقت شهر نبود دیگر را با ز ...
با سلطان خود نگه داشتم و صحیح باشد — ور گرفته خفی عشاق را ...

اصلاح شد

مکن خرام اصلاح شعر مرا — قبول کند ور نشنید و ...
که بیش می اصلاح شود خیابان — لکن بیت سمر را اندر دل ...

عبید زاکانی

هر چند که قسمت اعظم اشعار وی هزل و هجو بوده ولی در فن سخنوری استادی و مردی
صاحب ذوق بوده است. تذکره نویسان گویند که نسخه در علم معانی بیان
تصنیف کرده بنام شاه ابواسحاق نموده است اراده کرد به شاه رساند گفتند که مسخره
آمده است و شاه بدو مشغول است عبید تعجب کرد که هرگاه تقرب سلطان بمسخرگی
میسر است و مرتبه رذال در حضور سلطان بالاتر از فضلا است برای تحصیل
علم رنج بیهوده بردن از جهت چیست ناچار ترک اینها گفت عزیزی زبان بملامتش
گشود که از چه روی علم و دانش را ترک گفتی و طریق هزل پیش گرفتی که در خور شأن تو نیست
و برای اهل شأن شایسته نیست عبید در جواب وی این قطعه را خواند :

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم — کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز — تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

سلاست ابیات و غزلیات عبید اشعار رنگینی دارد و نیک طبع وی با سلمان ساوجی
در لطف او معروف است سلمان قطعه ذیل را در هجو عبید گفته است :

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی — مقرر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگر چه نیست ز قزوین و روستازاده است — ولیک میشود اندر حدیث قزوینی

اگر عبید زاکانی جواهر کلمات خود را رایگان از دست داده و به ابیات رکیک
و ترهات صرف نموده است و ملامت گو در این قصور را تقصیر از خود او نبوده و از
سلطه بروز میل بوده است چه اکثر امرا و وزرا وقت خود را بهزلیات مشغول میداشتند

۲۳۳ — P. ۲۱۳

و مجموعه‌ای در دست است مرحوم ... که ... دیوان ... ولی از آنکه

و شاعر غزل ... در ... است و ... تعبیت از ... کرده ... است

~~... اوراق ... الاسلام ... ~~ خواهد آمد ... [illegible]

که در مطبوعات ... [illegible] ... در ... است

از غزلیات اوست .

رند بیستی سوخته جانی بلاکش	بر دور کعبت رست صبا خبر لب
زنده بر ... غمزه ...	که ... ابدیت ... دل
... که آب حیات از لب تو ...	خوش ... که ... با لب ...
... لطف ... در دم ...	هر ... بر ... آب ... دل
گشته ... پرده مردم ...	... خواب ... دل
... گشت ... عبید ... :	... تحصیل ... دل

نفحات نسیم عنبر بار	نکند باز جلوه در گلزار
دست دوری است در طبله صبح	دم بیزیست در نسیم بهار
برد بویی ز زلف یار سحر	شام عنبر زیست ...
دلم گفت ... باده ...	ساقیا خیز ... بیار
خوش گشت از نسیم جلوه دگر بار	... از طوطی و دراج
... پرده‌های سر ...	راوی ...
جز عبید ... نعبد ...	... سلطان نکند تکرار

این قطعه نیز از تاریخ طبع اوست در ترجمه ابواسحاق : متوفی در سال ۷۵۸

۲۲۰

سلطان تاج‌بخش جهاندار ابو‌اسحق	که دایره سعادت وجودش جهان گرفت
شاهی چو کیقباد و چو دارا سکندر	کز فر جاه بحر و دشت و ... جهان گرفت
... سعادت ...	در ... ... وان ... گرفت
... روزگار ...	... اوراغان گرفت
... روزگار ... جهان ...	... ... گرفت
... آدمی ...	... بشاره ... گرفت

ابواسحق در موقع قتل این رباعی را گفت :

با چرخ ستیزه کار مستیز و برو	با گردش دهر در بیامیز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش خوانند	خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

از عشاق نامه اوست

درآمد ناگهان مست و دلکش	نقاب افکنده چون خورشید مگسو
با رنگ ... و خنده روزی	که ... در ... فروزی
بدیدم روش و دیوانه گشتم	بر شمع رخش پروانه گشتم
... در ... زنگی	... زلف سنگی ...
... زلف ... تاب داده	... سنگ ...
لب ... آنگاه ...	... بار ...
... آب حیوان آب برده	... رونق ... آب برده

عبید زاکانی از شعرای لطیف الطبع قرن هشتم بوده نثرش در نهایت فصاحت و نظمش
در نهایت لطافت است اگرچه قسمت عظیم آنچه را که از شعر و نثرش بجا مانده در هزلیات ۲۲۱
و هجویات بوده و مطایبات و از نظر روحی هم این اساس جدا از وزن و اعتبار نشده است
و نه این مقصر، افکار رایج بخود او نبوده به تقصیر منطقی است که او را نکته نظر لطایفات
برق نهفته است. گویند رساله در شعر معاصران بنام شاه ابو اسحق اینجو ۷۵۸
تصنیف کرده بود روزی خواست که آنرا از نظر سلطان بگذراند چون به دربار رسید
اطرافیان خبر دادند که شاه با مسخره مشغول است. عبید را رشک افزود و گفت
جایی که تقرب درباریان بمسخرگی میسر است و قدر و منزلت آن در نظر شهریاران برتر
و مقام فضلا و دانشمندان مرجح است بجای رنج تحصیل رخ در نهادن و دوده چراغ
خوردن کار عبثی است. پس از آن تمام زندگی هم خواست بر درازی مسخرگی زده و خود را
از رنگ علم و فضل دور آورده بدان عزیزی برای مال دیوان و فقه زبان
بعد بکار بزرگ کرد که در نظر ارباب فضل و دانش نشده و دنیا هر که چون او مردم هر شد
از جاده علم و معرفت منحرف شده و بر طریق هزل قدم گذارد و عبید در جواب وی
این قطعه را سروده: ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی.
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی دیگر از آثار او رساله
اخلاق الاشراف. در این رساله با ... در این رساله که تقریر می‌کند که نظر شاعر که هزل گو
بوده حکم در اخلاق دیده که خوشتر است با حقایق را بزبان هزل در خور فهم مردم باشد
گوشزد انتقاد کند. در انبار رساله (اخلاق الاشراف) خود شرح این معنی القریع حکیم
دیگر هم: برای این حکیم که روی سخن ... به شیوه‌ای که بزبان هر کسی
از افراد انسان جوهر شریف که انسان روح خوانند از تمام امر ... (...)

بر حکمت و بروی قرآن . حقیقت آدمی عبارت از آن جوهریست و او پرتو ذات
خود و صفات و افعال محبوس و زندان و دستگیر ترقی و حرکت و چنانکه بدن از لذات و لذات حسی
محظوظ میشود و در دنیا در عالم نفس دارد روح نیز از شرافت حضرت غیب که عالم
به عنایت و فنون است و ادراک حقایق و تجلیات و خیرات بهره مند میگردد و در دنیا
در عالم قدسی دارد . و چنانکه بدن به واسطه امراض فرسنه از صحت خود دور ماند روح
نیز کیفیتی دارد که چون ~~[illegible]~~ چون بمرضی از امراضی که بدو
مخصوص است از حب جاه و مال و ارتکاب لذات و شهوات مبتلا شد عالم نفس میگردد
از صحت خود دور ماند که آن شامه و حضرت خدا ابلال و ادراک معقولات و افاضات
خیرات محروم ماند ، شاعر در این معنی گفته است :
ترا از دو گیتی بر آورده اند
بچندین میانجی بپرورده اند
نخستین فطرت پسین شمار
توئی خویشتن را ببازی مدار

و چنانکه اطبا و حکما برای نجات از مرض بدن و حفظ صحت آن دستور [illegible] گردانیده اند
انبیا نیز برای رفع آفات و امراض روح [illegible] شده اند تا او را از دوری [illegible]
هلاکت و گرداب حیرت نجات [illegible] و کمال بر سانند . مرد خردمند چون
[illegible] تمامی باید بر [illegible] کرد که [illegible] متقدمان امات [illegible]
تهذیب اخلاق و تطهیر [illegible] و این سخن را [illegible] بیان [illegible]
گر نبی آید و ورنه [illegible] که [illegible] مردم [illegible]
خود حضرت رسالت نقاب از چهره عروس این معنی بر انداخته و جمال این
تدبیر را به بهترین تشریح جلوه داده که فرموده بعثت لاتمم مکارم الاخلاق .

۲۲۲

و خواهی این قسم را که علم اخلاق و حکمت عملی خوانند [illegible] در بطون [illegible] که حکم
و تعبیر این فقیر از ادراک کنه آن قاصر است استقلال [illegible] ترا [illegible] و طریق [illegible]
در [illegible] کتابت کرده اند و از وقت [illegible] مبارک آدم صفی تا بدین روزگار از آن
[illegible] زمان [illegible] چهارگانه [illegible] حکمت و [illegible]
و [illegible] سعادت دینی و [illegible]
[illegible] گفته اند . بهر مذهب که [illegible] که گوید [illegible]
و داد اخلاقی . اکنون که درین روزگار که [illegible] قرون [illegible]
چون مزاج [illegible] و بزرگان صاحب ذهن [illegible] فکر [illegible]
و [illegible] امور معاش و معاد [illegible]
[illegible] خود و [illegible] و [illegible] اکثر آن [illegible]
امور [illegible] اخلاق و [illegible] حفظ [illegible]
گران [illegible] اخلاق و [illegible]
[illegible] که اکنون در میان بزرگان و اعیان متداول است [illegible]
این مختصر به شرح [illegible] بسیار کارهای دینی و دنیوی [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] و [illegible]
[illegible] که این [illegible] را در خاطر [illegible]
بر [illegible] اخلاق [illegible] اکنون [illegible] اخلاق
و اوضاع اکابر این روزگار که [illegible] بتحریر رساند [illegible]

۲۲۶

خاطره خاندان این علم دسته‌ای از راه باشد . ولی تاریخ که [illegible]
مقصد و جهتی [illegible] عبارت از وقت را این مختصر و که به [illegible] اخلاق [illegible])
در [illegible] آورده و از [illegible] قرار [illegible] ارباب [illegible]
[illegible] که [illegible] زنگانی کرده اند و [illegible] مذهب [illegible] که اکنون بزرگان ما
[illegible] کرده اند و [illegible] و [illegible] بر آن [illegible] که [illegible] مختصر [illegible]
[illegible] اما [illegible] که [illegible] داده که [illegible] است

[illegible] این ضعیف در این مختصر [illegible]

مگر [illegible] روزی [illegible] کند [illegible] و [illegible]

[illegible] الا اگر [illegible] گفته [illegible] مختصر [illegible]
که [illegible] دارد [illegible] بوده
[illegible] بزرگان [illegible] کرده [illegible] این [illegible]
[illegible] بار زنان
[illegible] و مردم [illegible] بعض [illegible] نمی‌کند [illegible] کتاب این [illegible]
[illegible] از [illegible] اوست :

[illegible] یاران که [illegible]	[illegible]
[illegible] و رنگ و بوئی	که [illegible]
دلی با درد و [illegible] دارم	[illegible] دارم
[illegible]	[illegible] گریه

۲۲۳

عبید [illegible] از قزوین [illegible] زاکان قزوینی بوده [illegible] از شعرای برجسته
قرن هشتم بوده . و [illegible] نوشته است . [illegible] که تذکره مختصری به لطائف او نوشته [illegible] (۱)
([illegible] در دوران شاه ابواسحق [illegible] [illegible]
[illegible]) [illegible] لقب نظام الدوله والدین داشته است . [illegible] در دوران [illegible]
وفات او را در سال ۷۷۲ نوشته [illegible] محقق [illegible] بوده است [illegible]
که تا سال ۷۵۸ نیز بعد وفات ابواسحق زنده بوده است .

کتاب اول آینده ص ۳۵۱ رجوع کنید : که راجع [illegible]

(۱) مختصر لطائف عبید در سال ۱۳۴۳ هجری در برلین [illegible]
چاپ رسیده [illegible] (ت . اردانی) [illegible] عبید
[illegible] نوشته که [illegible] عبید را [illegible]
[illegible] قصائد [illegible] است .

حسن دهلوی

شیخ نجم الدین حسن بن علاء سنجری الدهلوی در وجد و حال محبوب است و از سربرآوردگان نظام الدین اولیاء است. (در خدمت شیخ نظام الدین اولیاء) از معارف و مشاهیر دوره‌ی [illegible] شعرای آن بوده و کلیاتش معروف است و در سنه ۷۲۵ وفات کرده است. (و گاه گاهی شعر نیکو هست این بیت هم از او است: مرغ باغ قدیمم با قمریان هم دمی خندگاهی شد که شد این وزش فلک سکن) صاحب طرائق الحقائق از نفحات نقل کرده که صاحب تاریخ هند گفته که در مکارم اخلاق و محامد اوصاف و لطافت و ظرافت مجالس و نقاوت عقل و روش صوفیه و لزوم قناعت و انقطاع و تکرّر در تجرد و تفرد از علایق دنیوی و خوش بودن و گذرانیدن با اصحاب صوری و معنوی کم (دیگری کم) کس دیده‌ام و خیال آرمی مجلس و سرود و مذهب بود که راحتی که از مجلس وی در حسن (میلم و فهم در مجلس دیگری نیافتم) و مرگ دید که از شکل و اصطلاحی که امیر حسن را با شیخ نظام الدین بود الفاظ متبرکه شیخ را در حضور شنیده بود و در چند جلد جمع کرده است ~~[illegible]~~ و نام آنرا فوائد الفواد نام نهاده و در این روزگار در این دیار دستور ارباب ارادت شده بود. و شاید نسخه‌ای موجود باشد از تاریخ هند در صورتیکه صاحب طرائق الحقائق به مقتضی سن قرار داده باشد تاریخ فیروزشاهی باشد که ضیاء الدین برنی تألیف کرده است و امین احمد رازی در کتاب خود در شرح حال حسن ~~بر این تصریح کرده است~~) فقط صاحب فرشته عالی را به ضیاء الدین برنی نسبت میدهد (

راجع به حال او در دواوین [illegible] و شرح زندگانیش در جایی [illegible] خبری در دست نیست

و محقق نیست که در کدام تاریخ به شیخ نظام الدین اولیا ارادت پیدا کرده ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

در [illegible] ~~[illegible]~~ و سبب این ارادت [illegible] را بخلاف

~~[illegible]~~ بخلاف نوشته‌اند صاحب تاریخ فرشته [illegible] هندوستان و در شرح

ترجمهٔ حال نظام الدین می‌نویسد که [illegible] شهاب الدین [illegible] که روزی

شیخ (نظام الدین) به زیارت مزار خواجه قطب الدین بختیار کاکی بدهلی رفته بود

[illegible] برهان الدین غریب [illegible] بودم [illegible] حضرت خواجه

حسن زیارت [illegible] گذر [illegible] خواجه حسن [illegible]

سنجری که [illegible] تجاوز نموده [illegible] حال [illegible] شیخ [illegible]

داشت [illegible] یاران شراب خوردن [illegible] و چون شیخ را [illegible] این بیت را

خواند: [illegible] محتسبها [illegible] که [illegible]

[illegible] شیخ چون این بیت شنید گفت محتسبها را اثری است

[illegible] حسن [illegible]

ولد جمیع مناهی توبه کرد [illegible] یاران [illegible] و کتاب فوائد الفواد [illegible]

فوائد الفواد بود [illegible] زیرا در [illegible]

الفواد [illegible] فوائد الفواد [illegible] الدین دهلوی کتاب

[illegible] نظام الدین [illegible] (۲) که [illegible] نظام الدین اولیا

[illegible] تصنیف [illegible] و [illegible]

خسرو [illegible] تصنیف آن [illegible]

(۱) [illegible] فوائد الفواد مقدمهٔ

در تمام تصانیف من بنام خواجه حسن گردیدی و کرده خواجه [illegible] اگر گفته‌ام [illegible]

از [illegible] : ای حسن ~~[illegible]~~ [illegible] کردی که [illegible] و این بیت

[illegible] قطعه است که [illegible] ! خواجه [illegible] بجا [illegible]

[illegible] و قطعه [illegible] (و [illegible] شاه [illegible] دهلی را [illegible]

کرده مردم را [illegible] و خواجه حسن [illegible] و [illegible]

در [illegible] و [illegible] گردید.

[illegible] که حکایت کنند که روزی شیخ نظام الدین [illegible] اصحاب [illegible]

حسن [illegible] ~~[illegible]~~ امیر خسرو که [illegible] اصحاب شیخ بود [illegible]

بر حسن [illegible] حسن [illegible] که [illegible]

[illegible] نگویم [illegible]

امیر خسرو گفت [illegible] حسن [illegible]

امیر خسرو [illegible] خواجه حسن را [illegible]

[illegible] کند.

حسن [illegible] نامه [illegible] خسرو [illegible]

که [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] امیر خسرو [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] حسن [illegible] چون [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] و ~~[illegible]~~ [illegible] سعدی [illegible]

— ۷۲۵ سلطان محمد شاه (۷۲۵ – ۷۵۲) [illegible] گذشت [illegible] تاریخ فرشته [illegible] صاحب را [illegible]

۷۵۲) چه نوشته و در ضمن تاریخ سلطنت سلطان محمد بن تغلق شاه [illegible] گوید :

خواجه حسن دهلوی [illegible] از فرقه [illegible] که [illegible] از [illegible] الدین [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سلطان محمد شاه در حدود

۷۳۷ عزم [illegible] کرد که [illegible] تخت را از دهلی [illegible] دیگر تغییر دهد [illegible] برای

[illegible] انتخاب کرده [illegible] دیوگر (دولت‌آباد) [illegible] سلطان [illegible] کرد که دهلی را خراب کردند

[illegible] را از وضیع و شریف و صغیر و کبیر [illegible] کوچ [illegible]

[illegible] دولت‌آباد [illegible] و در حضر راه [illegible]

راه [illegible] دیگر [illegible]

۶۰۰۰۰ [illegible] دهلی [illegible] کوچ [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] در [illegible] سلطان

محمد شاه [illegible] ۷۳۷ [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] و [illegible] تاریخ وفات او را در سال ۷۰۷

نوشته [illegible] تاریخ [illegible] است [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] وفات وی [illegible] نوشته‌اند .

از صاحب [illegible] در [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] قصاید [illegible] الدین محمد شاه [illegible]

حسن گل ز گلستان سعدی آورده است	که اهل معنی گل‌چین آن گلستانند

و در جای دیگر گوید :

گر [illegible] از [illegible] حسن	[illegible] سعدی شیرازی

و باز گوید :

از نظم حسن [illegible]	[illegible] شیراز [illegible]

[illegible] حسن را [illegible]

گفته [illegible] حسن [illegible] است

و [illegible] بیان [illegible]

[illegible] است [illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible] دارد

[illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] چون [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible] حسن را [illegible]

[illegible] از دیوان [illegible]

[illegible]

معروف به سکندر ثانی را مدح کرده است و در بعضی از آنها خضرخان
و شادی خان پسران او را هم مدح کرده است ولی در هیچکدام از قصائد
و قطعات و رباعیات امیر [illegible] قطب الدین مبارک شاه و شهاب الدین عمر پسران علاءالدین
که پس از وی بسلطنت رسیده‌اند و غیاث الدین تغلق و سلطان محمد تغلق بر [illegible] نموده است
جای تعجب است که تا وقتی سلطان علاءالدین [illegible] مدح گوید ولی از دیگران ابداً
اسمی ذکر نکند [illegible] [illegible] [illegible] وقتی بوده که هنوز [illegible]
به تصرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده است
یا تعمداً [illegible] که وفات سلطان علاءالدین [illegible] بوده نه سلطان محمد تغلق

در مدح علاءالدین محمد خلجی گوید :

ابوالمظفر سلطان علاء دولت و دین　　که هست از لقب [illegible] سکندر ثانی
جهانگشای [illegible] ابو محمد شاه　　که هم [illegible] [illegible] جهانبانی

این قصیده [illegible] [illegible] در مدح سلطان محمد علاءالدین ۱

دیگر اینکه او را سنجری در بعضی از تذکره‌ها [illegible] [illegible] که [illegible] آن [illegible] [illegible]
که سنجری بوده [illegible] سنجری کرده‌اند .

نیست روزی که ز لب نوش تو [illegible] خون ریخت — فتنه چشم تو از غمزه [illegible] ریخت

نیست یک دم که [illegible] از غم [illegible] او — بر گیسوی [illegible] دست آویخت

[illegible] به هوس [illegible] چمن هیچ [illegible] — سرو را [illegible] آب [illegible]

عشق [illegible] دیگر و عشق [illegible] دیگر — [illegible]

چند گوئی که [illegible] دیگر [illegible] — [illegible] عشق [illegible]

از [illegible] که [illegible] — [illegible] که عشق [illegible]

شیخ سعدی [illegible] پیش چمن
[illegible] چون [illegible] ریخت

گفتم [illegible] که کار [illegible] نشود — [illegible] جفای [illegible] نشود

گفتم [illegible] که [illegible] — [illegible] نشود

از [illegible] آب [illegible] چشم — [illegible] باران [illegible]

ابری [illegible] — [illegible] باران [illegible]

بر [illegible] چکید [illegible] چه رود — بر شاخ گل نشسته که [illegible]

گر [illegible] و [illegible] دیده [illegible] — [illegible] که [illegible]

گردم [illegible] که [illegible] — [illegible] نشد

[illegible] چمن [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] جان خواهم کشید — [illegible] جان خواهم کشید

بر طرف [illegible] دل صد پاره را — [illegible] خواهم کشید

[illegible] — [illegible] خواهم کشید

[illegible] — [illegible] خواهم کشید

[illegible] — [illegible] خواهم کشید

از [illegible] — [illegible] خواهم کشید

[illegible]

عالم عشق جهانی دگر است — رتبت الطاف دگر است

عشق را الله دفتر عشق مرهم — کان ورد [illegible] دگر است

ای فرخ اندر ره عشق [illegible] — هر گذاری [illegible] دگر است

[illegible] — [illegible] دگر است

هرگزم [illegible] طرح تو جا نبود — عشق ظاهر را گمانی دگر است

عشق [illegible] — ده که آن تیر از کمانی دگر است

[illegible] — عاشق اندر جهانی دگر است

در دو [illegible] در جهان [illegible] — در دو [illegible] دگر است

جان [illegible] — این آن [illegible] دگر است

کشتگان خنجر تسلیم را — هر زمان از غیب جانی دیگر است

ای حسن [illegible]
ده که آن [illegible] دگر است

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

این کاروان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

مرغ [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

این [illegible] جنت [illegible]
[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

عصار تبریزی

~~از شعرای لطیف بیان تبریز بوده~~ عصار شمس الدین محمد و از شعرای لطیف بیان تبریز بوده

انچه از منظومه مهر و مشتری که در سال ۷۷۸ نظم آورده بر می‌آید این است که شخص عالم و دانشمندی

بوده و در علم نجوم شاگرد [illegible] و در [illegible] دست داشته (۱) و غیر از مهر و مشتری

اثار دیگری ~~[illegible]~~ [illegible] داشته [illegible] در مهر و مشتری در [illegible] خبر می‌دهد:

~~[illegible]~~ [illegible] که [illegible] از این رفته [illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible] در [illegible] بر خود [illegible] و [illegible]

خود را [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] می‌کند

و [illegible] که گفته بود بر [illegible] چه می‌گوید:

به [illegible] گفته‌ام   [illegible]   [illegible] قصه‌ام

گفته در [illegible]   [illegible]   زدوده [illegible]

[illegible] سال سر برکرده   هیچ [illegible] سر برکرده

مهر و مشتری را [illegible] گفته و [illegible] خود [illegible] که چون

[illegible] ~~[illegible]~~

و ~~[illegible]~~ [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] است که [illegible] دیدم که [illegible] بر [illegible] گوی

تا [illegible] ~~[illegible]~~ که [illegible]

[illegible] و [illegible] وقت آنست که [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] که [illegible]

خود [illegible] و [illegible] این منظومه اتمام کرده‌ام.

(۳) وفاتش در [illegible] بوده است

عصار اگرچه در انتخاب کلمات و ترکیب عبارت چندان استاد نبوده و کلمه الفاظ وی چندان
محکم و قوی نیست و به تشخیص سلاسه لطف و خیالات ظریف نیست در بعضی موارد و کلمات و نسبه
و بی‌ذوق قطعی داشته و در این بی‌اندازه اصطلاحات علمی بکار برده است و تقریباً قدم بقدم
نظامی را تقلید کرده است حتی با اصطلاحات و ترکیب که مخصوص نظامی است در اشعار او
نیز دیده میشود و نظر او در انتخاب الفاظ و حفظ نظامی خواسته همین کرده که شعرا آن گفت
و همه نظیرا در حفظ داشته و به دستور پیروی شعر نظامی را از نظم دیگر پیشه است
مهر و مشتری را چنانکه گفت در سال ۷۷۸ تمام کرده است و هزار و صد بیت
بیت است چنانکه خود در خاتمه گوید :

بروز داد و دال از ره سال | ز هجرت رفته حاء و میم با دال
شب نهم ساعت رفته بدو دور | بوقت اختیار و فال فیروز

تا آنجا که گوید :

رسید این نامه‌ی نامی بانجام | گرفت آغاز این دفتر به انجام
بگویم این دفتر و چه خواهد | اگر در فن طرز گر دو که داند
که ابیات هر شش را بدو بیت | بگو شش با الف و صد و بیت

صاحب نفحات اقلیم در ترجمه حالش چنین می‌نگارد : شاعر خوش محاوره و شیرین کلام
بوده و به فنون اشتهار داشته و جامع فضایل و علوم بوده با طبعی ذکاوت که مهر و مشتری که حاکی
آن و در زمان آب زلال است سعدی و شهودیم شود

حاجی در بهارستان گوید : مولانا عصار تبریزی [illegible] رحمه الله وی صاحب کتاب
مهر و مشتریست و در انجا لطایف و بدایع بسیار کرده است .

عصار اشعار خود را در این موارد میشناساند و حال آنکه تمدید سیاه و سنگ در کم در بر
بیت شعرای اگر کسی ناشر تنها نگری لذات بدست بیاورد و در بیان از مصراع آن حالات
بدیع شاعرانه بدایعی و فخر را دو برابر مانند بوستان حکیم و کلیم در قالب و طرز ... اشعار
رحمه دیگر به که برابر هیچ برابری اقبالی ندارد لکن نکردم تا امید راده فکر نکردم برده است :

چو این گوهر ز کان خویش دارم | چنین نعمت ز خوان خویش دارم
چو چشم بر چراغ آتشی | ز بس خویشی با شمع روشنائی
چو شمع خانقاه صبح احضر | نه بر ذات خود نم نشور
نگه داشتم چو تاج دگر نپرورده | نگه از بهر صبح آشکاره
مرا چون در عطای این الهی | ز مهر نگهداری به تباهی
درین دیر زمان طوفان است | چه جای نعره عیب دیگر است
چو شمع آنجا که مهر بیازان بنیم | چراغ شاه دوری از وی نشد

~~عصار هر چند شاعر و گفت نظامی برده و با الفاظ و اصطلاحات نظامی مربع~~
~~و مطالب کمتر به اشعار وی میشود~~

صاحب هفت اقلیم گوید که عصار شاعر خوش محاوره شیرین کلام بوده و به فنون اشتهار داد
و جامع فضایل و علوم بوده با طبعی ذکاوت که مهر و مشتری که حاکی آنست در زمان آب زلال
سعدی و سلوم برده .

در تعریف شب

شبی چون روز اهل عصر تیره | در و چشم کواکب گشته خیره | شب دیجور رو بر راه داده
بر آفاق دور دوران فتاده | جهان چون شاه بگشوده گیسو | ز شب سنگش نقاب بسته بر رو
کبودک مهر گردون رفته در زیر | ز ظرف جبهه ماه افکنده اکلیل | نگشته سیارات خارج از جای
بافده بر کی چون قطب رقیبی | نگشته شمع اهل تو در شب | چو وقت صبحدم تقدیر رشته
دهی زرا اتر چوگان نگشته | دم های خروس صبح بسته | چو گوی مهر در چاه او فتاده
فلک چوگان مهر از دست هشته | گرفته چون دهان دل پای | جهان را اکثر از شبها بپا بی
زحمه را او فتاده لو رحیمه | شهاب آتش زده در خرقه | جهان را چون کواکب چشم امید
شنید لذا نقطه روشن خورشید | فرو شد آنها را از جواب | شفقان شب سیار کواکب

اشارت بجنگ

همه مشتری گاه دوران | میان بجنگ خویش با رو بان | بر رنگش نگار چون گرفته
جهان را ان سیر خویش چون گفته | چو جنگ از او بلد سنگ فتاده | بوی کرده و صحرا تر نهاده
برادران از بر مردم بریده | همه ره دام اندر جهان کشیده | کلاه گهی با خنجر برگشته در جنگ
دمی از لطف تیر پای تنگ | بدان حالت ز خشم بد فتاده | ضبط گفتم ز خشم خود فتاده
وداع خان و مان چون کرده | ز سر کشته های دوش کرده | ز غمزه دشمن خانه جادو
قلم پیش نقش نخیر بر رو | بدان شرکه لو مردم نشسته | ز شر دامن دروی گیسه
بدان حالت بجان و حاکم | نگاه بی خبر سر در بیابان | زلف رفته فتان خنجر
بر ده طرفه البیضی فرورد | ز سر کام و چشم بر زمین | نشین را شده باده گون شد
چو بیرون آمدی لذت فرو شد | روزی چون هلاک از رو پیشی | ز چمن گلگشتی سر باید
مرا بر رخش لذاتش های | ز در گاه ان طعن نو بدیت شیفت | بشر در ضم بسلطنه و بنگشت

هم کردم رسی را بکه ناگاه | بپیش آمد مرا این لقا پراه

قطعه

چو عهد عاشقان محکم حصاری — چو حصن صبح اساس استواری

طبیعت روح عمری بر سر ید — به دیوار قضا [illegible] رسید

زنگ زند از او سنگی که [illegible] — تیر انده [illegible] برگیر ان شکنی

زر ابش یک فکرت همه گشته — تیغ اندیشه ره ابش باز گشته

قطعه

مجو عشقی مهر از طبع مردم — که نگین هرگز [illegible] نگیرد

دعا از صورت [illegible] خلق — چو از صورت [illegible] نگیرد

نبود [illegible] برق انها — قضا [illegible] بر گیرد

مهر از آن که [illegible] خواهی — بگیتیت [illegible] بدر ریزد

چو انگ [illegible] — اگر دستش [illegible] بریزد

[illegible]

جهان [illegible] — جهان [illegible]

شدی [illegible] — [illegible]

[illegible] — بسی [illegible]

چو [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

چو انگ عاشقان [illegible] — جهان [illegible] خسرو

[illegible]

جهان [illegible] — که از [illegible]

اگر دریا به وی نشستی — برو [illegible] بجستی

وگر [illegible] نقش [illegible] بدی — گنجینه [illegible]

[illegible] — جهان [illegible]

قطب‌الدین عتیقی تبریزی

شرح حالش معلوم نیست … گویا برادر قطب‌الدین عتیقی تبریزی بوده جلال‌الدین عتیقی است. اشعار نیکو دارد و منها:

پس از این بار که شرح غم تو بنویسم

از هجر و دوری تو خون جگر بارم | بر خاک راه آن که گفت که داغ دلم

بهر زلفت که به نقش محو دادم | اندر میان شب … مرا سوخته

بی آنکه که …زا ابدا بیارم.

و صاحب تذکره گوید: قطب تبریزی … و پدر آنان عرب بوده و از مرحمت مخصوص … اشعار لطیف دارد … شرح حال … این قطعه در آن جمله است:

قطعه

چو نیک دیده کار جهان بروز و شب | تو را طعام و … رود … حرام

بدان سبب که … کرده‌اند ز … | … قند و …

اگر کسی … | بجز … که شهره …

… که گر … | زبیر حظ … زبیر … طعام

هر آن … گوید | که … حرام

جلال الدین عتیقی

جلال الدین بن قطب الدین عتیقی تبریزی   صدر الشریف [illegible] تذکره ؛ جلال الدین عتیقی در حال حیات
خان [illegible] وارد تخصص [illegible] .   صاحب هفت اقلیم در ذیل [illegible] ؛ [illegible] از خط و فضل
و لطف نظم نثر تصنیف و تألیف بر لوح روزگار رقم نگاشته و در صورت و شعر رشید [illegible]
رشید [illegible] گفته [illegible] که [illegible]
از آن [illegible] مشتغل نگردد .

از خاک کف [illegible] هر گه [illegible] برخیزد — چو [illegible] فرو بارد [illegible] فرو ریزد
آن برق که [illegible] از ابر همت [illegible] — در آن [illegible] که [illegible] از خاک [illegible] خیزد
[illegible] صورت [illegible] چون مردم اگر [illegible] — [illegible] آید [illegible]

[illegible] — دنیا [illegible] آب
[illegible] حیات [illegible] — روز [illegible] آفتاب
[illegible] چون [illegible] — [illegible] چون [illegible] اضطراب

در [illegible] بودی — [illegible] بودی
بجز [illegible] نبودی — [illegible] نبودی
گر [illegible] — [illegible] در [illegible]
[illegible] — [illegible] .

عمادیه

عمادفقیه از شعرای قرن ۸م و از اهل کرمان بوده و در بهارستان گوید: وی شیخ خانگاه بوده است و شعر خود را بر هر درویش که در خانگاه خوانده و شعرای اصلاح میکرده و لذا اینها میگویند شعر او [illegible] کرمان است . و [illegible] که خود شعر از مردم [illegible] و [illegible] داری بوده و [illegible] و مصنفی کرمان است . از [illegible] دیگرت [illegible] و در جهان شهرت [illegible] و در روزگار دولت مبارز الدین و [illegible] خواجه عمادفقیه در کرمان مرجع خاص و عام بوده و [illegible] صحبت [illegible] از [illegible] و [illegible] دو [illegible] ... شاه شجاع [illegible] گویند جواهر الاسرار میگوید که [illegible] در شعر [illegible] شد [illegible] خواجه عمادفقیه که [illegible] اتفاق کرده بود که [illegible] در [illegible] و [illegible] ... خواجه عماد [illegible] ... جواهر الاسرار [illegible] ... [illegible] شاه شجاع [illegible] ...

[illegible] شاه شجاع [illegible] خواجه عماد [illegible] گربه [illegible] ... اقوال [illegible] خواجه [illegible] که [illegible] :

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] خواجه عمادفقیه [illegible] ... آن کتب [illegible] ... ان [illegible] ... ۷۱۸ بوده [illegible] در ۷۹۵ [illegible]

(١)

و دوم دیوان ... علاء الدین فغفور ... که از دانشوران ... بوده در تصرف صاحب [illegible]

... است ... [illegible] ... بوده ... [illegible] ... در سنه ۷۷۳

اتفاق ... [illegible] ... است ... خوب ... [illegible] ... کرده ...

(رضا قلیخان هدایت ... [illegible] ... نموده : ... [illegible] ...)

... [illegible] ... تاریخ وفات ... را

در سال ۶۹۳ ... [illegible] ... است ... [illegible] ... بوده ...

... [illegible] ... در سال ۷۷۳ ... [illegible] ...

... بوده است . ... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده است . ... [illegible] ... (...)

دیوان ... [illegible] ... (...)

... [illegible] ...

... است که ... [illegible] ... است ...

... [illegible] ... دیوان ... [illegible] ... ابیات ... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده است .

(١) نقل از ... [illegible]

٢

از اشعار فغفور

... زلف تو پریشان ... / از ... زلف تو ... شب ... [illegible]

وصلش بجستجو نتوان یافتن ولی / آن به که عمر در سر این جستجو رود

ظاهر است که در هیچ گلی نتوان یافت / آن طراوت که ... گل رخسار است

هر که ... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... خاطر مجموع ... [illegible] ... / ... پریشان کرد

... [illegible] ... / فراق ... بلبلان ... کرد

امید ... دل ... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / وان ... [illegible] ... است

... [illegible] ... / ... [illegible] ... است

گر ... [illegible] ... / ... [illegible] ... است

... [illegible] ... / ... [illegible] ... است .

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... جان ... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

گر ... جان ... [illegible] ... / ... جان ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

گر ... [illegible] ... است / ... [illegible] ... است

... [illegible] ... / ... [illegible] ... (١)

طلب بر رو فادار مکن ز دو عالم — رحمت تو وه دوا دل که نه سودم آمد

نیز هاتف مودت عقلا شد ای گفتا — کای حکایت بیر آنکه تقیه نشنود است

فردای از پیر که فراق نبود دور حقیقی — دیده بر دور که دیدار ما لطف شد است

زیر سر آنکس خواند نخ لیکن هم دست — هر که نه گفته شیر عشق مرده است

در گمان نه عقد بی رو جو دبش — قطعه بیت عشق دل تر بوم است

بر عادات بر دشی بدین شد — گاه بر در این جهان تو مرده است

رموز الاسرار — عمر ابن عبد الله

حمد الهی نگار آرای دیر — چون رقم سکه بردی عزیز

در سبب نظم کتاب

دل ز خدا مرت ز فن جست — نغمه ز گلشن تحقیق جست

وقت نصف شد دل یار آمد — شتر که تو با ادبان

چون لطف روز مکه بر کرد — بیش دو نیز دل افق تا هم بود

نام زر دیران ادب با قمر — رموز الاسرار) لقب هم

با یاد قمر سخن بر ملا — یا قمر در صفتم او بر داد

در ختم کتاب

دیش خرد هر دو هستان — ذکر عزیزت بر دم جان

گفت که بر ختم کتاب است — راوی این قصه بر نظم گشت

گفتش این شمع فیروز دانه — با طلب تو تو ردش چراغ

ای که گذشت که دم بر دهد — عمر وصف علم و جوانم لوفت

تا رسد او ورد سر انجمن — راکه فخر این الفاس من

نظم دهم صد که بند را — جمع کم تو عظ خود را — دانم قصه گفتن — بر عظ و حق قدر کنم

جلم رو بت زیر زکات کم — و ایم اوان تو تم آن کم — با دولت اکمه رونق تباز — گر حقیقت تمن قدر مجاز = که.

از سی سر گشته زنهنوله بار — هر چه بری بهم تنزل بار

در ختم کتاب

از در الطف در الا ادب — شد در حق بیاد نصیب — جوه که کرم بر هم گر — زاده الله در هم گر

هر چه رنج خوش شبت قند — یا بود لذت شاخ نور — و آنچه زنوک که کلم عکه — و آنچه ز نظم نظم شده

گر هم قرب ات بیش مدد — در هم عرد ات بیش بار — گوش فکن هر چه ز گو گفتم آن — در نبود دانچه بش شعر دم

می ز برادران چو حقایش کم — نو بود هر چه روش کم — نام او ز ده تو نهران آن — وه دل خشم بود هوا

عضو دست تنم جان بود

که فرامین نظم کرده ان بود

ابو اسحاق شیرازی

ابو اسحق حلاج شیرازی معروف به اطعمه ~~بسحق~~ که در شعر مخصوص خود گفته یکی
از شعرای قرن نهم دارای ذوق سلیم است هرچند که اشعار وی راجع به اطعمه است
و تتبع سبک عراقی را دارد و قدرت او را در شعر واضح میدارد دیوان وی برای
دانستن اسامی اطعمه شاید کتاب نفیس است خوردنیها در شهرها در آن عصر آشنا به این
سبک نو را بهتر میکند:

والعبد حسین گوید مصنف این دالا الاوراق ابو اسحاق معروف به حلاج در آن شهر در زمان شیخ
در دکان چون او شاید گر بود و شاخ شاخ از سیره داده بار در سخن جنید سید الله کمال
دست میداد و خود اندیشه کردم که حکمت آنست که سخن لطیفی در بند آن قطعات
را هم و شیدل سخن خیال در خوان عبارت گفتم که یدا نو ران نثره کند نیز الم
تا هم زینت دارد به عدالت در آن میدان با شتاب رو رسم به ذات قبول و شهرت گردد
در این بیت شنیده بودم که بیت: بحر بر چه گر آن هم گفته اند بود بوم او را بر رفته اند
چو سعدی در سخن فکر بودم که و چو او صاف در شعر که یک کلام او و شاعر وی یک بر کلام است
در شیوه سیت سلطان که ثابت است دو طعمه طوطیان شکر زبان است و طیبات
سعدی که دندان را در دقاق به الشاق جون علی شیرین است و غزلیات خواجه حافظ
سلطان که در کلام او کلام شانه شیرین و مکنی است و با دکان اطعمه چو کماه که زیره بای
بیان تر حلاج بود از دکان حلاجی است و با دقایق معانی حقیقه که لطیف تر عطر او
دود به است خوشبوی دارتر به دلجوی و با ملاحت الفاظ و نیات سعدی حافظ
که خورشت به فقاره و شربت خوشگوار و دیگر شوا که هر یک شیره شهری و اعجوبه جهان

در جواب قصیده ظهیر الدین فاریابی

مستمعان که شد محرم این رمز | شنیدم ای قمر ... ایوان ...

عید است و دم که شوم ... بشود (۱) | شنیدم است ... قرار ... طور

گوش ... ام ... فدای قبیله ... | که ای ... قمر ...

... رسته ... خراب ... | که آن ... فلک ... سحور

... آن که ... (۲) | ... کشیده ... قصور

... صبح ... پیدا | که ... روی ... دیگر

اگر ... فلک ... | ... خوران ...

... و هوا ... (۳) | ... ست ...

... فلک (۴) ... | که ... ز ... دیگر

... رقیب ... | که ... قطره ... دل ... دیگر

... که ... قطع ... | ز ... گاه ... دولت ... شود

... قمر ... چون ... | که آفتاب ... پروانه ...

... خیال ... | که ... ان ... دیگر

(۱) طلعت که ... ز جهان ... بر ... خورشید ...

(۲) ... ملک ... گرد ... که ... ست ... در ...

(۳) ... اول ... که ... ناز ...

(۴) ... رنگ ... دیگر ... دیگر

بوده اند و هم خطیب زمان که خلایق محظوظ گردند (۱) ... عبارت ... (علامه ...)

در اندک بودن ما گاه با اولاد ... اندر ... دیگر ... بوده ام ... برای

... که ... بیاید ... که ... (۲) ...

... از ... الدین ...

نجمی ... از ... که ... صاحب ... بود ... روزگار

شاهزاده ... ...

که ... روزی ... شاهزاده ... شاهزاده ... را

... جواب ... بوده ... ...

... چشم ... گفت: ...

~~...~~ ... است که در ...

... ...

... گفته بود: ...

... ایم ... در جواب ... گفته است:

رشته ... ایم ... گاه ... ایم ... بر سطح

که ... (۱) ... گفت: رشته ...

... ایم ...

... صاحب ... در سال ۸۴۷ ... بوده است.

(۱) ...

(۲) ...

حافظ

منم غریب دیار و تویی غریب نواز | دمی بحال غریب دیار خود پرداز

جواب

منم واله نعمت رشته نان و پیاز | بیار گوشتی هم بخوران با پرداز
خیال قامت زناج (?) میپزم دایم | تو دوست که ته [illegible] دراز
سال ای کران در مقام برشتگی | دم از محبت روغن زدی بسوز و بساز
بگو بمطبخی تا که گوشت یخنی پز | ز بهر قیمه دو برگ در آب آن انداز
صباح چون بکشم تا [illegible] | [illegible] ز بهشتم [illegible]
اگر نه طاق شکر بوره [illegible] | شکم پرست سگی [illegible]
چه فیض و جذبه انوار [illegible] | [illegible] مرغ و سینه قاز

بجوان [illegible] لبش [illegible]
که آتش هم [illegible] باز

رباعی

[illegible] حلقه [illegible] طوق [illegible] | [illegible] هر [illegible] کمال
هر کفچه [illegible] دروغن | [illegible] وروغ [illegible]

[illegible]

هر آن [illegible] که [illegible] | [illegible] خود [illegible] خوای [illegible]
[illegible] | وگر [illegible] صد گلاب
[illegible] | [illegible] و [illegible]
[illegible] | [illegible] نیستش [illegible] نبید
[illegible] | [illegible] از بهشتی

(۱) [illegible] (۱)

جواب حافظ

تا [illegible] نام [illegible] خواهد بود

تا ز [illegible] حبشی نام و نشان خواهد بود | نقد ما صرف ره [illegible] خواهد بود
[illegible] رشته [illegible] | که [illegible] خواهد بود
[illegible] کله [illegible] | هر [illegible] نگران [illegible] خواهد بود
گردن مرغ چو سر بر کند از قعر برنج | راز [illegible] خواهد بود
[illegible] | [illegible] مرغ [illegible] خواهد بود
[illegible] | [illegible] خواهد بود

[illegible]
[illegible] خواهد بود

٤ سعدی

[illegible] حکیم | [illegible]

در جواب

[illegible] حکیم | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
کوفته برنگ — [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

چو آن بانوی گلرشته بانوی بوی — هم گرسنه اشکار و گنده‌خوی

دگر زانکه آتش نیاید دگر — برنجش روان قیمه نخی بسر

همه بانوی رشته با دیگ رود — چو با بچه از گرم بیرون برد

کجا می‌کند گرد نخی کرد — سینه‌تو بمی روغن آنه فرود

برنجی که زنده شامی کند — تنخبر به الاغ کاهی کند

ز نوراکی سیر و تره بوی شو — پیازی ز قیمه جگر خون شود

زبان گفت نخی ز انبان راز — که گرگشت خرم با خود پیاز

بیا تا قوم ... برد دست — که خوشبوتر از او تره تازه هست

یکی پیسه بودی ترید نخی — بدیدم که دوستان جوانان یکی

یکی بانگ گفت اندرون راز — نه هرکی که بنشیند از آن تو پیاز

که داریم ما طالبی سر درشت

که هم پشت با هم ...

حسن کاشی

شرح حال وی را بعضی ~~از تذکره نویسان که ذکرش گذشت~~ چون قاضی نورالله بطور اجمال
نگاشته است صاحب مجالس المؤمنین در مجلس پنجم هرچه گفته از دیگران نقل کرده و نیز
در مجمع الفصحاء و آتشکده آذر اسمی از وی برده شده است و در آنجا هم ماخذ همان کتاب بوده
و در سطور ذیل نقل شد که خود نسخ مجالس را ~~بدست~~ در دست داشته است و نیز
خدمت از حیث ماخذ لازم دانستم

صاحب مجالس در تذکره خود شرح حال وی را بطریق ذیل نگاشته:

افصح المتکلمین مولانا حسن کاشی رحمة الله علیه از جمله مداحان حضرت شاه ولایت پناه
امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بوده و در مدح آن حضرت
قصاید بلیغه گفته است، مردم دانشمند درین باره است و اهل ادراک شأن او
در خطه ایران ترکیده شده و آنجا نزد وی بازیچه که بگیرند:

سکهٔ کاشی اگر در خطهٔ ایران بود   لیکن از بهر و بهر تشکیل کاشان برود.
نسخ و نقش نویان

گویند که مولانا حسن بعد از زیارت بیت الله الحرام و حرم حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام
متوجه زیارت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بدر به عراق عرب آمد و قصیده ای
که در آن آستانه شریف شد و این منقبت در روضه مقدسه منوره آن حضرت خواند که مطلع:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین   وی ز عزت مادح بازوی تو روح الامین

در آن شب حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه بخواب دید که بدو فرموده اند که
ای کاشی از راه دور آمده ای تا در حقیقت بر ما حق مهمانی حق مسلم شد
اکنون باید که به بصره شوی و آنجا بازرگانی است که او را مسعود بن افلح گویند.

از املاکش رسانید و گرت که در شعر حال در این سال آب حیات کشتی تو غرق خواب شدن
مگر از دنیا ربود نور کردی و ما مرد که دم کشتی و احوال تو را به دست ما چه رسانیدم
اگر آن از عهده آن برای وزیر خواجه بزرگان زند شان ، کاتبی سعیده آمد
و آن خواجه را بیدار ساخت و سلام ابراهیم حسینی علیه السلام با بزرگان رسانید . بزرگان
از نظم چون گل شکفت و بر کند خورد کو فی این حال بهیچ آورده گفت ام جوی جمال
زر نعیم مولانا حسن کرد و صفیر بران فرید ساخت و شکرانه انعام فراوان که شاه ولایت
نزده و عزت ستر فی جهت ما کمال دو قرای نیز داد .
و مولانا حسن در عهد شباب مردی نکو صورت و نیک سیرت و خوش اخلاق و متقی بود و عمر از شصت گذشت .
اگر چه بزرگی گفتی و بدیع ملوک التفات نکردی و قصائد او در مناقب ائمه اطهار و اولاد و
مولانا حسن مشهور نبوده که در هیچ تاریخ برده والله اعلم ، و مدح او در سلطان نیز و عراق به
و در عهد سلطان محمد خدابنده بود (الجایتو ۷۰۳ — ۷۱۶)

السلام ای سایه خورشید رب العالمین
داور هر کشور جهت علم امیرالمؤمنین
مقصد ترزمین تیغ مرکز دوران
سر اصل نسل آدم نفس خیر المرسلین
در جهان لعمری ملک جهاندار جهان
در بود ملک الا رحمة للعالمین

آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
عالم علم سوره راز و لولاک کشف
مقطع سوره شاه مطلع خیر النبی
صاحب بود فن یا شد آفتاب انما
و در زمین از روی هیبت اثار بر زمین
هر که در حق خدا ابدم رسول الله بود

نیمی هر جا رود هر خواهم هر بیت خلد
خلق حق نفس سیمبر ختم کرام الکاتبین
صورت معنی حلاوت سمی ابراهیم خلق
قرة العین بعمرک ز نور روح الامین
شد تو چون شب ایزد در به حق جمال
گر کسی هست شرح جاه رسول الله بود .

هر گوهر از موج این دریا گوهر زای من
بر سریر سدره تا که روان زد به روح القدس
در عروج فکرم که بود در تقدیر ار بال
در شب معراج فکرت به بر آن چه جبرئیل
اهل طبع زمانه خود سنجی می خورد
گر چه چون نظم در آب و آتش در تب
خاطرم در رشک روح القدس ابر فیض
فیض آن این صورت دم اکرم قدم
در حریم سدره خلوت ... بود

گوهر معنی دید فلک ملک و جانی می
چون معراج شاه رود درگاه یاری می
همای سدره دید سبزه ایوانی می
به رز سدره آشیان ... استادی می
تا هر چه در خور ... دم بویاری می
مایه فر ... بگو ... تا ... می
... خاطر ام نقش ادب ... می
جای دیگر بود اول ... می
تشنه آب حیات از ... همراهی می

کاتبی ترشیزی

محمد بن عبدالله کاتبی ترشیزی مولدش ده ساده ای از قریه طرق و راوش بوده از اعمال
ترشیز ناحیه ای است نزدیک ترشیز و خوشنویس بوده بدین روش را در قصیده و معروف بوده
[illegible] تصریح کرده است: بحر عطار از نقش ... [illegible] [illegible] (نشاپور)
[illegible] عطار ... در قصیده وی از ایراد عبارات با فهم این فصل را
نکرده و [illegible] کاتبی از شعرای بزرگ است

کاتبی در ابتدای حال به نیشابور رفت. از ... در خط ... معروف بوده [illegible]
[illegible] در حسن خط ... خوشنویس ... شاید ... [illegible]
[illegible] شاهی ... بیگانه ... با ... [illegible]
... بردن ... ده و ... کاتبی ... [illegible]
قصد هرات کرده ... سلطان ... [illegible]
قصیده ... [illegible] ... ابیات [illegible]
[illegible] ... در ... [illegible]
[illegible] ... گفت ... [illegible]
در ... [illegible] ... [illegible]
دارالملک ... رفت ... (در ... [illegible] ...)
... کاتبی ... [illegible]
[illegible] ... سلطان ... [illegible]

گویند امیر فرود برای حشمت‌الله کاتبی با ردیف گل ساخته بود و ده هزار دینار صله داد
رقعه‌ها صیغ فرود را [illegible] و بصرف زمانه [illegible] خادم را امر نمود [illegible]
در تمام آن عهد [illegible] یکی می‌ارزد [illegible] بود این قطعه را گفت :

سطحی را [illegible] کردم که [illegible] ، [illegible] آن [illegible] ساخته
گفت [illegible] که خواهم [illegible] گفتم اگر [illegible] رحیح [illegible] ساخته .

بعضی از اصحاب در [illegible] اراف [illegible] گروهی که [illegible]
[illegible] شاید [illegible] قصه [illegible] برده وقت
[illegible] گفت اگر [illegible] شاهم جواب [illegible] گفت والله
او [illegible] ساعه را [illegible] آوردم و این [illegible] را
[illegible] : [illegible] گفته [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بعضی [illegible] برا
[illegible] شاه [illegible] تبریز . [illegible] بود [illegible]
+ رفت و [illegible] (۸۲۴-۸۳۹) [illegible] کرد [illegible] ۸۳۹ [illegible] فته
[illegible] کرد . [illegible] اصفهان [illegible] و [illegible]
[illegible] خواجه صاین الدین ترکه [illegible] وی از [illegible] شد .
[illegible] خواجه [illegible] گیلان شد .

+ [illegible]

الف خاندانی در [illegible] اصفهان ترکه [illegible] را
[illegible] زاده [illegible] سلطان [illegible] زاده [illegible]
و صاین الدین بوده است

[illegible] مذکور است که قطعه [illegible] را [illegible] گفته است :

[illegible] کاتبی [illegible] ای [illegible] [illegible] اسم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] برادرانم .

در [illegible] واژه [illegible] شده است [illegible] اگر [illegible]
[illegible] جواب گفته است . [illegible] [illegible] ای او [illegible]
از حسن و عشق [illegible] محب و محبوب [illegible] و [illegible] و [illegible]
و بهرام و گلندام [illegible] آن [illegible] تجنیسات است [illegible] است
[illegible] که این [illegible] ابیات است

ای [illegible] ای [illegible] [illegible] عالم را [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کاتبی

[illegible] مجمع البحرین گفته که در [illegible] خوانده میشود :

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

دیگر از شعرای [illegible] اداره است در شعر [illegible] و اول آن این است

[illegible] تاج کلاه [illegible]

در سال ۸۳۹ در اثر [illegible] در گذشته است و در این [illegible]

[illegible] هم در هرات [illegible] که [illegible] این [illegible] مذکور

داشته است :

[illegible] شتر حجره که [illegible] آن

شتر و حجره را [illegible] کرده است این [illegible] :

[illegible] شتر [illegible] حجره [illegible] شتر [illegible] حجره [illegible]

[illegible] شتر [illegible] حجره [illegible] شتر [illegible] این حجره [illegible]

[illegible] حجره [illegible] شتر [illegible] حجره [illegible]

شتر [illegible] حجره [illegible] که حجره [illegible] شتر [illegible]

سبز [illegible] شتر حجره [illegible] حجره [illegible] که [illegible] حجره [illegible] شتر [illegible]

[illegible] شتر حجره [illegible] که چون شتر [illegible] حجره [illegible]

این [illegible] در خصوص شتر و حجره گفته است :

اگر کاتبی [illegible] شتر حجره را [illegible]

شتر [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] را بر حجره افزوده است ، و [illegible] این است :

سبز [illegible] شتر [illegible] که حجره [illegible] شتر در آب [illegible] و حجره [illegible]

در سال ۸۳۹ در اثر [illegible] در گذشت و در [illegible] سال [illegible]

عظیمی [illegible] در هرات واقع شده که این [illegible] در [illegible] اشاره

کرده است و در خصوص [illegible] این قطعه را گفته است :

[illegible] که [illegible] خراب [illegible] که [illegible]

[illegible] چون [illegible]

مرقد او در اثر [illegible] است [illegible] زاده [illegible] که [illegible] است

به [illegible] گردان .

[illegible] کاتبی

برخی از دانشمندان در خصوص [illegible] ~~[illegible]~~

در [illegible] کرده اند . ~~[illegible]~~ در [illegible]

[illegible] است که کاتبی [illegible] دارد و در این

قطعه که گوید : کاتبی [illegible] است [illegible]

که [illegible] خود [illegible] . [illegible]

صاحب تذکره [illegible] گوید : کاتبی [illegible] دارد که زاده

طبع اوست و [illegible] واقع است :

[illegible] او از آب [illegible] میرود .

و اصلی در مطلع این شعر که غزل رودکی است که مطلع آن از دیگری است :

گرفت تیغ تو بر صحن راه رهی جان   رات برگ گل عزیزان است .

صاحب دربار شاهان گوید : کاشی غیث دری را سهل چنین بیدار است وز ادای

آن معانی نیز دعوی حاضری دارد اما شوری ندارد و هم ادیب شیرگی

افتاده است . امیر معزی نیز گوید که کاشی از شورآنی که نظیر

بحر خود برده و معانی غریبه با لطفی در مقطع اختراع کرده است

و در مقطع مطلع ذهن صاف خوب واقع شده است

این بیت رو وقف لعل لبان تو چون غنچه   برابر لب تو هیچ رخ صبح دم تنگ
ترکی

صاحب حبیب السیر گوید : کاشی از جمیع شعرای زمان خاقان سعید (

بلطف طبع وحدت ذهن ممتاز بود

و در تمام اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود و شخصی در نعت قصاید دیوان غزلیاتش

کتاب الفاظ مشهور است .

، این همه توصیف و تعریف که از اشعار کاشی شده ~~لطف کرده~~ است جای تعجب است

که اگر کسی بگوید که در اشعار وی یک قصیده محکم و یک غزل صحیح که با تمام معنی شیوا باشد
~~احتمالی~~ مصداق و اشعار بدین کلام در نیامده است . اگرچه زیاده بر چند قصیده و چند

غزل از اشعار وی ملاحظه شده است ولی تعداد ازین قبیل ~~که~~ معلق نمی

اشعار وی نیز برد از در لطف دارد معانی غیر ایراد داده است و نه تازه قسم است که از ا

لطف و تشویق در قالب لفظ برآورده ولی از عیوب اشعار وی این است که ~~لفظ~~

خوب است که صفت و عطف نظم شعر محکم است و از نیرو ما به کفه جای اساسی

برگزیده شده است . و کلامش از ترانات رقیق ذوق و شوق و دلبری دارد ~~بیشتر~~
~~[illegible]~~ نتیجه اشعاری ملکی شده است ~~[illegible]~~ جمع کلامش این است که مصطلح

اشعار کاشی حک بر دل تیز زند

از غزلیات اوست

دیدم بجز ابات سحرگاه مخمور   خورشید قدح کش بر طبق نور
سلطان خرابات بدوران شده نزدیک   نزدیک نشیان حرم صف زده از دور
معنی لعلی پیوسته دران مجلس تجرید   بگرفت مرادات که ازین عاشق مهجور
از گوش که کش پنبه غفلت چو صراحی   تعجیل شد لذت آن دانه انگور
در حجر که به نور رخ تو شمع خورشید   روشن شد و آتشکده عارض دم حور
غش رخ او ای کاشی که دوش نوشته   اینک قلم و لوح کردو خط منظور

باز ، صد رنگ آمد جان گلزار رنگی   همچو رنگین گشته شکوفه الله در نگار رنگی
آب گل را شیشه از قطره عرق آورده است   شبنم باغ گلاب عمید جام رنگی
گاه پرشود سرخ کاهی سبز در صحن ربیع   چون نگار و شاخ دهان چیده از رنگی
بهر غزال های سنجاب ولف ما میرد   آل تماشا است از سلطان دریا بار رنگی
در خوف شد بود و کاشی وقت آمدن است   تا خمی داغهای سرخ بر رخ رنگی
در مجمع ابر برگ گل روی عزیز دیگر است   ای عزیز و جام سرخ که دارد [illegible] رنگی
خشم آن فخر دنه دارد جمع از باغ و شاخ   همچو خسرو خسرو خوش جفن دیگر [illegible] رنگی

چون شنید این غزل بخواند از بره سپید
کار داشت پیچه و خط بره و رخسار رنگ

غرق شرم شد گلعذارش از این شعر رنگ
شفق را بخرش ز رنگی کلاه است را زرنگ

چشمه که بیرون آید از این خاکدان
ز گل رخ نبرد در بهار
چشم با نشت که گردی روان
تخته برفی که در این کوهسار
یا کف است که در اوزاب

اشک ایران بهر خاکدان
انکه برویند لب جویبار
برگ چوب آورد ارگکی روان
قدرت حق است ادای خوش نماست
نشسته وار چتر آفتاب

بردار دگاه تیز دل داده چه مرا
می سوزم کی هستم ابرگر

خو گرته وزیری نیز رفت مرا
آنچه که رفت که هیچکس نرفت مرا

امیر شاهی

آق ملک بن جلال الدین فیروزکوهی بوده ولی سبزواری است آبا و اجدادش از بزرگان سربدار
بوده و خودش برادرزاده خواجه علی مؤید است. جامی در بهارستان گوید: شاهی سبزواری: وی را
اشعار لطیف است [illegible] با عبارات پاکیزه و معانی برجسته [illegible] دولتشاه گوید :
خصوصاً شعشعه که نور خرد و لطافت حسن و نازکی‌های فکر و شیرینی سخن حافظ در کلام امیر شاهی
جمع است ، صاحب مجالس النفائس در جمع ترجمه حال او گوید : مشهور است که بزرگی از رفعت
بیان شعر شاعری [illegible] شعر امیر شاهی سؤال کرد و او جواب [illegible] جواب گفت که در شعر
خود بی یک لفظ بیان [illegible] لطف را که با دارا [illegible]
تعریف هر یک [illegible] در جواب شاهی او را سرود قطعه :
اگه گفتی صفت [illegible] شاهی [illegible] ای [illegible] از وی مجمع ابرار کلام از تست
در [illegible] بعبراهیم . یک خود در دیوان غزل بگوید . هیچ بر [illegible] ("
اهم [illegible] لطف [illegible] شعر [illegible] خود را
ازوست [illegible] خود است
هر [illegible] مجمع ابرار کلام [illegible] امیر شاهی
بیگوید : [illegible] شاهی ماست . [illegible]
[illegible] حافظ را [illegible] جمع گشته [illegible] امیر است
و [illegible] شاهی [illegible] است .

شاهی علاوه بر حسن بیان در حسن خط نیز استاد بوده در نقاشی و موسیقی نیز بهره وافی داشت
و در حسن اخلاق و آداب معاشرت سرآمد دوران بود .

سلطان شاهرخ او را که از ~~[illegible]~~ که کار
سربدار در زمان اقتدار در صحبت شاهزاده ، بایسنغر و در دستگاه شاهزاده مذکور [illegible]
[illegible] و بعضی اسباب و املاک موروثی او که در تصرف سربداران بود و دیوان
در [illegible] با [illegible] ~~[illegible]~~ و در اواخر [illegible]
با [illegible] دست داد و مدتی در [illegible] شاهی [illegible] امیری [illegible] شاهزاده
[illegible]
[illegible] در سال ۸۵۷ در استرآباد وفات یافت
[illegible] بر [illegible] ~~[illegible]~~ گفته
که این یک بیت از اوست : گر تو ریزی خون [illegible] بر دار
زانکه شهر [illegible] شاهی [illegible] . گوید وقتی در مجلس [illegible]
بر شعر شاهزاده این قطعه را گفت : تا که مدار چرخ فلک در هزار سال

چون من [illegible] نیامد [illegible] هنر — گر زیر دست هر کسی [illegible] نشانیم
اینها لطیفه‌ایست بدانم [illegible] تقدیر — [illegible] بحر [illegible]
[illegible] برابر .

قمری آمد به زیر سرو نشسته برنگی | گر زند دو به شاخ غنچه بازکن

از بهر وداع گل شاخ تازه خمیده | عندلیب با آن تراند و نوای زنگی

در پرده ولی جنبش آن که بر کار | باغ گل رنگ که آغاز رنگی

گل جام هم برکف و لاله بر سر آورد | ساقی خیز و نغمه دور دوران گیر

زاهد که بر خود آید رنگ سرد | یارب ز کنج عاشقی پای نکنی

گل از پی زیب چو گلی نقاب بر | بگذشت روزگار و خرمی چیم بارنگی

شاهی چو بر سکه به غیر از دوست هیچ
خوش مرغی است دست ارادت ... [illegible]

نه کیج و هیچ [illegible] تا تو نیکی خندد | خوش تو بگو لب لعل و گلی به رواور

بیمی بین قد قدی [illegible] حکیم | که شد سرو از لب حسن او بی قدر

تی جو می شده رندو مار بودند | زنان جادو به حیران بر تو طنبور

بگو دگر تو کنی [illegible] صاحب حسنت | چو پرگشودن پروانه در چراغ قبور

بر دل خسته [illegible] خطاب کوی او
بهر نگاه تو در شهر تا شوم مشهور

یادم که زدی بر دل من شیر حسرت | گر بار غم که رخ دیده دلدار خست

گر نکشی شاید دگر بدرگذرند | با نیک و بد همچو کمان خست

در باغ قدم برهم شیرین کرد | لاله به خون دیدار و رنگ ز کرد

گل جیب قبای ارغوان را بدرید | قمری بدل سایه دو مژگان کرد

جامی

~~الشیخ عبدالرحمن نورالدین یا عمادالدین ... احمد~~

~~نورالدین یا عمادالدین عبدالرحمان بن نظام الدین احمد دشتی اصفهانی ... در~~
~~... که ... از دشت ... ~~
~~... ~~
~~... ~~
~~جامی در قصبه خرجرد جام ۲۳ شعبان ۸۱۷ متولد شده و در هرات نشو و نما یافت~~

نورالدین یا عمادالدین عبدالرحمان بن احمد دشتی اصفهانی است پدرانش در تذکره‌ها نوشته‌اند که جد وی در زمان فتنه خود در شاه ... از اصفهان بخراسان آمده و در قصبه خرجرد جام توطن اختیار کرده است. جامی در ۲۳ شعبان ۸۱۷ در قصبه خرجرد متولد شده و با پدرش بهرات رفته است و در آنجا مشغول به تحصیل ... با دقت کرده گرفته در اوایل حال خدمت مولانا جنید اصولی صرف و نحو و معانی و بیان خوانده پس در مدرسه نظامیه هرات بدرس ... شاگردان میر سید شریف علامه جرجانی حاضر شد و اکثر علوم عقلی را در خدمت ایشان تحصیل کرد چون بهره وافی از علوم و فنون بدست آورد ... که ... خود را ... که در سمرقند ... بمرتبه ... رسانید ... که ... اکثر ... بیاد ... و ... پیش ... هرات ... سلطان حسین بایقرا ... لطف ... گذرانید و ... اکرام ... و ... روزگار ... چون ... سعدالدین کاشغری ... ~~...~~
... ~~...~~ ...

بارها) با سلاطین عصر اشعار یکدیگر [illegible] و بعضی را تلطف می‌کردند . و ابو الغازی سلطان محمد خان ثانی
در بلاد عثمانی معروف [illegible] و شهرت است که وی در ۸۸۶ بر حسب دعوت سلطان نیز به
تا تبریز رفت و در راه شنید که سلطان وفات کرده است مراجعت کرد . و صله سلطانی را در حضور
[illegible] نام [illegible] برگرفت و شعر و دیوانش با سلطان ابو سعید گورکانی [illegible] بعد از
در زمان سلطان حسین بایقرا بر شعر تحریر شده است . معروف است که تالیفات جامی
به چهل و چند رسیده است در شعر [illegible] هفت اورنگ است که [illegible] مثنوی
ذیل : سلسلة الذهب ، سلامان و ابسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الابرار ، یوسف و زلیخا ،
لیلی و مجنون ، خردنامه اسکندری . وفاتش در روز جمعه ۱۸ محرم الحرام در سال ۸۹۸
در هرات اتفاق افتاد جمیع [illegible] سلطان حسین بایقرا [illegible] امرا و رجال [illegible]
جنازه اش را به تخت [illegible] نشان داده در [illegible] دفن کردند

در خصوص جامی [illegible] مخالف اظهار شده است برخی بر آنند که جامی در [illegible]
دیگران [illegible] است [illegible] که در [illegible] گوید :
(([illegible] جامی ، [illegible] مرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] بر آنند که جامی ~~[illegible]~~ [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] است ~~[illegible]~~ .

و یکی از اشعار [illegible] موضوع قطعه گفته است که ذیلا معروف :

[illegible]   آن [illegible]   [illegible]   [illegible]
اکنون که [illegible]   [illegible]   دیوان [illegible]   [illegible]

و حق این است که [illegible] ده [illegible] راه [illegible]
[illegible] قدم [illegible] هیچ [illegible] است [illegible]
بودن بی نظیر بوده [illegible] عصر [illegible] که [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
باشد . و این [illegible] است .

۵۰۰

امیرخیزی

بگذشت شب و دمید صبح دمید   شمشیر سحر پرده ظلمت بدرید
برخیز ز زندان نشین که گوید ترا   ای شب بچو بزرده زود رسید

پنجم بهمن ماه ۱۳۱۹

گر پرده ز روی خاک کره باز کنند   ذرات وجود یک یک آواز کنند
تا چوران دهاء ... [illegible]   یکباره همی خوانی آغاز کنند

از یوسف وزیری

زمانه کاین نانها جوان بود   نشانها جلد عشق آشیان بود   هنوز صبح پرتو عشق صورت   هنوز صورت [illegible]
شعاع مهر و صبح قدم بود   فروغ ماه و شام عدم بود   [illegible] درنگ   [illegible] نور رنگ
نبود ابر آب جو موج [illegible]   نبود این خاک چو سطح [illegible]   خلد جاوید صحبت [illegible]   [illegible] ز خلد بود
نه گردون جو نبرد و [illegible]   نه [illegible] جام [illegible]   جهان عشق [illegible] بود   [illegible] نیشان بود
هنوز ز [illegible] خبر نه   ز [illegible]   صورت [illegible] قدم بود   [illegible] عدم بود
هنوز [illegible]   [illegible] نه زاده   نه رنگ [illegible]   [illegible] ارواح
نه جهان [illegible] بود   [illegible] بود   جانش [illegible]   [illegible]
[illegible] مکان   [illegible]   [illegible]   [illegible]
در آن [illegible] گذشته   در آن [illegible] گذشته   هم از لوح و قلم [illegible]   از این [illegible]

[illegible]

صد جا ز راه جفای تو در [illegible] شکست   ور [illegible] وصال تو [illegible]
پرواز گاه مرغ دلم [illegible] کو   از [illegible] دانه [illegible]
هر کس [illegible] جام [illegible]   گر [illegible] زندگی [illegible]
ز اوراق [illegible] دفتر [illegible] گرفت   [illegible]
[illegible]   [illegible] خود [illegible]
[illegible]   [illegible]

[illegible]
[illegible]

۵۰۱

[illegible]

٥٠٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۵۲ تومان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]